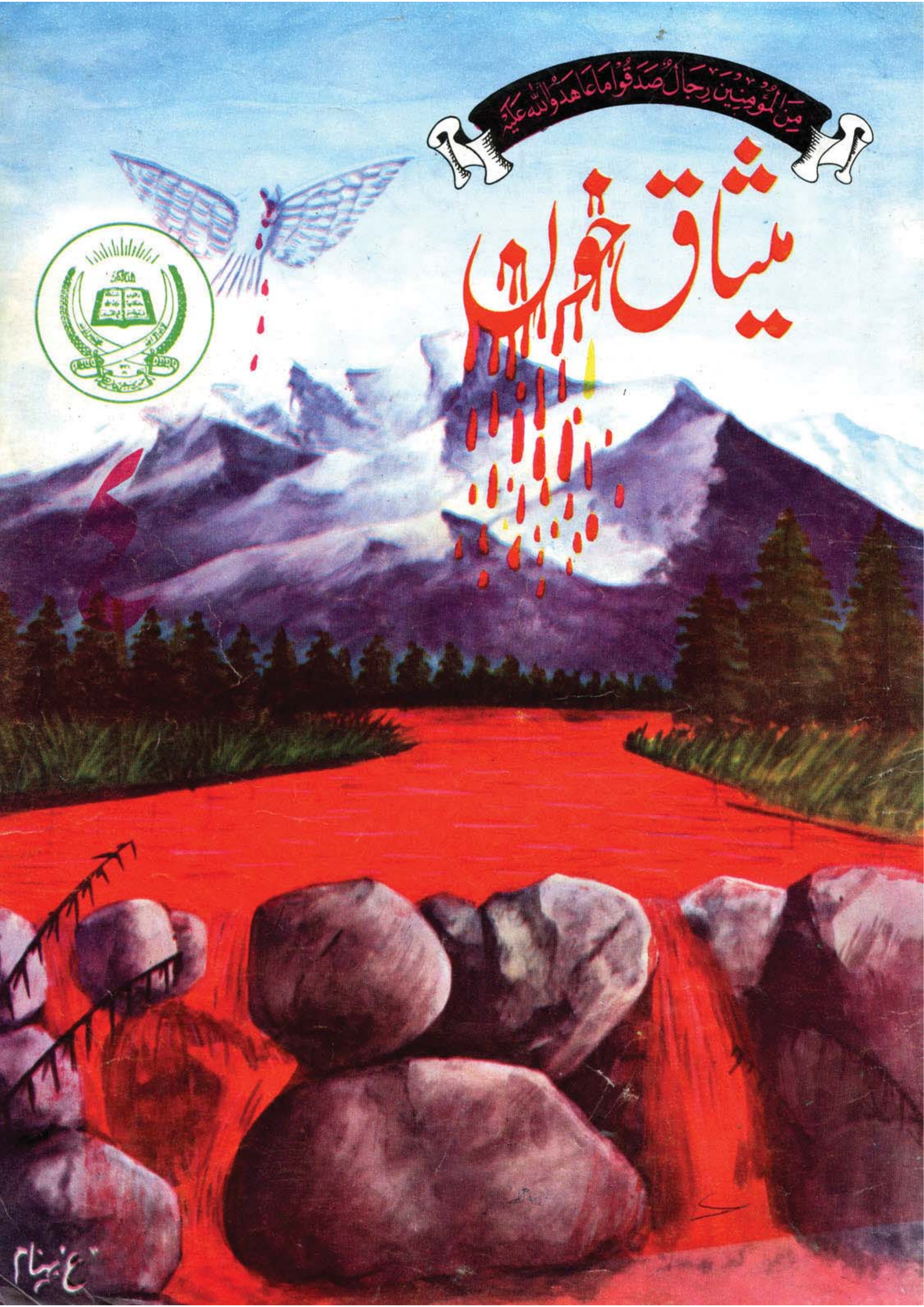


مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ رِجَالٌ صَدَقُوْا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ
میثاقِ خون

فرمان خدا

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم وإخوانكم
ای مسلمانان دوست مگیرید پدران خودرا و برادران خودرا

أولياء إن استحبوا الكفر على الإيمان ومن يتولهم
اگر اختیار کنند کفر را بر ایمان و هرکس از شما

فأولئك هم الظلمون ۝ قل إن كان آباؤكم وأبناؤكم وإخوانكم
دوستی دارد با ایشان آن جماعه ایشانند ستمکاران ۝ بگو اگر هستند پدرانِ شما و پسرانِ شما و برادران شما

وأزواجكم وعشيرتكم وأموال اقترفتموها وتجارة تخشون
و زنانِ شما و خویشاوندانِ شما و آن مالهائیکه کسب کرده اید آن را و تجارتی که می ترسید

كسادها ومسكن ترضونها أحب إليكم من الله ورسوله
از بی رواجی آن و منزلهائے که پسندی کنید آن را دوست تر نزدیک شما از خدا و رسول او

وجهاد في سبيله فتربصوا حتى يأتي الله بأمره
واز جهاد در راهِ او پس منتظر باستید تا آنکه بیارد خدا عقوبتِ خودرا

والله لا يهدي القوم الفسقين ۝
وخدا راه نمی نماید گروهِ فاسقان را -

صدق الله العظيم

بسم الله الرحمن الرحیم

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ

میثاق خون

شماره چهارم | حوت ۱۳۵۹ هـ ش جمادی الاولیٰ ۱۴۰۱ هـ ق | سال اول









سخن ماه

نقاب پوشان تازه دم استعمار

سه سال از آغاز قیام مسلحانه و انقلاب اسلامی ملت مبارز افغانستان می گذرد، و در ظرف این مدت راد مردان حماسه آفرین این کشور بخون خفته، با تمام شجاعت و شهامت، در حالی و در شرایطی، با بزرگترین ابر حیوان درندهٔ شرق، دست و پنجه نرم کرده و می کنند که: جز سلاح ایمان و عقیدهٔ محکم اسلامی، سلاح دیگری در دست ندارند. این ملت با دست تهی و شکم گرسنه، و تن برهنه، در سخت ترین و دشوار ترین دقایق و لحظات، در زیر آفتاب سوزان تابستان و در سرمای جانکاه و طاقت فرسای زمستان، جان عزیز خود را برکف نهاده و در برابر مجهز ترین و درنده ترین خرس‌های آدم نمامی جنگند و پیکار می کنند، این برای چیست؟ و چه کسی و ادار شان کرده که باید چنین ملتهبانه و عاشقانه، جان‌های عزیز شان را در خطر افگنند و دست از هستی و جان و مال خویش بشویند؟

چه انگیزه ای و چه عاملی؟ این ملت را، این ملت بپاخاسته را بر انگیخته که با دست خالی به مقابل تانک و توپ بشتابند و با بدن‌های برهنه، بدون هراس و ترس و با نهایت ثبات و پایداری، در زیر رگبار بمب و شلیک گلوله‌ها بایستند و مقاومت کنند و بخاک و خون بنشینند؟

این روحیهٔ رزمندگی و ایثار و خود گذری و جانبازی را چه کسی؟ و چه نیروئی؟ در نهاد شان، و در ژرفای قلب شان و در اعماق فکر و اندیشهٔ شان جای گزین نموده که طوفان سا و خشم آگین در برابر تند باد حوادث بپاخیزند و بدفاع از ناموس و دین و عقیدهٔ شان برزمند، و لوبه بهای جان عزیز شان بیانجامد؟ و . . . ؟

پاسخ، به همه این سوالات و صدها سوال مشابه آن، روشن و واضح است، تحلیل و تجزیهٔ «فیلسوفانه» نمیخواهد، اصطلاحات و واژه‌های سیاسی و تعبیرات و توجیهات «سیاست مدارانه» ای در کارنیست.

از هر فرد مجاهد و مبارز و از هرصغیر وکبیر و مرد و زن و پیر و جوانی که در سنگرگاه‌های جهاد ، به پیکار ، مشغولند و همه روزه ده‌ها جوان نازنین و فرزندان دلبر خود را ، از دست میدهند و همه روزه ، خروارها بمب بر فراز خانه‌ها و کاشانهٔ شان توسط میگ‌های روسی فروریخته میشود و هستی و اموال و دارائی‌های شان را بخاکستر تبدیل مینماید بپرسید ؟ جواب شان یکی خواهد بود و آنهم :

«خدا و بخاطر رضای خدا (ج)» .

آری ! از کران تا کران افغانستان در همه جبهه‌ها ، در قله‌های پربرف کوه پایه‌ها ، در پشت صخره‌ها ، همه جا و هرجا مجاهدی دیدید ، از آن بپرسید ، برای چه می رزمد ؟ برای چه جانش را بخطر افگنده است ؟ و برای چه اینهمه گرسنگی و تشنگی میکشد و سرمای زمستان و گرمای سوزان تابستان را تحمل میکند و بی هراس و بی امان سینه اش را هدف گلوله دشمن قرار میدهد و می جنگد ؟ و . . . ؟

جوابش این خواهد بود :

بخاطر دینم ، اسلامم و عقیده ام .

از آن پیره‌زنی که حاضر نیست گردی بر رخساره و چهرهٔ یگانه فرزندش بنشیند ، ولی افتخار میکند و بر خود می بالد که فرزند دلبندش به جبهه برود و در راه خدا هر نوع مشکلی را پذیرا گردد و شهید شود . آری ! ازین پیره‌زن بپرسید ؟

جوابش این خواهد بود :

«کاش ده‌ها همچو فرزندان جوان میداشتم که میرفتند و در راه اسلام عزیز میرزمیدند و شهید می شدند» .

از آن پیر مرد دهقان جویا شوید و بپرسید که همه کاروبار زندگی اش را ترک گفته و داسی بر دست بطرف سنگر مقدس جهاد رهسپار است بپرسید ؟ کجا می رود و برای چه منظوری ؟ بی درنگ در برابر این پاسخ و جواب قرار خواهید گرفت که :

«میروم و در برابر کفار و دشمنان اسلام عزیز و وطنم می جنگم و با این داس ، بیخ و بنیاد شان را در و می کنم» .

از آن ، آهنگر پیر و نحیف و از آن کارگر و رنجبرو . . . بپرسید ؟ ، بپرسید ؟ با این پتک و چکشی که در دست دارد در اینجا (در سنگر جهاد) ، برای چه هدفی آمده است ، در حالیکه پیهم گلوله‌ها در فضا می پیچد و هر آن حادثه ای اتفاق می افتد و هر ثانیه جوانی بخاک می افتد و بخون می نشیند ؟ آری ! بپرسید ؟ بپرسید تا حقیقت برای تان روشن گردد ؟ جز این پاسخ و این جواب چیزی دیگری نخواهید شنفت که :

«اینجا سنگر حق است و من مجاهدم و مسلمانم، آمده ام اینجا و در این سنگر از عقیده ام ، دینم و اسلامم ، وطنم و ناموسم دفاع می‌کنم و با این پتک و چکش ، مغز کثیف این کور مغزان وحشی و ازخدا بی خبر روسی را از هم می پاشم و متلاشی می‌سازم وخواهم ساخت .»

از کران تا کران افغانستان ، از قله‌های سر بفلک کشیدهٔ پامیر تا دره‌ها و کوه پایه‌های بادغیس و چغچران ، از ساحل رود آمو تا هر رود و هیرمند از قله‌های هند و کش و دره‌های خونین پنجشیر قهرمان، تاستیغ کوه پایه‌های سپین غر و پکتیا، همه جا این پاسخ خواهد بود و هست که :

«جهاد ما فقط برای کسب رضای الله است» .

آری ! فقط نیروی ایمان بخدا و تسلیم در برابر امر و فرمان اوست که این توده‌های وسیع ملیونی مردم را از زوایای تاریک خانه‌ها و کاشانه‌ها و از فابریکه و کارخانه‌ها به دره‌ها و کوه‌ها سوق داده

سخن ماه

است و چنین شهامت و شجاعت و پایداری و ثبات بخشیده است که حاضر شده اند، با همه فقر و محرومیت و با همه رنج‌ها و مشکلات، روز و شب از پای نه نشینند و در خاک و خون بغلطند و بطپند تا درپیشگاه خدا ادای مسئولیت کرده و در حضور حضرت پروردگار سرخروی باشند.

از اینجا است که این توده‌های فقیر و بی وسیله، باوجود انواع مشکلات و گرفتاری‌های زندگی از بد و آغاز حرکت اسلامی در افغانستان و خصوصاً از زمان وقوع فاجعهٔ ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ با بزرگترین غول خون آشام شرق با دست خالی بمقابله برخاسته و اعم از زن و مرد و پیر و جوان افغانستان، در دفاع از سنگر مقدس اسلام بیش از سه ملیون شهید به پیشگاه خدای خویش تقدیم نموده و بیش از هزاران معلول و معیوب و یتیم و بیوه زن بجای گذاشته اند . . .

این ملت مجاهد جان برکف در قبال تحمل این همه مشکلات و مصایب که شب و روز ورد زبانش نعره پرشور «الله اکبر» و یگانه ارمانش و شوقش شهادت است، فقط یک هدف دارد «حاکمیت قانون خدا در زمین»، فقط این را میخواهد و با این امیدوآرزو و با این شور و شوق، مجاهدین جان برکف ما، به جبهه می روند و با قبول شهادت به سنگرها می شتابند و همه هستی و زندگی خود را فدا می کنند.

هیچ کسی نمیتواند ادعا کند، ملتی که سه سال شب و روز در حال قیام و پیکار است و همه زندگی اش را وقف این راه مقدس کرده است بر ملا و ثروت و حتی جان عزیزش را درین راه به قربانی گذاشته است جز اسلام، جز خدا و جز کسب رضای خدا آرزوئی و هدف دیگری داشته باشد.

پس باپایان حقایق انکار ناپذیر فوق که گفته آمدیم ناگریر از بیان و اظهار مطلبی هستیم و آن اینکه: هستند عده ای کورد لان سرمست و مخمور که از درک این حقیقت‌ها عاجزند و چون فرصتی به ایشان دست نمیدهد که از نشهٔ شراب‌ناب امریکائی و هوای معشوقه‌های چشم آبی اروپائی ومصروفیتهای سگ بازی‌ها و . . . فراغت حاصل کنند و اندکی بخود آیند و فکر کنند که چه کاره اند و چه میکنند و کجا می روند؟ گاه و بیگاه برای بدست آوردن مصارف شراب وکباب و مخارج معشوقه‌های اروپائی و پرداخت قیمت سگ‌های جنگی و . . .. بخدمت و استان بوسی تا بچرها و اندرا گاندهی‌ها و ریگن‌ها و. . . می رسند و بادهان کثیف و شراب الود شان دم از جهاد و مجاهدین میزنند و هذیان سرائی میکنند که:

«ما دیموکرات هستیم و حکومت ملی میخواهیم و دولت موقت تشکیل میدهیم».

و با این خیالات باطل زمانی‌که مخمور و مست از نشه شراب درکناران جاسوسه‌های چشم آبی بخواب شیطانی فرو میروند، پریشان خواب هائی می بینند و توسط دستگاه‌ها و رسانه‌های وابسته به جادوگران و کاهنان نظام‌ها و دستگاه‌های اهریمنی غرب و شرق خواب‌هذی پریشان و شیطانی شان را چنین تعبیر میکنند که:

«۹۰ درصد مردم افغانستان طرفدار ظاهر شاه هستند و ظاهر شاه را میخواهند و . . .»

وباین ترتیب می بینیم که دشمنان سوگند خورده اسلام اینجا، خویشتن را، در پیشگاه جامعین پیکار جوی ما، با آرایش جامها و قباهای ریا کارانه

و مزورانه ، مسلمان و مجاهد جا میزنند ولی چون بخلوت می روند و به استان بوسی فراعنه و نمرودهای زمان ، مجاهدین جان برکف ما را که سه سال پیهم ، شب و روز خواب را برخود حرام گردانده و از لحظات شیرین و آرامش ظاهری دست شسته ، درمیان خون و آتش زندگی میکنند و خون سه ملیون شهید بخون خفته مان را به بهای چند هزار دالر و پوند می فروشند، تابتوانند با آن برای نورچشمی ها واقازاده ها وگل سرسبدهای شان سگ نا می ونیرومندی بخرند تا در میدان سگ بازی بر حریفان غالب آیند و در پهلوی نشهٔ شراب ، لذتی و حظی هم ازین موفقیت و پیروزی نصیب شان گردد . ناگزیر بیاد چکیده‌های انقلابی حافظ می افتیم که ، می گفت :

«واعظان کین جلوه بر محراب و منبر می کنند
چون بخلوت میروند ، آن کار دیگر میکنند
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ؟
گوئیا باورنمیدارند روز داوری
کاین همه قلب و دغل درکار داور میکنند
آه ! آه ! از دست صرافان گوهر نا شناس
هر زمان خر مهره را با در برابر میکنند»

و حافظ چه خوش می گوید :

«نقد صوفی ، نه همه صافی و بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد»

و باین ترتیب میبینیم که این ریاکاران نا سپاس و این نوکران و غلامان نقاب پوشیدهٔ تازه دم ، با براه انداختن همچو سر و صداها و کشیدن همچو زوزه‌ها با چه جسارت و وقاحت و بی حیائی در صدد پایمال نمودن خون شهیدان گلگون کفن افغانستان بخون خفته می برآیند و با پررونی وبی شرمی قهرمانی‌ها و پیکار و مبارزات خستگی ناپذیر و طوفان زای چندین سالهٔ مجاهدین قهرمان ما را نادیده گرفته و به مقام شامخ و ارجمند ملیون‌ها شهید بخون خفتهٔ مبارزات اسلامی و انقلاب اسلامی مان لجوجانه هتک حرمت مینمایند.

و بجای اینکه حاضر شوند و بخود آیند و بروند درکنار هزاران یتیم و بیوه زن و به چشمان اشکبار و ما تمزده ایشان نگاهی بکنند ولا اقل دست نوازشی



سیمای این خورد سالان تجلیگر غیرت و جان نثاریست که ، از همین حالا از سنگر حق پاسداری میکنند .

سخن ماه

بر سروری شان بکشند (هرگز هم این توقع را نخواهیم داشت) ، در عوض ، توهین را به حدی می رسانند که : ثمرهٔ انقلاب و خون دادن و شهید شدن ملیون‌ها مجاهد نزد این آقایون فرانسوی مشرب و پاپگونه‌ها معادل ارزش و پرداخت بهای یک سگ جنگی یکی از آقازاده‌ها را هم ندارد:

آه ! آه ! از دست این مکاره‌گان خوش لباس
«هر زمان خرمهره را با در برابر می‌کنند»

نوکران نقاب پوش تازه دم استعمار :

از همان بد و آغاز انقلاب اسلامی افغانستان ، استعمار گران روسی درک کردند که با زور سر نیزه نمیشود بر مقدرات و سرنوشت مسلمانان افغانستان حاکم شدلذا روی پیش بینی و سنجش‌های شبکه‌های جاسوسی شان برای روز مبادا تدارکاتی فراهم دیدند و ذخیره اندوزی کردند ولی اینبار نه باچهره و نقاب تره‌کی و امین و ببرک ، بلکه با چهره‌ها و قیافه‌های فریبنده و مزورانهٔ دیگری و اکنون که این خرس روسی از ابهت و شکوه و هیبت پیکار قاطعانه و ضربات کوبندهٔ مجاهدین ما پوزه اش بر خاک یاس مالیده شده است و دیگر زور و سرنیزه و توپ و تانک و هوا پیما وچوچه خرس‌های مسلحش (قشون سرخ) در برابر شهامت و شجاعت و ثبات و مقاومت لشکر خدا (مجاهدین) بزانو در آمده اند و اینک که قوای اهزامی شان با آنهمه ساز و برگ نظامی در برابر سلاح ایمان و عقیدهٔ مسلمانان از کار افتاده و در هم کوبیده شده ، از همان نیروهای ذخیره ای یعنی (برادران رضاعی تره‌کی و امین ببرک) که درداماں کثیف و ننگین دربار ظاهر شاه و داود شاهی پرورده شده بودند می خواهد استفاده کند و از آنجا که خوش خدمتی و نوکر منشی ظاهر شاه ، که در طول چهل سال سلطنت مطلقه اش به دهل روس‌ها پای‌کوبی‌کرد و به سازنای و کرنای شان سرجنبانید و به رقص پرداخت به روس‌ها معلوم بوده و از همین سبب باز به یاد خوش خدمتی‌های این گرگ پیر افتاده اند و برای بیرون بر آمدن از چاهی که خود کنده اند و نزدیک خویشتن را در آن دفن خواهند دید دست بد امان وابستگان ظاهر شاه زده اند و در سر خیال خام می پرورانند که شاید مردم افغانستان از ظاهر شاه استقبال کنند «!» و با دیدن این گرگ پیر بدورش حلقه بزنند «!» و با اشاره ابروی جناب عالی ، بادار وفادارش را که مجبور شده و از زوایای تاریک گمنامی‌ها دو باره به اوج قدرتش رسانده است از زیر ضربات کوبنده مجاهدین قهرمان افغانستان برهاند و نجات دهد «!» .

ممکن عده ای موضوع را چنین مطرح‌کنند که: «اینهائی راکه بنام نوکران روس در لباس‌های عوض شده قلمداد گردیده اند و به طرفداری از ظاهر شاه زوزه سرمیدهند ـ اینها که قیافه‌های غربی دارند و تحت شعار «دیموکراسی غربی» و «نشنالیزم» و «سوسیال دیموکراسی» جاروجنجال راه انداخته اند. در حالیکه شعار روس‌ها با شعار اینها تطابق ندارد و گذشته از آن اینها دست پروردگان غربند و چگونه می توان چنین برچسپی را بر آنها زد ؟ و . . . ؟»

در پاسخ عرض میشود که : ابر قدرت‌های شرق و غرب هم جاروجنجال‌ها و تبلیغات و جنگ‌های زرگری شان بر سرلحاف کهنه ، یا نومن و توست . بدین مفهوم که اینها سر تقسیم و بدست آوردن

استخوان بهم می جنگند ، اما رهگذری ، اگر از پهلوی شان رد شد، استخوان را می‌گذارند و متحداً بدفاع از همدیگر به سوی او حمله میکنند . موقعیت و وضع مسلمانها و دین مقدس اسلام در رابطه با موقف گیری‌های این ابر قدرت‌ها از همین قماش است . درست است که در بسا از مسائل بین المللی ابر قدرت‌های شرق و غرب باهم اختلاف دارند ولی استثناء اتی هم درکار است و خصوصاً اینکه موضوع اسلام مطرح باشد . در برابر جهان اسلام و دین مقدس و انقلابی اسلام ، شرق و غرب همیشه از در سازش و همکاری باهم کنار آمده اند

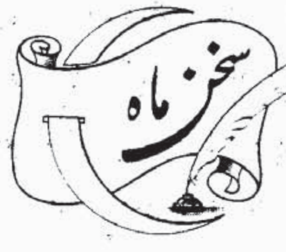
داخلی ، توسط نوکران و وابستگان خود فروخته اش در ایران می خواهد در برابر گسترش امواج طوفانی و اشعه تابناک اسلام مانع ایجاد کنند و بزعم خود شان انقلاب اسلامی ایران را قبل از بار و رشدن در هم بشکنند . بعین شکل در موضوع قضیه افغانستان ، یک امر واضح است که بریژنیف وقتی سیلی جانانه اسلام و مشت‌های گره کرده «جنود الله» را بر پوزه و دهانش خورد ، بایدکار تر و ریگن دست نوازش برسرش بکشند و با تقدیم دسته‌گل‌های فرانسوی مشرب و پاپ گونه‌های تزویرکار بعیادتش بشتابند . ازینجاست که سردمداران سوسیالیزم و کمونیزم به آغوش عطوفت «پدر شان» یعنی سردمداران بلاک سرمایه داری پناه می برند تا در

آری ! ملت مسلمان افغانستان، ظاهر شاه را میخواهد اما، نه برای تصاحب دیهیم و تخت پادشاهی بلکه: برای محاکمه و پرداخت خون بهای سه ملیون شهید وتصفیه حساب های چهل سال خیانت و جنایتش در افغانستان .

مثلاً در برسمیت شناختن اسرائیل ،وضع گیری‌های این دو ابر جناور باهم توامیت داشته و دارد و این صحنه سازی‌های سیاسی پشت پرده که دو ابر قدرت به ارتباط قضیه فلسطین و اسرائیل در پیش‌گرفته اند جز شعبده بازی‌ها و مکاری‌های اغوا گرانه شرق و غرب در برابر جهان اسلام چیز دیگری بوده نمیتواند و در برابر انقلاب اسلامی ایران می بینیم که: چگونه امریکا و روسیه از در سازش باهم پیش آمده و آن یکی از طریق تحریم اقتصادی و غصب دارائی‌ها و امتناع از استرداد سلاح‌های خریداری شدهٔ ایران بر علیه انقلاب اسلامی ایران عمل میکند و این دیگری از راه طرح دسایس و ایجاد اغتشاشات

همچو مواقع بحرانی که حیات پسر و پدر و والد و مولود هر دو در خطر افتد ، یکدیگر را به آغوش بکشند و همدیگر را ببوسند و بدفاع از همدیگر دست اندر کارشوند . زیرا موضوع اسلام درمیان است . اسلام یعنی دینی و آئینی که جز «حاکمیت الله» چیزی را نمی پذیرد و جز نجات بشرمحروم و مستضعف از قید و بند زنجیرهای اهریمنی ، اعلام و شعاری ندارد و در قاموسش جز پرستش خدای واحد و امحای هرگونه تجاوز و سلطه گری و سلطه پذیری اندیشه ای وفکر دیگری نمی‌گنجد وگنجایش ندارد .

اسلام در برابر همه تجاوزکاران اعلام پیکار میدهد و علیه همه طاغیان و همه طاغوتیان به ستیزه



ر میخزد . و از دیدگاه اسلام ، بریژنیف و ریگن و این سردمدار «کمونیزم شرق» و آن سردمدار «کپیتالیزم عرب» هر دو یکی است . اسلام علیه ظلم و تجاوز وکفر و شرک اعلام جنگ میدهد و شعارش این است «وقاتلوا ائمة الکفر» اسلام علیه فتنه و فساد می رزمد و برای محو فساد و فتنه ، که ره آورد پیشوایان کفر و ظلم است وارد معرکه میشود و می گوید :

«وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة ویکون الدین کله لله» .

و وقتی که اسلام حاکم شد دیگر بدمستی‌های ستمکاران پایان می پذیرد و کاخ‌های ظلم و ستم شان درهم شکسته میگردد و کاسهٔ آمال و آرزوهای پلید شان سرنگون ساخته میشود و بساط زندگی کثیف و ننگین شان از صفحه روزگار برچیده میشود و از همینجاست که چنانچه در بالاهم اشاره کردم که ستمکاران و جباران در همچو مواقع و موارد : «استخوانی را که برسرتصاحب آن جنگ‌های زرگری راه انداخته اند، رها میکنند متحد میشوند وحمله میکنند» .

یعنی در قضیه افغانستان و ایران و سایر کشورهای اسلامی موقف استعمارگران و غارتگران جهانی چنین است. در ایران مشاهده کردیم ومی کنیم که وقتی آن پیر فرتوت یعنی «پدرکاپیتالیزم» از ضربت شمشیر اسلام کلافه شده و زخم برداشت ، فرزند دلسوزش یعنی «پسر سوسیالیزم» برای التیام بخشیدن جراحات پدرش وارد معرکه گردیده و با دسایس و توطئه‌های گماشتگانش می خواهد گرد و غبار یاس و شکست را از سروروی و رخسار یگانه پدرش «کاپیتالیزم» بزداید ، و امروزهم که فرزند وفادار «کاپیتالیزم» یعنی «سوسیالیزم» در افغانستان در زیر شمشیر بر ان مجاهدین جان برکف افغانستان قرارگرفته است و عنقریب کله اهریمنی اش ازتنش جدا ساخته خواهد شد میبینیم که مهر و عطوفت «پدری» بلاک سرمایه داری بجوش آمده و برای نجات «فرزند دلبندش» یعنی «کمونیزم» دو دستش را در از می‌کند : دستی از آستین میرمن گاندی در قیافه حدادیزم و واکمنیزم «یا نشنلیزم» و دستی هم از آستین مارگریت تاپچر در قیافه و چهره آقایون شناخته شده ای که باریش‌های ساخت فرانسه و با اندیشه‌های «پاپیت» و«اسقفیت» دام تزویر درپیش پای مردم گسترده اند ، بیرون آمده است .

بهرحال بر می گردیم بر سر اصل مطلب که عده ای معلوم الحال «برادران رضاعی تره‌کی ، امین و ببرک» درین اواخر ، در اینجا و آنجا سر و صدا و غوغا برپا کرده اند که گویا «همین الان ملت مسلمان افغانستان مشتاقانه و ملتهبانه در انتظار تشریف فرمائی ذات ملوکانه «!» یعنی جناب مستطاب، ذات اعلیحضرت معظم همایونی «!» میباشند و اگر جناب و الاشانی از پهلوی پاپ واتیکان از ایتالیا با اخذ هدایات ، زحمت فرما شوند و با قدوم مصیبت ایجاد شان بیایند و بخواهند زمام اختیار و امور مسلمانان افغانستان را در دست‌گیرند ، مردم افغانستان خاک قدوم و الاتباء را سرمه چشمان اشکبار و ما تمزدهٔ شان مینمایند . . . . . «!» این زوزه‌های «پاپچه» ها و «اسقف‌های» معلوم الحال و شناخته شدهٔ اینجائی هستند که همین الان مست و مدهوش ازودکای روسی و شراب‌های ناب امریکائی محافل

عیش و عشرت برپا نموده اند و در سر بادهٔ عشرت و در دل شوق ملاقات جاسوسه‌های چشم آبی اروپائی ، خواب‌های پریشان دو باره بازگشت به گلزارها و چمن زارهای قصر دلکشا و باغ چهل ستون را می بینند. وه که چه پریشان خوابهائی و چه خیال باطلی «!» .

تعبیر این پریشان خواب‌ها .

و پاسخ این همه هذیان گوئی‌ها :

مجاهدین جان برکف افغانستان آنهائی که جان و مال شان را در راه خدا نثار کرده اند . آنهائی که شب و روز تلاش ورزیده اند و لحظه ای از پای نه نشسته و گرسنگی کشیده اند و رنج سرمادیده اند ، کوه پایه‌ها و قلل پربرف و تکلیف صخره‌ها را چشیده اند، آنهائی‌که با پاهای برهنه وآبله سار، بالبان ترکیده و دهان تشنه با دست خالی به سنگر شتافته اند و خون ریختانده اند و شهید داده اند و عزیز ترین نازنینان و فرزندان دلبند شان را در راه خدا پیشکش کرده اند و آنهائی که همین اکنون (بپاس پاسداری از خون ملیونها شهید شان و برای تسلی و آرامش دل‌های شکسته هزاران بیوه زن میهنشان و برای دلداری و نوازش هزاران طفل و کودک که با چشمان اشکبار در انتظار سرنوشت آینده شان نشسته اند) در سنگرگاه‌ها مشغول نبردند و گفتیم جز آتش و خون چیزی را در ظرف این سه سال ندیده اند ونمی شناسند، این خواب‌های پریشان و این خواب‌های شیطانی جادوگران فرومایهٔ تزویرکار را چنین تعبیر میکنند و چه زیبا تعبیری :

اینها (مجاهدین) میگویند :

آقایون ! عالی جنابان مست و مخمور !

دایه‌های مهربان تر از مادر !

ای پرورده شده گان درد امان کثیف استعمار شرق و غرب !

ما آن ملت سه سال قبل نیستیم که ، باز هوائی چاپیدن و قاپیدن ما را در سر می پرورانید . ما دیگران ملتی نیستیم که هر کی، هر چه دلش خواست و به دهل هرکی رقصید و بالای ما باهرکی و هرنوع تجارتی کرد ، بنشینیم و برایش کف بزنیم و طول عمرش را از خدا بخواهیم . دیگر ما چنین زمزمه نخواهیم کرد که :

ما مریدان رو به سوی کعبه چون آریم چون ؟
رو بـه سوی خـانهٔ خمـار دارد پیرمـا

بلکه ما برعکس اکنون روبه سوی کعبه و صاحب کعبه آورده ایم و راه نجات را دریافته ایم و شمشیر برندهٔ اسلام را برای قطع گردن پیران مخمور ، و بیل هامان را برای درهم ریختن خانهٔ «خمارها» و «خمار خانه‌ها» آماده کرده ایم .



برادر شهید عبدالروف در پهلوی بم منفجرنا شده ای دیده میشود

آقایون پیران مخمور ! دیگر بیجا و بی مورد اینجا و آنجا زوزه سرندهید و ما را به سوی

سخن ماه

خانه‌های «خمارها» و طاغوتیان و «خمار خانه‌های» ظاهر شاهی فرا نخوانید ؟ .

ظاهر شاه ما را به این مصیبت گرفتار کرد و امروز قاتل اصلی سه ملیون شهید ما ظاهر شاه است که در زمان چهل سال حکمروائی ننگینش ، افغانستان و ملت مسلمان افغانستان را در بدل چند بوطل و دکای روسی فروخت. ظاهر شاه را ما خوب می شناسیم ، ظاهر شاه کسی است که همه هستی و ایمان و وجدانش را در پای یک جام شراب و دکاگذاشت و برای چند لحظه خوش گذرانی وتفریح درکنار بحیرهٔ سیاه ، ملتی را اسیر پنجه خرس های‌روسی ساخت .

ما همه چیز را درک کرده ایم . ما خوب درک‌کرده ایم و می دانیم که ظاهر شاه و در باریان کثیفش چه جنایاتی نبوده که مرتکب نشده اند و چه بلاها و مصیبت‌هائی نبوده که برسر ما ملت بیچاره نیاورده اند .

ما مجاهدین افغانستان بشما باده نوشان حرفه ای اعلام و هشدار می دهیم که :

ما بخاطر خدا و رضای او به جهاد دست زده ایم و خاص بخاطر اسلام عزیز جان‌های شیرین مان را بخطر افگنده و خاص بمنظور تحقق حکومت «الله» و نظام اسلام (در آن نه شرک برسمیت شناخته شده و نه کفر و نه شراب و نه بزم معشوقه‌های چشم آبی اروپائی) به استقبال مرگ و شهادت می رویم و فقط بهمین امید و آرزو ، تاکنون سه ملیون شهید به پیشگاه پروردگار تقدیم نموده ایم .

ما برای این به سنگر نرفیه ایم و نمی رویم که شهید شویم و شهید بدهیم که و الاحضرات «!» باز از زباله‌های گمنامی‌ها و بدنامی‌ها سربکشند و بیایند و بیاد بود مصیبت‌های ما تمساح گونه اشک بریزند و ما را اغفال کنند و باز همان بدمستی‌های شان را از سرگیرند . . .

ما اینک مشغول جهاد و نبردیم . ما مشغول جهاد و نبرد با بادار و ولی نعمت شما یعنی خرس روسی هستیم ـ و انشاء الله ـ عنقریب این «رب‌النوع» کثیف تان از پای ـ در خواهد آمد و ما به نصرت پروردگار بزرگ رایت فتح و ظفر و خضرای اسلام را بر فراز قله‌های هندوکش و پامیر و برهمه جا برخواهیم افراشت و بپاسداری از خون شهیدان بخون خفته و آوارگان رنجدیده و یتیمان و بیوه زنان افسرده حال مان ، با همه آنهائی که مستقیم و غیر مستقیم زمینه ساز این همه مصیبت‌ها بوده اند و هستند و با همه آن او با شان «و مستهزؤن» که شهیدان ما را بباد مسخره و استهزا می گیرند و بر مجاهدین ما نیشخند می‌زنند و در حضور مجاهدین و ملت افغانستان با قیافه‌های معصومانه «!» خویشتن را پاسدار خون شهیدان و آوارگان قلمداد می کنند «!» و در خفا با بریژنیف و ریگن به سر سلامتی جباران و جنایت پیشه گان باده مودت سرمیکشند و می گویند :

«انا معکم انما نحن مستهزؤن» .

با همه اینها تصفیه حساب خواهم کرد . پس به این عصاکش‌های استعمار که هم می خورده اند و مستی‌کرده و خوش گذرانی نموده اند و در پهلوی آن قرآن را نیز دام تزویر نموده اند می‌گوئیم :

آری ! ملت مسلمان افغانستان ، ظاهر شاه را میخواهد ، اما ، نه برای تصاحب دیهیم

سخن ماه

و تخت بادشاهی بلکه: برای محاکمه و پرداخت خون بهای سه ملیون شهید و تصفیه حساب‌های چهل سال خیانت و جنایتش در افغانستان : بنابرین شما آقایون، بهتراست بجای اینکه ازجانب بادار تان ظاهر شاه کفالت دوباره بدست آوردن قدرت و تاج و تخت پادشاهی را بنمائید و برای ساختن تخت سلطنت به کارخانه‌های ابر قدرت‌ها برای بدست آوردن تخته چوپ‌ها بروید ، در صد دتهیه چوبه‌های دار برائید که ما ملت افغانستان در فرجام انقلاب مان و درا جریان تصفیه حساب‌ها مان با این جنایت‌کار و ایادی دست پرورده اش او را به محاکمه می کشیم و حتماً نعش او را بجای تکیه براریکه قدرت برفراز چوبهٔ دار خواهید دید . و هم بهتر است آن تخته چوب‌هائی را که برای ساختن تخت پادشاهی تدارک دیده اید به تخته چوبهای تابوت عوض کنید تا پس از اعدام بتوانید با رامش و بی درد سر به کلیسای واتیکان انتقالش بدهید .

آری ! دیگر چهره‌های ننگین تان افشاءگردیده و برملا شده است . دیگرآن ایام و زمان‌ها سپری گردیده است که بتوان با این نیرنگ‌های سیاه اهریمنی بر سرخی‌های خون شهیدان پیروز شد . شما حتی اجازه نخواهید داشت بر سرزمینی که هر قطره آبش و هر ذره خاکش و هر تخته سنگش هر جا و همه جایش با خون پاک شهیدان گلگون کفن راه «الله» رنگین گردیده است قدم‌های کثیف تان را بگذارید . دیگر تاریخ زیبای افغانستان با خون شهیدان نوشته شده و میشود و شما ، لکه‌های سیاه را درد امن پاک این تاریخ جائی نیست و نخواهد بود، زیرا شما ننگ تاریخید .

مجاهدین جان باز ما که شب و روز در عقب صخره‌ها ، جان برکف بر علیه کفر می جنگند چنین شعار میدهند :

روسیه ، امریکا ، مرگ به نیرنگ تان
خون شهیدان ما می چکد از چنگ تان

باز یکبار دیگر هشدار میدهیم که :

با دهان‌های الکولیزه شده متعفن تان یادی از مجاهدین و شهیدان ما ننمائید و روح شهیدان بخون خفته ما را باالوث دهان تان آزارندهید که آنها «الله اکبر» گویان شهادت را پذیرفته اند. و نام مجاهدین جان برکف ما را بر دهان کثیف تان نرانید که مجاهدین افغانستان بخاطر حاکمیت قانون خدا«ج» میرزمند و جز اسلام عزیز ، هدفی و آرزوئی ندارند . شما بجای همچو زوزه کشیدن‌ها بهتر است خود را آمادهٔ تصفیه حساب‌های جنایاتی بنمائید که ثمره و نتیجه اش این وضع مصیبت بارورقت آوری است که ملت مجاهد ما با آن روبرو است ، و ظاهر شاه و عصاکش‌های دیگرش مسئول مستقیم این وضع و جنایات .

بامید پیروزی مستضعفین بر مستکبرین .

«ع — وثیق»
مدیر مسئول مجلهٔ «میثاق خون»

جنبش های اسلامی در پیچ وخم تاریخ



امام شهید حسن البنا رح

خوانندگان محترم مجلهٔ میثاق خون !

این حقیقت بارها گفته و نوشته و شنیده شده است که درگیری حق و باطل و مبارزه اولیاء الرحمن و اتباع شیطان و معرکه‌های خونین شاگردان مکتب توحید و باطل پرستان طاغوت گرا، از همان سپیده دم پیدایش انسان آغاز و تا قیام قیامت ادامه دارد و کره خاکی ما لحظه ای را بیاد ندارد که در آن گوشه و یا گوشه‌هائی ازین محنت‌سرا میدان نبرد وصف آرائی نور و ظلمت نبوده و علمبرداران نور در برابر ویران گران ظلمت قد، نا فراشته باشند .

هر زمانی که فرعونی باندای شیطانی "انا ربکم الاعلی" طوق اسارت را بر گردن بندگان الهی نهاده است، موسائی با عصای ایمان، برای در هم کوبیدن وی شتافته است، و در هر فرصتی که بی حیاترین، خود فروخته ترین شیطان‌هائی چون تره‌کی‌ها: امین‌ها و ببرک‌ها، بپای‌های کثیف طاغوتی چند سرنهاده و خرمن هستی مستضعفین را بآتش کشیده اند و برای ویران کردن کاخ پرشکوه ایمان به مخرب ترین وکشنده ترین اسلحهٔ باداران طاغوتی شان متوسل شده اند، سر و پا برهنه‌هائی چند، با دست خالی ولی مسلح با سلاح عقیده و دلهائی روشن از نور ایمان قد علم نموده و با مشت‌های گره کردهٔ آهنین خویش چنان بر پوزه و دهان این لئیمان کوبیده اند که دندان‌های شان را خرد کرده اند . . .

درست است‌که در فتراتی از زمان و شاید هم اغلباً طواغیت و دنباله روان آن‌ها مصیبت‌ها، بلاها، رنجها و تکالیف جان فرسا و طاقت سوزی را بر سر پیروان حق آورده اند و چنین که از خون شهدای ایشان دریاها روان ساخته و بر جمجمه‌های دلباختگان الهی، کاخهای فرمانروائی چند روزه خود را بنانهاده اند ولی عاقبت فتح و ظفر مندی از آن سر بازان حق بوده و پیروزی نصیب فرزندان توحید شده است . . .

درین ایام خونین که وطن عزیز ما در اثر جنایات وحشیانه ارتش خونخوار سرخ و مزدوران و هم پیمان هایش به بحری از خون و خرمنی از آتش تبدیل گردیده است و فرزندان مسلمان و مجاهدین فداکار افغانستان برای رهائی کشور اسلامی خود از

چنگان دیو پلید کمونیزم جهانی در سنگرهای جهاد مردانه می رزمند و ارتش درنده خوی اردوگاه سرخ را به شکست ننگینی مواجه میسازند شرح معرکه آرائی‌های حق و باطل و بیان پیروزی‌های حق و مبارزات قهر مانانه و شکست ناپذیر پیروان اسلام و مقاومت و پایداری‌های دلیرانه جنبش‌های اسلامی و بویژه جنبش‌های اسلامی معاصر در برابر خون آشامی طاغوت‌ها باعث قوت قلب و افزایش ثبات و استقامت مجاهدین قهرمان ما خواهد گردید . بناء ما با در نظر داشت این موضوع تصمیم گرفتیم ، به معرفی جنبش‌های اسلامی بپردازیم و اینک از جنبش **اخوان المسلمین** ، جنبش و نهضت عظیم فرا گرفت و در سال ۱۹۲۷ میلادی از دارالعلوم قاهره و در مدرسه ابتدائیه ، واقع در شهر اسماعلیه بحیث مدرس علوم عربی و دینی مقرر گردید . حسن البناء از پدرش عبدالرحمن البناء تقوا و پرهیزگاری کم نظیری را به میراث برد و از دانش وی مستفید گردید همچنانکه صنعت ترمیم ساعت را در نزدوی فرا گرفت و شاید فرا گیری همین صنعت، بیشتر از آنچه در زندگی تعلیمیش آموخت ، او را به دقت در امور آشنا ساخت .

حسن البناء میخواست در پوهنتون الازهر تحصیل کند ولی دست تقدیر او را بسوی دارالمعلمین کشاند و اراده داشت بحیث یک معلم عادی ، در ولسوالی البحیره به تدریس ادامه دهد اما از طالع نیکوی دعوتش به دارالعلوم علیا شامل گردید . و قریب بود با استفاده از بورس تحصیلی بخارج سفر کند که اراده پروردگار عالمیان بر آن شد تا در وطنش باشد و اساسات دعوتش را محکم سازد و در راه آن بشهادت برسد .

امام شهید از همان آوان طفولیت به فراگرفتن علوم دینی روی آورد و تا حد امکان به فقه ، تفسیر، حدیث و سائر علوم اسلامی آشنائی حاصل کرد و بدین ترتیب شایستهٔ مقام رهبری جنبش عظیم و دعوت حقه خود گردید . آثار اصلاح طلبی و تزکیهٔ نفس و تزکیهٔ اجتماع ، از مفاسد ، از همان مرحله ، در روش و کردار وی نمودار بود . چنانچه در سن در عنفوان جوانی و جوش غرائز (مرحله ای که خطر انحراف و لغزش در آن خیلی زیاد است) اسلامی ایکه در پیچ و خم ایام و فراز و نشیب روزگار، پیروان صادق و اعضای متعهد و وفادارش که به مصداق آیه کریمه :

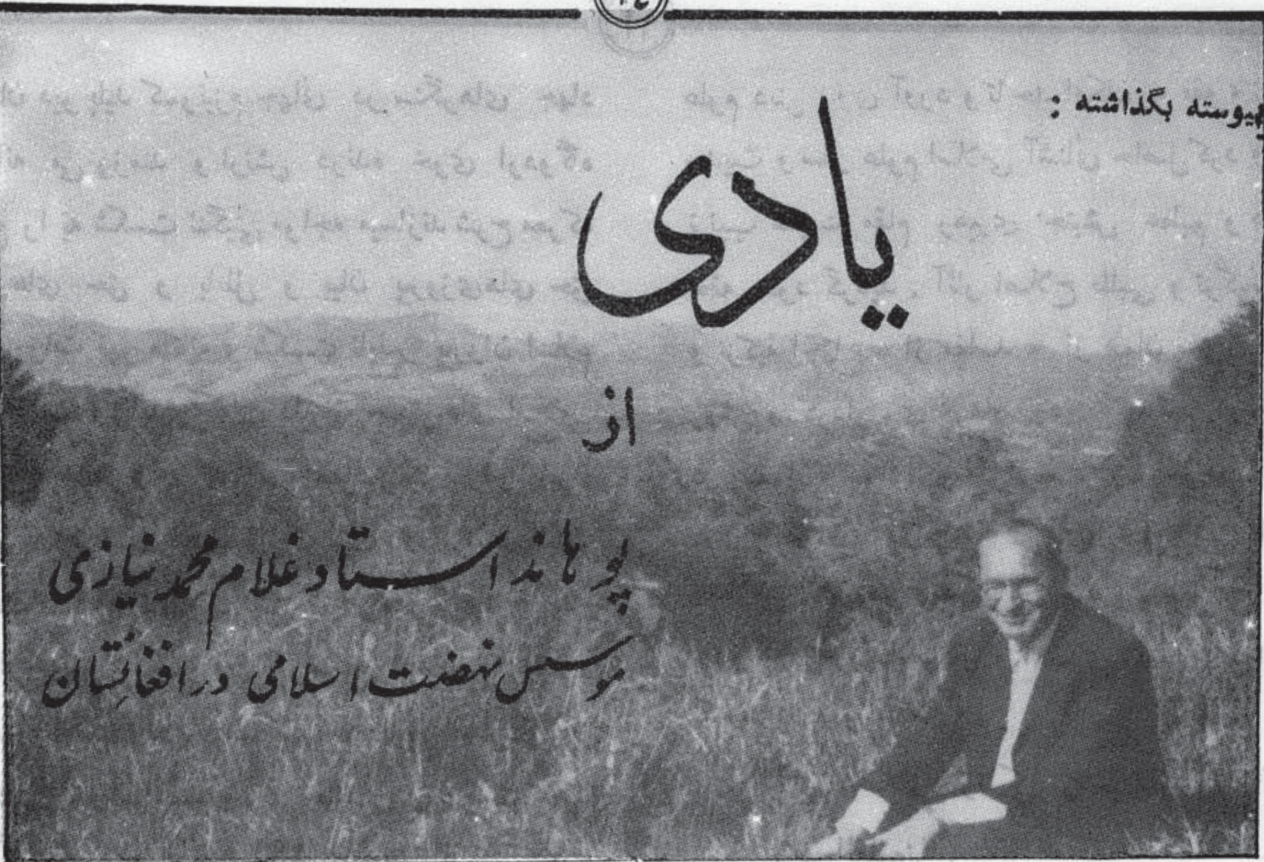
"ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین" .

در دشوار ترین شرایط و با تحمل انواع مشکلات و رنج‌ها ، صادقانه در راه خدا بمبارزه آغاز کردند و جان‌های عزیز شان را در راه هدف عالی و آرمان مقدس شان یعنی حاکمیت قانون الله و کسب رضای پروردگار ، برکف نهادند و چوبه‌های دار را ، استقبال کردند و در برابر جوقه‌های اعدام لبخند زدند و بدین ، آرمان شنیدن ، حتی یک کلمهٔ «آخ» را هم ، بر دل باطل پرستان و جواسیس استعمار ، باقی گذاشتند ، آغاز میکنیم و در شماره‌های بعدی نیز ـ انشاء الله ـ این مبحث را دنبال، و ادامه خواهیم داد . اینک شما و جنبش عظیم اسلامی اخوان المسلمین .

«اخوان المسلمین»

در اواخر قرن بیستم، در مصر، جنبش جدیدی که دارای هدف اصلاحی و دعوت جهانی بوده و «اخوان المسلمین» نامیده میشود ، ظهور کرد . این جنبش را **امام شهید حسن البناء** ، بنانهاد .

«ادامه دارد»



پیوسته بگذشته :

یادی

از

پوهاند استاد غلام محمد نیازی
مؤسس نهضت اسلامی در افغانستان

استاد نیازی مردی بود پر تلاش و پر تحرک . به منظور پخش و نشر دعوت اسلامی با اقشار و سطوح مختلف، به خصوص باقشرهای روشن فکر، تماس می گرفت و آنها را به تعالیم و الای اسلام آشنا می ساخت و به نقطه نظر هایشان در مورد مسائل اسلامی، با روح آرام گوش میداد . او عقیده داشت از عوامل عمدهٔ انحراف قشرهای روشن فکر، تربیه‌های غلط و نا آشنائی به اصول اسلامیست و باید به آنها نزدیک شد ، عقده هایشان را کشف نمود و به علاج شان پرداخت . زیرا مصلحین حقیقی و داعیان راستین ، بدنبال مردم میروند ، تماشا نمی کنند و یا درگوشه‌های تاریک خانقاه ، به انتظار توبهٔ عاصیان نمی نشینند . داعیان حقیقی ، حیثیت طبیب دلسو زیرا دارند که بیقرار و سرگردان بدنبال بیماران ، رفته ، و به کشف مرض و به علاج آنها می پردازند و از ترس زدگی و بیصبری بیمار دل تنگ نمی شوند .

او گرچه قاطع و مصمم و خشن مزاج و تندخو بود ، مگر در برابر شنیدن نقطه نظرهای نا آشنایان به معارف اسلامی ، نرم خو ، شکیبا و با حوصله بود . انتقادات و نظرات آنها را دقیقانه می شنید و سپس علمی و عمیق به رد آنها می پرداخت و معترض را قناعت میداد . برمبنای همین سلوک عالی او بود که چپ گرایان و فریب خورده‌های مکتب اغوا گر کمونیزم نیز به سراغش رفته و در مورد قضایای فکری و پرنسیپهای اجتماعی از او پرسشهائی بعمل می آوردند . و چه بسا که دوباره به اسلام گرایش پیدا نموده و از پرتگاه مرگبار کمونیزم نجات می یافتند . فراموش نمی کنم وقتیکه استاد در ریاست تقنین وزارت عدلیه در شعبه تألیف و ترجمه کار مینمود یکی از جوانان مارکسیست بنام عبدالقادرکه از تیوریسن‌ها وکمونستهای دوآتشه‌بود، در اثر تماس با استاد بزرگوار به مسائل اسلامی خیلیها علاقه مندگردیده، باوجود پررونی وبی‌حیائی‌که شاخص برجسته ، در زندگی مارکسیستهاست همیشه با علاقهٔ خاصی به صحبتهای اسلامی گوش میداد و آثار تغییر در سیمایش به چشم می خورد و چندین تن از مارکسیستهائی که فریب تبلیغات گمراه کن روسها

را خورده بودند دوباره ایمان آوردند و تاثیرشخصیت و عظمت روحی او بقدری بود که کمونستهای شناخته شده ، در مجالس او نماز خود را ترک نمی کردند . وزیر تعلیمات عالی داود داکتر صدیق در محضر استاد خود را یک مسلمان متعصب معرفی نموده و می گفت در دوران تحصیل در روسیه همیشه نماز می خواندم .

استاد نیازی شخصی بود موثر که در هنگام صحبت با اینکه خیلیها ساده حرف میزد هاله‌یی از وقا روابهت در سیمایش به چشم می خورد و شنونده را جذب مینمود .

استاد نیازی در دوره یی بحیث رئیس پوهنځی انتخاب شد ، در آن وقتیکه برمبنای قوانین و لوائح جدید پوهنتون ، راه انتخابات بروی استادان باز شد استاد بعلت تقاضای جدی اعضاء کدر تدریسی پوهنځی شرعیات ، کاندیدا شد و به اتفاق آراء منتخب گردید ، با انتخاب استاد گرانقدر تحول عظیمی در پوهنځی بمیان آمد ، اصلاحات عمیق در پروگرامها صورت گرفت ، پوهنځی محراق تلاشها و تحرکات اصلاحی در پوهنتون شد . همزمان با انکشاف شعبات پوهنځی ، انکشاف ذهنی و تحول چشمگیری، در افکار و اندیشهٔ دانش آموزان بوقوع پیوست . جوانان از رکورد و بیتفاوتی ، رهیده بودند ، لا مبالاتیها جای خود را به احساس - مسئولیت داده ، محیط بدون توجیه پوهنځی به مرکز فعالیتهای وسیع اسلامی عوض گردید ، در تظاهرات خیابانی دانش جویان دانشگاه بنابر تشویق دستگاه اداری عموم شاگردان این پوهنځی شرکت میکردند .

استاد باوجود اینکه از گامهای تند و انقلابی حمایت می کرد ، توجه مینمود نباید تند روی بقدری سرعت پیدا کند که باعث از پا افتادن انقلاب گردد .

به منظور ریشه دار شدن انقلاب به فعالیتهای زیر زمینی توصیه مینمود ، و چون احساس نمود که دیگر صفی از رزمندگان ، تربیت شده و آماده اند که در هر نوع شرایطی به مبارزه خستگی ناپذیر خویش ادامه دهند دعوت علنی را در ملاء عام هدایت میداد ، و اتاق کار و منزل خود را تجمعگاه



موترهای سلاح بردار روسی که توسط مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان تخریب گردیده اند



یادی

از

پوهاند استاد غلام محمد نیازی
موسس نهضت اسلامی در افغانستان

داعیان راستین قرارداد.

او می گفت باید تا رسیدن به مرحله تغییر نهائی و پیاده کردن انقلاب فیصله کن، در وضع موجود مراکز قوی و سنگرهای مستحکم جستجو نمود و از این مراکز برای در هم کوبیدن اوضاع فاسد استفاده کرد.

برمبنای همین طرز فکر در چوکات پوهنتون کابل در جستجوی مراکز جدید دعوت افتاد، و پروژه‌های متعددی از جمله پروژه انشاء مرکز تحقیقات اسلامی را با تشکیلات وسیعی پیشنهاد کرد، در اثر نفوذ و تاثیری خاصی که داشت توانست باوجود کار شکنی‌های دشمنان فرهنگ اسلامی، موافقهٔ شورای عالی پوهنتون را بدست آورد. در شرایط آنروز پوهنتون که دشمنان اسلام در جستجوی آن بودند که مراکز آثار اسلامی را از همه جا و خصوصاً از محیط پوهنتون محو و نابود سازند تائید نمودن پروژه اسلامی که پرسونلهای علمی آن معادل پرسونل چندین پوهنځی بود کار ساده ای نبود. مگر استاد با عاملیت خاصی عدهٔ زیادی از استادان پوهنتون را طرفدار جدی این پروژه ساخت و موفقانه آنرا پیاده کرد او می کوشید از مجرائی تعلیمات و الای اسلام، راه حاکمیت خود را بردل و دماغ ملت مسلمان افغانستان باز کند. در امتحانات کانکور پوهنتون از همه مواد درسی اختبار صورت می گرفت مگر مضامین دینی جائی درمیان سوالات کانکور نداشت، و کسی به فکران نبود که برای جوانیکه به تحصیلات عالی میپردازند آگاهی اسلامی پیش از هر چیز دیگر ضروریست و سرنوشت جامعه مسلمان افغان را نباید بدست جوانان نا آگاه، از دین سپرد. لذا پیشنهاد کرد تا ضمن سئوالات کانکور پرسشهائی از دینیات، تفسیر، تاریخ اسلامی گنجانیده شود. کارگرد انان کانکور با شگفت به این پیشنهاد می نگریستند، زیرا سئوالات کانکور را امریکائیها ترتیب میدادند و در جامعهٔ امریکائی دین و علم از هم جدا اند. استاد، با قاطعیت او هام اینها را رد نموده می گفت ما در افغانستان مسلمان بسر می بریم اینجا جامعهٔ لا دین و علمانی غرب نیست. در اسلام دین از علم جدانیست، این فرهنگ منحرف غرب است که دین را از علم جدا میداند.

او می گفت دهقانان محروم و ملت دردمند افغانستان از آبلهٔ دست و عرق جبین خویش بود جهٔ پوهنتون را می پردازند، هرگز نمی خواهند که دینی که در بهای آن خون میدهند درمیان مراکز تربیتی شان جای پائی نداشته باشد. کسانیکه به دین خویش آشنائی ندارند نباید در محیط پوهنتون پاگذارند. سرانجام در اثر جد و جهد استاد مواد دینی جزء سئوالات کانکور قرار گرفت.

او می گفت برای رسالیدن تعلیمات و الای اسلامی به گوش جوانان؛ از هر مناسبتی باید استفاده نمود، لذا روزهای مولود پیغمبر اکرم ﷺ، و روز نزول قرآن کریم و سائر مناسبتها را با تجلیل خاصی

استقبال مینمود و بدینوسیله می خواست که بی خبران از معارف و فرهنگ اسلامی را آگاهی دهد چه از عوامل عمدهٔ انحرافات درمیان جوانان بیخبری از علوم و معارف و نبودن تربیت و توجیه سالم است . باوجود مصروفیتهای اداری ، و تدریس در پوهنځی شرعیات ، در پوهنځی‌های ادبیات و تعلیم و تربیه ، تدریس و به ایراد کنفرانسها می پرداخت و بدینوسیله کارکنان اداری و استادان و شاگردان پوهنتون ، در آن عهد ، دلچسپی خاصی به تعالیم اسلامی پیدا نمودند و تلاشهای پرثمرجوانان وزمنده‌ئیکه او ترتیبت و رهنمائی نموده بود سیل آسا دانش جویان را به سوی اسلام و تعلیم و الای آن می کشاند .

«ادامه دارد»

پوهاند استاد غلام محمد (نیازی) باوجود اینکه از گامهای تند و انقلابی حمایت می کرد توجه می نمود نباید تندروی بقدری سرعت پیدا کند که باعث از پا افتادن انقلاب گردد .



بچه می اندیشد ؟ ؟

به سرنوشت هزاران معلول ومصدوم ومجروح ، به آیندهٔ صدها طفل یتیم و بیوه زن کشور بخون خفته اش . بآن می اندیشه که چگونه باید برزمد و چه راه هائی را تعقیب نماید که از پایمال شدن خون پاك ملیون ها شهید گلگون قبای افغانستان جلوگیری شود . آری ! او با این چیزها می اندیشد

و او باید چنین باندیشد : وحق دارد : اومی رزمد ، جهاد میکند ، همه مشکلات طاقت فرسارا متحمل میشود ، برای چه ؟ برای اینکه اسلام عزیز حاکم شود و قانون خدا ، و تلاش های مذبو حانهٔ گماشتگان استعمار اوراوادار ساخته است به اندیشه فرو رود و این احساس خطر او را افسرده ساخته است و می اندیشد که خدایا !

هر که پا کج می گذارد خون دل ما میخوریم
شیشهٔ ناموس عالم در بغل داریم ما



په زاهدان کی دجمعیت اسلامی افغانستان د رهبر استاد برهان الدین "ربانی" دوینا پښتو متن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین ، والصلوة والسلام علی سیدنا ونبینا سید المجاهدین محمد وعلی اله واصحابه ومن دعا بدعوته الی یوم الدین.

خماډیر وګرانوورونو ! السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وبعد .

قال الله تبارك وتعالی فی محکم کتابه وهو اصدق القائلین .

اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

یاایها الذین آمنوا کونوا انصار الله کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله .

(صدق الله مولانا العظیم)

په کومو ورځو کښې چه مونږ او تاسو خپل ژوند ترسره کوو او تیرو و په ننني نړۍ کښې مسلمان ملتونه او قامونه په شرق او غرب کښې د اسلام د دښمنانو د مکرونو فتنه‌گر یو او فشارونو په منګولو کښې ښتي دي . د نن ورځې څخه څوارلس سوه کاله ترمخه څمونږ ستر او عظیم الشانه ګیار- ښوونکی حضرت محمد ﷺ د خپلو سپیځلو او پاکو اصحابو او رښتینو ملګرو د یوي ډلې په منځ کښې د اسلام د دښمنانو د سیسې او مکرونه هغه سختی او فشارونه چه نن زمان مسلمان قومونه ورسره مخامخ دی . کومې نقشې او فتنې چه د اسلام دښمنان د اسلام او مسلمانانو د شته والی او موجودیت په ضد په کار آچولی او آچوی د یوي اخطاریه و ینا په ترځ کښې نه یواځې پاکو اصحابو ته د نبوت په مبارک دوره کښې بلکه ټولو مسلمانو ملتونو ته د قیامت تر قیامه پوری خبرداری ورکړ . او د خپلو سرتیر و اصحابو او ملګرو په یوه ډله کښې داسې و فرمایل . خما اصحابو ! آیا پوهیږی چه په راتلونکی وخت کښې په مسلمانو ملتونو باندي څه حالت راځی ؟ مسلمان ملتونه د اسلام د دښمنانو د ناولو تدبیرونو او پیښو څنګه طوفان په مینځ کښې ایساریږی ! حضرت و فرمایل .

ای مسلمانانو ! ای مسلمان ملته ! هوښیار اوسی ژربه وی چه قومونه او د اسلام دښمان په هرځای کښې تاسو باندی راشی له هري خوانه تاسی د خپلو د سیسو او فتنو په ګیر کښې راولی له هري خوانه لاسونه په تاسی باندی او پړدشی . لکه چه د خوراک یوه کاسه د یوي وږی ډلې منځ کښې ایښو د له شوی وی او د هری خوانه لاسونه د هغی په اور و غزیږی د دي د پاره چه د هغی څنی لقمه و اخلی . اصحابو

په تعجب سره پوښتنه وکړه :ـ ای رسوله د خدای ﷺ ! آیا په هغو ورځو کښې چه مونږ د دښمنانو د رانښکلو نښانی او هدف ګرځو او د اسلام دښمنان له هری خوا څخه په مونږ باندی لاس آچوی هغه ورځ به څنګه ورځ وی؟ مګر څمونږ شمیربه په دغه ورځ کم وی ؟ مونږ به یوه اړه ډله یو؟ پیغمبر ﷺ و فرمایل : تاسی په دغه ورځ ډیر زیات یی ، نن ورځ په ملیونو کسان د مسلمان په نامه دی د اتوسو ـ و ملیونو څخه زیات تر زرملیونه پوری مسلمانان په نړی کښی ژوند کوی که چیرته دو مره ډیر شمیر ، مسلمانان د اسلام تابعداری و کړی څه غم او مشکل به ولری ؟ ولی به له هری خوا څخه د دښمنانو لاسونه د دوی په اوری و غزیږی ؟ د بشریت نجات بښونکی داسی و فرمایل ! ښائی چه په یاد موری . په دغو ورځو کښی تاسو د ډیر والی سره لکه د سیند د زګونو او وړوډکو او بخرکوپشان د سیلاب په لیاره کښی او میږیٔ چه د سیل تګ او حرکت هری خواته چه وی تاسی هغی خواته رانښکل کیږیٔ ، د اسلام د نننی نړی حالت او د مسلمانو ملتونو ژوند د هغه خبرداری سره سمون خوری کوم چه عظیم الشانه پیغمبر ﷺ د مخکښی خبر و رکاوه په نننی نړی کښی د اتوسو و مسلمانانو څخه زیات د نړی د جغرافیائی او سوق الجیشی په ډیر وښو او مهمو ځایونو کښی استوګنه لری په اسیا او افریقی کښی د نفتی شته منیو ډیر لوی منابع د مسلمانانو په لاس کښی دی چه که چرته په نننی مترقی او صنعتی نړی باندی د څو میاشتو د پاره دانفت بندشی د ټولو تمدن او د پرمخ تګ لیاربه په ځای و دریږی ، د دغو ټولو شته منیو او پانګونو لویه برخه نن ورځ د مسلمانانو او د اسلام د پیروانو دی . مګر د هغه اسلام چه د مسلمانی نه بی د یواځی نوم څخه د مسلمانو ملتونو حاکمه ډله د اسلام د حقائقو بلکه لاد مباد یو څخه یوه کوچنی او ډیره اړه برخه هم نلری .

هو : مونږ نن ورځ ګورو چه مسلمانان سره د دی چه د بشری د افرادو د لویه برخه تشکیلوی بیاهم د شرقی او غربی استعمار د سیلاب په مخ کښی لکه ډکی او بخرکی په شان سپک او کمزوری یو هری خواته چه دوی ، غواړی مونږ له ځانه سره را کاږی او هره کنده او د سیسه چه جوړوی مونږ د هغی په لوربیایی . کله څمونږ په منځ کښی ورور وژنی او ښتی منځ ته راولی او کوم وخت یو مسلمان د بل مسلمان په لاس وژنی ، مالونه موپه تالا سره وړی څمونږ علمی ، اقتصادی او سیاسی مقدرات او کارونه د دښمنانو په لاس نقشه کیږی او جوړیږی، ځانګړی او مستقل سیاست ، مستقل اقتصاد ، او مستقل علمی مسائل په اسلامی ټولنو کښی ډیرکم لیدل کیږی ، په ښکاره ګورو چه د مسلمانو قومونو یوه ډله د مسلمانو حکومتونو یوه ډله د وینی خوړونکی کمونیزم د عسکری قواؤ تر نفوذ لاندی ژوند تیروی او یوه بله ډله د غربی استعمارپه تاولی او تور سیوری کیـ او سیږی ، د مسلمانو ملتونو اصلی حقیقت هیڅ وجود نلری دوی لکه بی ارزښتو موجوداتو په شان سره د دی چه نن زمان د پرمخ تللو ممالکو ډیره پانګه د مسلمانو ملتو له خوا منځ ته راځی او سره د دی چه لوییی پانګی په لاس کی لری. مګر نشتوالی او بی برخی توب، بیوزلی او د رپه دری د هر چانه د مسلمانو ملتو په منځ کښی زیات دی ، هر فساد او رذالت چه په یواروپائی مملکت کښی نوی سر را ښکاره کوی د هغه د عملی کولو ځای او میدان مسلمان مملکتونه او مسلمان ملتونه دی . (نوربیا)

سنريهم اٰياتنا في الاٰفاق وفي انفسهم حتى يتبين لهم انّه الحق

اسلام چلنج میدهد

اسلام این قانون زندگی ساز و این برنامهٔ سعادت و فلاح دوجهانی و این مکتب دانش به همه مکتب ها و همه فلسفه ها و همه دانش ها بهمه انانی که خود را پیشتازان تمدن و پرچمداران ساینس و تکنالوجی میدانند وگمان میکنند با تسخیر پدیدهٔ چندی از پدیده های جهان هستی، همهٔ اسرار خلقت را دریافته اند، و به آنهائی که میگویند الحاد وبیخدائی را بحیث طریقهٔ علمی پذیرفته اند و به انهائی که میگویند با تلکسوب های خود، خدارا در دور ترین افقهای آسمان ها ندیده اند، چلنج می دهد...

اسلام با منطق رسا و قوی و استقلال علمی و برهان شکست ناپذیر خود چلنج میدهد و مبارز می طلبد.

و در میدان مبارزه و در معرکهٔ تنازع بقا بر همگان ثابت میسازد که تنها او قانون قابل تطبیق در عصر و زمان و ضامن سعادت بشر و مشعل هدایت انسان بسوی حقایق و موافق با فطرت بشری است وبس...

ما بیاری خداوند بزرگ در این شماره و شماره های بعدی مجلهٔ «میثاق خون» شاهد این چلنج خواهیم بود و این بحث را بطور مسلسل دنبال خواهیم کرد «إنشاالله».

پیشرفت های علمی چشمگیر و اختراعات و اکتشافات محیرالعقول در عصر ما عده ای از کوته فکران و بی خردان را بران داشته است که از دین وخدا منکر شوند و این حقایق را اسطوره وخرافات بنامند بحجت اینکه این مسائل هیچکدام قابل تجربه و مشاهدهٔ علمی نبوده بنأ علم انرارد میکند....

ولی اینها از منتهای کودنی از این غافل مانده اند که علم جدید حقائقی را که دین اسلام پانزده قرن پیش برای انسانها بیان نموده است تصدیق میکند و علم صحیح و تجربهٔ درست هرگز چیزی را کشف نکرده است.

که فرموده های اسلام را باطل نماید و در میدان مبارزه بر این دین آسمانی غالب اید.

بهر صورت، ابتداء ادعا های واهی و بی اساس این عده را یاد آوری نموده و بعد بی اساس بودن و غیر علمی بودن این ادعا ها را مورد بحث قرار داده و بصورت مدلل به ابطال آن می پردازیم:

ملحدین و بی خدایان میگویند: دین چیزیست که حقیقت خارجی ندارد بلکه آن زادهٔ تب و تلاشهای عزیزهٔ کنجکاوی بشر می باشد که از بد و خلقت خود در صدد آن بوده است تا اسرار کائنات را کشف نماید.

این کاوش و جستجو در ذات خود چیز نیکوئی است ولی معلومات محدود و وسائل ناکافی انسانهای اولیه، آنها رابران داشته است که پدیده های طبیعی را تفسیر های نا درستی کنند و بجوابهای غلطی

در مورد اسرار طبیعت ، خود را قناعت دهند که همانابخدا و دین نیز از جملهٔ همین تفسیر های نا درست و جوابهای غلط است . . . و اما امروز ، چون وسائل و اسباب علمی و معلومات کافی در اختیار ما قرار دارد و تجارب و تحقیقات دانشمندان بالای بسیاری از اعتقادات اجتماعی وافکار و نظریات میراثی ماحظ بطلان کشیده است ، بناء وقت انست تاهمه معتقدات و مفکوره های انسانهای قدیم را مورد تجدید نظر قرار دهیم .

فیلسوف فرانسوی (اگوست کونت) که در اوائل قرن ۱۹ زندگی میکرد ، میگوید : تاریخ تطور فکر انسانی به سه مرحله تقسیم میشود :

۱ - مرحلهٔ لاهوتی که انسانها در ان مرحله حوادث طبیعی را بنام خدا تفسیر نموده اند .

۲ - مرحلهٔ متافیزیکی که بشر پدیده های طبیعت را در این مرحله بنام عناصر خارجی که حقیقت انرانمیداند ، تفسیر میکند و نامی از خدا نمیبرد .

۳ - مرحلهٔ تجارب علمی که در این مرحله انسانها حوادث و وقایع کائنات را عبارت از عناصری میدانند که تابع قوانین عمومی طبیعت بوده و ادراک ان توسط مطالعه یا مشاهده علمی امکان پذیر است ،

در این مرحله نامی از ارواح و آلههٔ وایروهای مطلقهٔ برده نمیشود .

فیلسوف مذکور علاوه میکند : مادر مرحلهٔ سوم قرار داریم که بهاصطلاح فلسفه جدید بنام مرحلهٔ "تجارب علمی" یاد میشود . اما بایدگفت این مرحله بحیث حرکت علمي جهاني در ربع اول قرن ما تبارز نموده ، اما قبل ازان از مدتهای مد یدي باینسوبشکل یک مفکوره وجود داشته است و علماء و فلاسفهٔ زیادی چون هیوم ، میل ، برتراند راسل و . . . . دارای همین نظریه بوده و مؤسسات علمیهٔ بیشماری برای تعمیم بخشیدن این نظر ، فعالیت میکنند و بهمین دلیل جنبش مذکور از مهمترین جنبش های علمی در عصر حاضر محسوب میگردد .

یکی از سر دمداران الحاد میگوید :

شناخت هر حقیقتی با تجارب ارتباط محکم دارد ، طوریکه ممکن است بصورت مستقیم یا غیر مستقیم ان حقیقت را اثبات کرد یا در اطراف ان بحث و تتبع نمود .

بنابرین منکرین دین ادعا میکنند : انکار از خدا و ابطال دین بزر گترین پیشرفتی است که بشر در قسمت تفسیر حوادث طبیعی بان نایل شده است و علت ان هم اینست که ذهنیت های مترقی در عصر اتم "حقیقت" یا "موجود" چیزی را میدانند که مشاهده یا تجربه یا بحث و تحقیق دربارهٔ ان ممکن باشد ، و بعبارهٔ دیگر امکان اثبات "تفسیر لاهوتی" حوادث و وقایع طبیعت از راه های علمی وجود ندارد .

بناء این تفسیر باطل است و حقیقت ندارد و نتیجه ، چنین میشود که "دین تفسیر غلط ونادرست حوادث و وقایع حقیقی است" .

مهمترین اساساتی که ملحدین و بیخدایان به استناد بر آنها از وجود خدا منکر میشوند و دین را زادهٔ اوهام و خیالات بشر قدیم میدانند سه چیزیست :

۱ - اساس بیولوژیکی .

۲ - اساس علم النفس .

۳ - اساس تاریخی .

اینک ما به بر رسی و رد هریک می پردازیم :

۱ - اساس بیولوژیکی :

قهرمان این انقلاب در بیولوژی "نیوتن" است

ادامه دارد

د شهید قداست او سپیڅلتوب

د لرې د تولو وګړو په محاوره او ګړندو کښې ځینې داسې کلمې شته چه له هغې څخه یو ډول لوړتیا او عزت ځاني کله د [قداست] معنی پوهیداي شي دا لاندې کلمې له همدغه ډول کلموڅخه دي «عالم، فیلسوف، مخترع، قهرمان، مصلح، مجتهد، مجاهد او داسې نور» ښکاره خبره ده چه کلمه من حیث اللفظ له دې کلمه چه تلفظ پرې کیږي کوم قداست او عزت نلري بلکه قداست د معنی په لحاظ ورته حاصلیږي.

په اسلام کښې داسې یوه کلمه شته چه په خاصه توګه قداست لري. که چیرته څوک د اسلامي مفهوماتو او معناؤ سره پیژند ګلوي ولري او د دغې کلمې په خاصه اسلامي محاوره کښې پلټنه وکړي نو دې حقیقت ته به ورسیږي چه دا کلمه د نور او ښائیست په یوه عظیم الشانه دائره کښې پرته ده او دا کلمه د [شهید] کلمه ده په تولو ژبو او اصطلاحاتو کښې د دې کلمې سره قداست او سپیڅلتیا عظمت او لوئي ملګرې او یوځاي دي.

هر څوک چه په رښتیا سره د اسلام د لوړو هدفونو په لیاره کښې د بشر د رښتیانې ارزښتونو د ټینګیدو په نیت ووژل شي، دې د اسلام په نظر کښې یوې ډیرې لوړې درجې او ډیر اوچت ته رسیږي کوم چه یو انسان کولاي شي د خپل پورته تګ او ترقي په لیاره کښې د هغه په رسیدلو بالدې لاس ومومي د شهید په برخه کښې د عظیم الشان قرآن د یو راز خاص بیان او د هغو بیاناتو او تعبیراتو څخه چه په احادیثو او اسلامي روایاتو کښې د دې موضوع په باره کښې راغلي دي د اسلام د منطق قوت او لوړوالي پیژندلی شي او د دې کلمې د قداست او سپیڅلتیا علت او دلیل میندلی کیږي. قرآن عظیم پاک خدای سره د شهید د یوځاي کیدو په باره کښې داسې فرمائي:

«ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون».

«کوم کسان چه د خداي په لیاره کښې ووژل شویدي په دوی بالدې د مړو ګمان مکوه. بلکه دوی ژوندي دي خپل خداي څخه په داسې حال کښې چه نعمتونه او عزتونه ورپه برخه کیږي.

په اسلام کښې کله چه وغوښتلی شي د یو چا او یا د هغه د کار ارزښت او مقام لوړو ښودلی شي نو ویل کیږي چه د دغه سړي مقام د (شهید) د مقام سره او یا د دغه کار اجر او ثواب د شهید د اجر سره یو شان او برابر دي. د مثال په ډول هغه طالب ـ العلم په برخه کښې چه نیت ئې په رښتیا سره د حق غوښتنه او د خلکو خدمت او د پاک خداي نژدې والي وي او علم د خپلو شخصي او نفسي اغراضو وسیله ونه ګرځوي نو داسې ویل کیږي: که څوك علم غواړي او د علم د زده کولو او غوښتلو په لیاره کښې مړشو نو هغه د دنیا نه «شهید» لاړ همدارنګه د اسلامي او اجتماعي د نورو لوړو خدمتونو اجر د شهید د اجر سره برابر ګڼل کیږي. تول هغه کسان چه د بشریت د پاره ئې یو ډول او په یو شکل سره د شکوځنې خدمت کړې دي له هرې لیارې څخه چه وي بشریت پالدې حق لري مثلاً د علم له د بشریت محفل او تولنه ئې روښانه کړه که چیرته دا محفل او دغه تولنه په لیاره کښې پاتې واي هیڅ یوه دستګاه او هیڅوک نشو کولاي خپل کار شروع کړي او پاتې جاري او چالان وساتي.

انسان چه د ورځې له خوا د لمر په رڼا کښې هلې ځلې او کوښښ کوي او یاد شپې د ډیوې او شمعې په رڼا کښې کوم کار ترسره کوي هر شي ته ئې پاملرنه وي. خو یوه شي ته چه رڼائې شیندې پام نکوي که چیرته د هغه رڼا شیندل نه واي تول کارونه او خوځیدنې ځاي په ځاي ولاړې وي او تول

فعالیتونه او چټکې به وریدلې وي . شهیدان د تولنې لګیدلې شمعونه او بلې ډیوې دي چه خپلې رڼا وې شیندې که چیرته د دوی رڼا شیندنه نه وای بشر به هیڅ کله یوځای ته نه ؤ رسیدلی د شهید روح او شخصیت داسې سپیڅلی او نجات موندلی شخصیت دی چه په ځان کښې ئې او په وینه او حتی په جامو کښې ئې نښه او نښانه پریښې ده .

د شهید بدن یو ژوندی (جسم) دی یعنې داسې یو جسم دی چه د روح احکام ورباندې جاري شویدي لکه چه د شهادت جامې ئې د جسم حکم لري معنی دا چه د روح حکم په جسم باندې ئې جاري ساتلی شوی چه له همدې کبله په واقع کښې ژوندي دي او د جسم جاري کړی شوی حکم چه واقعي حیات دی جامې ، مفکوری ، حق پیژندنې او سربښندنې ته ئې زیات عزت ، کرامت او شرافت وربښلی دی . او د مړګونو او مړینو د ټولو اقسامو په لړ کښې یواځې شهادت دی چه د ژوند او حیات نه لوړ او سپیڅلی او ډیر لوی او شوکت من مقام لري او په حقیقت کښې کوم جنت چه شهدا ؤ او مجاهدینو ته چمتو او تیار کړی شوی او کومه دروازه چه دوی له هغې څخه جنت ته داخلیږي هغه دروازه ده چه د اولیاء الله خاصه ډله د هغې نه د لوی خدای قرب او نژدې والي بې ساری منصب او مقام ته رسیږي . مجاهدین او شهداء فی سبیل الله د دې نه پورته دي چه د هغوی په حق کښې ووایو لیاري ، د فلسفې او مفکوری له لیاري د صنعت او کسب له لیاري د اختراع او یو لوی شی د را ایستوله لیاري او داسې نور . مګر هیڅ څوک د شهید په اندازه په بشریت باندې حق نلري او له همدغه کبله د انسانانو اغیزه ناک عکس العمل او د هغوی د عواطفو او احساساتو څرګندونه د شهید په برخه کښې د نورو ټولو ډلو څخه زیاته وي . په کوم دلیل او د څه د پاره د شهید حق د بشر د نورو خدمت ګارانو څخه ډیر لوی او ډیر زیات دی ؟ هرو مرو دلیل لري : حقیقت د خبرې دادي چه هره ډله د خپلې شته منې څخه یوه برخه د خدای په لیاره کښې لګوي او شهید خپله ټوله شتمنې قربانوي ځکه خو د پاک الله پیغمبر علیه الصلاة والسلام فرمایلي دي : «فوق کل برابر حتی یقتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر» معنی دا چه د هر نیکو کار د پاسه بل نیکو کار شته تر هغه پورې چه د خدای په لیاره کښې شهید شي کله چه د پاک خدای په لیاره کښې ئې شهادت وموند ، نور په هغه باندې پورته بل نیکو کار نشته .

خدمت ګذاري ډلې ټولې د شهداءو مدیونې او مرهونې دي . مګر شهیدان د هغوی مدیون او پوروړي ندي او که دي هم له نورو څخه کم دي . نور ټول خدمت ګاران د خپل خدمت د پرځای کولو او یا سرته رسولو د پاره ، دې ته اړتیا لري چه مناسب ځای او د کار شرائط او آزادي په واک کښې ولري . مګر شهید هغه څوک دی چه د خپلې سربښندنې او ځان تیریدنې او د خپل خوږ ځان د سوځیدلو او ایره کیدلو په برکت سره نورو ته د ژوند شرایط او ذکر برابر وي . د شهید مثال د شمعې پشان دی چه سوځیدل او فنا کیدل او رڼائي کول ئې خدمت او وظیفه ده . ترڅو نور خلک په دې رڼائي کښې چه د شمعې دور کیدلو او له منځه تللو په واسطه لاس ته راځي کښینې آرام وکې او خپل کارونه سرته ورسوي . هو! شهیدان د بشریت د مجلس شمعونه دي ، دوی پخپله وسوځیدل خو دوی د اولیاء الله سره برابر دي بلکه مجاهدین او شهداء د اولیاء الله د خاصې ډلې سره برابر دي . په حدیث شریف کښې راغلي دي چه د پیغمبر د خدای نه پوښتنه وشوه «ما بال الشهداء لا یفتن فی قبره» د شهید څه حال او شان دی چه په خپل قبر کښې د پوښتنې تر آزموینې او امتحان لاندې نه راځي ؟ نو پیغمبر د خدای وفرمایل : «کفی بالبارقة فوق رأسه فتنة» شهید لره دا بس دی چه د توري د بریښیدو لاندې چه د سر د پاسه ئې ؤ خپله آزموینه تیره کړیده .

(باقي لري)

جنایات کمونیزم در طول تاریخ

کمونیزم در چین

نظام فاسد کمونیسم ، از آنجائی که یک نظام غیر انسانی و وحشت پیشه و مخالف با فطرت سلیم فرزندان آدم بوده و هیچ عنصر خیری در آن موجود نیست و همیشه از آیندهٔ خود در هراس است ، لهذا از همان نخستین روزهای انقلاب و دستیابی بدستگاه‌های حکومتی به زور و سر نیزه متوسل شده و پایه‌های لرزان و پوسیدهٔ خود را بروی اجساد و نعش‌های از پشت خنجر خوردهٔ فرزندان بی جرم انسان بنانهاد .

در هر دیاری که غول کمونیسم چیره گردیده ، ملیون‌ها انسان فقط بجرم آدمیت و نپذیرفتن این کابوس وحشت‌های مولم ، قربانی شده و ملیون‌های دیگر ـ باز هم بهمین جرم غیر قابل بخشش ـ محکوم به حبس‌های شاقه ، تبعیدها و مرگ تدریجی گردیده اند .

آدمک‌های کمونست که گرچه با همهٔ طبیعت مخالفند و با همه انسانیت به ستیزه برخاسته اند ، ولی دشمنی و مخاصمت شان با نور ایمان و روشنائی علوم آسمانی بیشتر از آنست که وصف شود و در قید قلم در آید . همیشه کوشیده اند و هم تلاش شان برآنست که جرقه‌های تابندهٔ ایمان را از اعماق قلوب و از ژرفنای مشاعر انسانها به نوک برچه و بزور آتش و آهن بکشند و با ظلم و خونریزی جلو عقیده و افکار آدمی را بگیرند و توسن تند خرام و آزادهٔ اندیشه و آیده آلش را علی الرغم جواذب خلق وکششهای فطری اش مهار نمایند و بزعم خود شان به زندگی و دورهٔ حیات دین که افیون ملت‌هاست و به دینداران که مطلومین تخدیر شدهٔ ادیان اند ، پایان بخشند . این مظالم کمونیسم و ستم پیشگان کمونست مخصوص عده کسانی و منحصر به برههٔ از زمانی و محدود به مکانی نیست که با ذکر فجایع آن در گوشه ئی فارغ از رسوائی‌های آن در نواحی دیگری گردیم . آنچه که در چکوسلواکی گذشت ، صفحه‌ئی ازین فلم تراژیک است و آنچه که فعلاً در افغانستان میگذرد ، صفحه دیگریست از آن . اکنون پا به پای

هم به چین توده ای میروم تا لحظانی را با ملاحظهٔ جنایات کمونیسم در آن محیط متراکم انسان ، به سوگ انسانیت بگذرانیم :

سرطان کمونیسم در سال ۱۹۴۹ به کشور پهناور چین سرایت کرد و ملیون‌ها انسان وسیلهٔ جراثیم آن به نابودی گرائید . بیشتر قربانی‌های این مرض مسری و مهلک در چین از مسلمانان مناطق مسلمان نشین تشکیل میدهد . در ۱۹۴۹ شمار نفوس مسلمانان در کشور چین به شصت و پنج ملیون میرسید . از جملهٔ مناطق مسلمان نشین زیر سلطهٔ کمونیسم چین ، ترکستان است که توسط استعمار روس و چین بدوبخش تقسیم شد و بنام ترکستان روسی و ترکستان شرقی یا ترکستان چینی مسمی گردید ، مساحت ترکستان روسی چار ملیون متر مربع و مساحت ترکستان شرقی دو ملیون متر مربع میباشد . هر دو بخش ترکستان توسط کمونیسم سرخ و زردهای سرخ به بخش‌های مختلف تجزیه شدند که ترکستان روسی شامل پنج تقسیم عمدهٔ ترکمنستان ، از بکستان ، قرغزستان ، قزاقستان و تاجکستان گردید و در ترکستان شرقی نیز علاوه بر آنکه این نقشهٔ شیطانی تطبیق گشت ، هر یک ازین بخش‌ها باز بچندین گروپ‌ها و اقلیت‌های ملی، نژادی و لسانی تقسیم شدند. قزاق‌ها بعد از گروپ‌های «اویگور» و «هوی» بزرگترین ملیت مسلمان درمیان طوایف اسلامی چین می باشد . اقوام تاجک ، «از بک» تتاریا «تاتار» «قرغز» «سلاوها» «نغ‌ها» و «بونگیسها» اقلیت‌های مذهبی اند که تعداد مجموعی هر یک شان از ده هرار تا یک لک و چهل هزار نفوس بالغ میگردد . تقریباً ده اقلیت ملی مسلمانان در ساحات شمال غرب چین توده بود و باش دارند که هفت ملیون نفوس آن تنها از قبایل و طوایف «هوی» و «اویگور» تشکیل شده است .

ترکستان شرقی بعد از استیلای عفریت کمونیسم با انواع مصایب و مشکلات مواجه گردید و صدها هزار مسلمانان به ذرایع مختلف شکنجه و اعدام شدند . مسلمانان در آن مناطق بدون ارتکاب کدام جرم بنام‌های «ضد انقلاب» و «پان ترکیزم» و «پان اسلامیزم» دستگیر وجوقه جوقه به پایه‌های دار سوق میگردیدند، و دسته دسته زیر عرادهٔ تانک‌ها و بلدوزرها و موترها می شدند و بگودالهای عمومی زنده بگور و دفن میگردیدند .

از فجایع مختصهٔ کمونیسم چین یکی اینست که مسلمانان را از چار دست و پابه چار حیوان مست و بزرگ بسته و بچار طرف رها میکردند که در نتیجهٔ کشمکش حیوانات وجود هر فرد نخست بچار بخش و بعد تر به ده‌ها پارچه تقسیم میگردید . یا به نوع مشابه آن عنصر مسلمان را که باز هم همان «انسان» است ، در پای اسپ‌های مست و باصطلاح جای بندی محکم می بستند و بعداً اسپ‌ها را بدنبال «مادیان» رها میکردند . یا صدها نوع دیگر . . . . !

مسلمانان ترکستان شرقی و دیگر حصص چین با ملاحظهٔ اینهمه فجایع شرمناک و رقت انگیز در همان سال ۱۹۴۹ علیه کمونیسم بمقابله پرداختند و بزرگترین جنگ‌های را براه انداختند که بیشتر و پیشتر از همه درین جنبش‌ها «قزاق‌ها» سهم گرفتند و پذیرای نقش ایثار جانبازی شدند و در ظرف کمتر از یکسال بیست و پنج هزار نفر شهید دادند و در اثر بمباری‌های مشترک روس و چین چهل هزار نف از ترکستان شرقی مجبور به هجرت وترک دار

(در ص ۶۵)

مناسبات افغانستان و روسیه

و

جنایات روس در افغانستان

(نظر به سیاست حکومت موجودهٔ پاکستان مخصوصاً بهم خوردن توازن قواء در این منطقه که در اثر گرفتن کمک های نظامی از ممالک بزرگ از طرف پاکستان به وجود آمد . اضرار و ارادهٔ سو و اقدامات خطرناک آن ، به افغانستان نیز متوجه گردیده است . پس در چنین موقع پر خطر وظیفه حکومت است مملکت را نظر به فریضه حفاظت استقلال و تمامیت ملی تقویه کند . بناء علیه لویه جرگه بملاحظات ایجابات و ضرورت وقت ، حکومت را توصیه میکند تا بهرگونه طرق و وسایل که ممکن باشد و بهر قسمیکه بصورت شرافتمندانه میسر شود ، مملکت را بغرض دفاع مجهز و تقویه نماید .(۱)

چنانکه ملاحظه میشود و همانطور که در بالا اشاره شد ، هدف اصلی داؤد از دایر کردن این لویه جرگه پذیرفتن تسلط مستقیم روس در افغانستان است . بدین معنی که روس ها بنا بر پلان و نقشة های خود از سیاست پیش‌روی قدم به قدم استفاده کرده و به بهانه اینکه کشور دیگری کمک نظامی گرفته بایستی افغانستان نیز دریافت کند . داؤد را بـه این اقدام و امیدوارنـد و مسلماً این عملی است که در پی آن راهی برای نفوذ افسران روسی درارادوی افغانستان باز میشود و همچنان ایجاب میکند تاعـدهٔ ای از نظامیان افغانی بنام آموزش و کار برد این سلاح هـا به شوروی اعزام شوند . همانطورکه شدند و مادیدیم . البته داؤد درین مسئله از یک زرنگی خاص خودش کارگرفت و آن رسمیت دادن بـه اقداماتش بوسیله تائید و سفارش نمایندگان مردم بود و بدینسان خواست تا ذهناً خود را در برابر پی آمد های آن و نسل های آینده تبرئه کند ، که به هیچوجه نخواهد شد .

در ۲۴ قوس ۱۳۳۴ه مطابق ۱۵ دسمبر ۱۹۵۵ بولگانین و خروسچف بکابـل آمدنـد و طی جلسات متعدد از گسترش روابط در آینده صحبت کردند و معاهدهٔ ۲۸ فروری ۱۹۲۱ را بار دیگر مورد تاکید و تائید قرار دادند و بولگانین در یکی از بیانیه های خود از زیان هائی که استعمار بر افغانستان وارد کرده و مانع تقویت استقلال ملی اش شده است : یاد آوری میکند و بعنوان و نشانه دوستی دوازده عراده سرویس شهری و مقداری سامان و لوازم شفاخانه ، به افغانستان

۱- روزنامهٔ اصلاح ۱۸ می ۱۹۵۷ ص اول .

پیشکش میکند . اری او باید چنین میکرد زیرا در تا بلوی حدود مستعمراتی اش ملاحظه کرده بود که روزی هموزن هر یک از آن هدایای طلا و جواهرات و اشیاء قیمتی را از افغانستان خواهند بود .

همچنان در این سفر مبلغ یکصد ملیون دالر کریدت قرضه طویل المدت به افغانستان وعده میدهند و شرایط استفاده از این کریدت را به آینده موکول مینمایند که توسط هیئت جداگانه بررسی شود . ولی از قرائن چنان پیداست که معادل این پول سلاحهای زنگ زده و موریانه خوردهٔ روسی به افغانستان تحویل داده میشود مدت پرداخت این قرضه‌ها با افزودی دو در صد تکتانه بیست و دو سال تعین گردیده بود .

به تعقیب این سفر زعمای روس ، یک هئیت نظامی افغانستان رهسپار اروپای شرقی میشود و از آنجا بتاریخ ۲۴ اپریل ۱۹۵۶ع وارد مسکو میگردند . و چنان پیداست که همه این مسافرت ها و دید و باز دید ها در آن مرحله ، بمنظور استقرار مناسبات نظامی روس در افغانستان است .

۲۳ میزان ۱۳۳۵ مطابق ۱۶ اکتوبر ۱۹۵۶ع داؤد به شوروی سفر میکند ولی در این مسافرت جز همان کلمات تشریفاتی چیز دیگری بصورت علنی بچشم نمیخورد . پس از اندک زمان یعنی بتاریخ ۱۱ عقرب همین سال مطابق ٤ نوامبر ۱۹۵۶ یک هئیت مطبوعاتی را تحت ریاست رشتیا رئیس مطبوعات وقت ، بمسکو میفرستد و در حوت همان سال فلمی از جریان کار و پیشرفت های افغانستان که به وسیلهٔ هئیت روسی تهیه شده بود در مسکو بنمایش گذاشته میشود .

در ۱۸ می ۱۹۵۷ ع یک هئیت ثقافتی به سرپرستی گل پاچا الفت بـه مسکو میرود و پس از بر گشت راجع بـه معارف و کلتور روسی کنفرانسی ترتیب میدهد .(۱)

بتاریخ ۲۵ سرطان ۱۳۳۶ مطابق ۱۷ جولائی ۱۹۵۷ ، شاه به مسکو سفر میکند و در اعلامیهٔ ـ مشترکی که در تاریخ اول اگست ۱۹۵۷ (۱۱ اسد ۱۳۳۶) منتشر میشود ، ظاهراً همان کلمات تعارفی معمولیست ولی اعلامیه مشترک وزرای خارجه دو کشور در همین تاریخ ، تکان دهنده و اسف بار است و در واقع اعلامیه ایست که از همین نقطه ، استثمار و استعمار روس در افغانستان عملاً آغاز می یابد . درین اعلامیه به شوروی حق داده میشود تا در صفحات شمال کشور به تحقیقات جیولو جی اقدام کند و نیز امکانات استفاده از آب‌های سرحدی را مطالعه نماید . و این مسئله ای بود که هدف اصلی روس‌ها را احتوا میکرد با بستن چنین قرار دادی ،



همه مطالعات متخصصین ملل متحد نقش بر آب گردید و پای آنها و سایر کشورها برای همیش از سمت شمال کشور ما قطع گردید. روسها بکار آغاز کردند و تمام منابع زیر زمینی را کشف و نقشه برداری نمودند که جریان آنرا در خلال این نوشته بعرض خواهیم رساند.

بتاریخ ۲۱ اکتوبر ۱۹۵۷ یک هیئت عرفانی تحت ریاست رشتین رئیس پشتو تولنه به شوروی مسافرت میکند که غرض از آن بر قراری پیوندهای کلتوری و جلب و جذب فرهنگیان و قشر آگاه افغانستان بود و حقاکه بسرعت و موفقیت درین راه پیشرفتند. در خلال سالهای ۱۹۵۶ - ۱۹۵۸ هر حرفی که از رادیو مسکو در بارهٔ سیاست جهانی پخش میشود، به نحوی از انحا از افغانستان و دوستی آن نیز نام می برند. وچنان وانمود میکنند که اشتیاق ازدیاد این صحبت‌ها و نزدیکی‌ها خواب و خور را از آنان سلب کرده است.

بتاریخ ۳۱ جوزا ۱۳۳۷ مطابق ۲۱ جون ۱۹۵۸، بنا بدعوت ایزنهاور به امریکا میرود هدف از این دعوت بر حذر داشتن داود از نزدیکی بی قید و حد به شوروی و نفوذ روز افزون این کشور در افغانستان بود که امریکا آنرا خطری برای منطقهٔ میدانست. در دیدار داود با ایزنهاور ظاهراً مسایل امنیتی و دفاعی مطرح میشود و ضمنا داود از سرمایه داران امریکائی درخواست میکند تا در افغانستان سرمایه گذاری کنند.

(چون میدانست که نسبت نفوذ روسها اینکار غیر عملیست) قبل از این سفر برژنف بکابل می آید و در این سفر تهداب پولی تخنیک یعنی اولین بناء فساد و جاسوسی علمی را در افغانستان پایه گذاری میکند. مع الوصف از سفر داود ناراض است و او برای حصول رضائیت خاطر مسکو تصمیم میگیرد تا امتیاز بیشتری به این کشور بدهد، بنابرین بتاریخ ۱۳ جولائی ۱۹۵۸ مطابق ۲۲ سرطان ۱۳۳۷ قرارداد توپوگرافی و سروی هوائی را نیز با شوروی امضاء میکند و این پیمان و قرارداد تفحصات پترول و جیالوجی که قبلاً با شوروی عقد شده بود از تصویب شورا و اعیان میگذرد و به مرحلهٔ تطبیق و عمل قرار میگیرد. و برای مصرف خریداری آلات و افزار آن، قرضه ئی به مبلغ پانزده میلیون دالر به افغانستان پیشکش میشود و مدت پرداخت آن پنجاه سال تعیین میگردد.

۹ میزان ۱۳۳۷ مطابق اول اکتوبر ۱۹۵۸ مارشال و روشلوف صدر هیئت رئیسهٔ شورای عالی شوروی بدعوت شاه، بکابل آمد و از یک تطبیقات عسکری درکابل مشاهده نمود، اندکی بعد خروشچف بحیث صدر اعظم شوروی انتخاب گردید و محمد نعیم وزیر امور خارجه بصورت غیر مترقبه عازم مسکو گردید و با وروشلوف و خروشچف در بارهٔ مسایل ذات البینی و توسعه و تقویت این روابط مذاکراتی انجام داد. این سفر مدت نه روز ادامه یافت و در اخیر اعلامیهٔ مشترکی نشر شد که در آن بیطرفی و آزادی افغانستان تائید و از روابط نیک همسایگی سخن رفته بود. و خروشچف این دوستی و همکاری را وسیله ای خواند که به افغانستان موقع میدهد تا انکشاف عمرانی و اقتصادی خود را دنبال کند. در همین سال و در جریان این دید و بازدیدها تبصره‌هائی در جوامع بین المللی راجع به افغانستان

بعمل آمد و چنان استنباط میشد که افغانستان بصورت یکی از اقمار شوروی در آمده است . در ارتباط با این گمانها جراید هر دو کشور بگونه ای آنرا رد میکنند و روابط کابل و مسکو را یک دوستی بی شائبه و عاری از هرنوع قید و بند سیاسی میخوانند و هر دو کشور نگرانی‌های خویش را از امکان تقویت یافتن قوای نظامی پاکستان اظهار میدارند و آنرا منافی باصلح می دانند . و این عمل همان تحریکات شیطانی روسها بود که میخواستند با خلق کردن خطرات مصنوعی ، دست داود از دامن شان کوتاه نشود .

در ۷ جوزا ۱۳۳۸ مطابق ۲۹ می ۱۹۵۹ یک قرارداد همکاری اقتصادی بین روسیه و افغانستان به امضاء میرسد و به تعقیب آن اعلام میشود که به اساس مفاهمه با محمد نعیم سرک کشک هرات و قندهار به وسیله شوروی ساخته میشود و برای این منظور ، کمک‌های اقتصادی و تخنیکی و تهیه ماشین آلات را روسها عهده دار میشوند . در جوزا و اسد همین سال عدهٔ ای از وکلا و سناتورها بنابد عوت اتحادیه شورای عالی - شوروی با رؤسهای خود به مسکو میروند ورشتیا رئیس مطبوعات نیز در مسکو است . و نتیجهٔ این مسافرت‌ها آنست که در ۱۴ عقرب ۱۳۳۸ انجمن دوستی و فرهنگی افغانستان و روس در مسکو تشکیل میگردد و متعاقب آن در کابل نیز تاسیس میشود . بلی خوردن و دکای روسی،

« ادامه دارد »

Свобода народам! **Свобода людині!**

УКРАЇНЦІ — ВОЯКИ СОВЄТСЬКОЇ АРМІЇ В АФГАНІСТАНІ!

Советська армія зайняла Афганістан так як 60 років тому зайняла Україну. Тоді український народ поневолено, українську незалежну Державу знищено, Україну перетворено в колонію Советської Росії, яка експлуатує українські багатства для своїх імперіялістичних цілей. Советська Росія хоче зробити це саме з Афганістаном.

Відмовляйтесь воювати проти афганського народу! Афганці мають право на самостійне національне життя! Вимагайте, щоб вас не вживали для боротьби проти афганських борців за свободу! Вимагайте, щоб вас заорали відбувати військову службу в Україні!

Боріться за права українського народу і права людини в Україні! Ставайте в обороні України, допомагайте їй визволитися з-під советсько-російського панування і стати самостійною Державою! Разом з іншими поневоленими народами валіть тюрму народів — СССР!

Хай живе вільна Україна! **Хай живе вільний Афганістан!**

ОРГАНІЗАЦІЯ УКРАЇНСЬКИХ НАЦІОНАЛІСТІВ

Свобода народам! **Свобода человеку!**

УКРАИНЦЫ — ВОИНЫ СОВЕТСКОЙ АРМИИ В АФГАНИСТАНЕ!

Советская армия заняла Афганистан так же как 60 лет тому назад заняла Украину. Украинский народ порабощен, украинское независимое государство — уничтожено. Украина стала колонией советской России, которая эксплоатирует богатства украинской земли для своих империалистических целей. Советская Россия хочет сделать тоже самое с Афганистаном.

Отказывайтесь выступать против афганского народа! Афганцы имеют право самостоятельной национальной жизни! Отказывайтесь воевать с афганскими борцами за свободу! Требуйте, чтобы вас забрали отбывать военную службу в Украине.

Боритесь за права украинского народа и человеческие права в Украине! Ставайте на защиту своей родной земли! Помагайте освободиться от гнета советской России и стать самостоятельным государством! Вместе со всеми угнетёнными народами валите тюрму народов — СССР!

Да здравствует свободная Украина!

Да здравствует свободный Афганистан!

ОРГАНИЗАЦИЯ УКРАИНСКИХ НАЦИОНАЛИСТОВ

1980

آزادی برای مردم آزادی برای انسان

به عسکر اوکراینی در اردوی شوروی در افغانستان.

قشون روس همانطوریکه ۶۰ سال قبل اوکراین را تصرف کرد، حالا به افغانستان حمله نموده. مردم اوکراین به بردگی روس ها مجبور شدند، سرزمین آزاد اوکراین نابود گردید و اوکراین به یک مستعمره روس که ثروت اوکراین را برای اهداف امپریالیستی خود استعمال میکند، تبدیل شد. روس ها میخواهند همین کار را با افغانستان نیز کنند.

از جنگ با مردم افغانستان سرکشی نمائید، افغانها حق دارند زندگی ملی و آزاد داشته باشند، از اینکه شما را استعمال نمایند در جنگ با افغانها جلوگیری نمائید افغانها مبارزین راه آزادی اند، برای تخلیه افغانستان و تغییر بودن خدمت عسکری در اوکراین مبادله نمائید.

مبارزه شما برای بدست آوردن حقوق انسان در اوکراینها و حقوق مردم اوکراین، ضرورتر است، دفاع از اوکراین را پیشهٔ خود سازید و برای بدست آوردن آزادی از زیر یوغ روس ها متحد شوید تا سرزمین آزادی را بوجود آوریم! باهمکاری برادرانه با مردمان اسیر، برای درهم شکستن اتحاد جماهیر شوروی، این زندان انسان ها، مبارزه نمائید.

زنده باد اوکراین آزاد. زنده باد افغانستان آزاد.

سازمان اوکراینی های وطنپرست.

این هم نمونه وسندی حاکی از انزجار و نفرت عمیق مردمان محکوم و تحت استعمار و اسیر پنجهٔ سفاک و خون آشام خرس های روسی

دریمې نړۍ ته د روس خطر

د نړۍ ټول مسلمانان او په عمومي توګه د دریمې نړۍ خلک باید وپوهیږي چې د روس جهان خوړونکي سره استعمار سره د دوی جګړې او خونړۍ نښتې حتمي دي ، او هرو مرو به په ډیره نږدې موده کې له دوی سره لاس او ګریوان شي . نو که دوی هوښیاري له لاسه ورنکړي همدا اوس ، دغو خونړیو جنګو ته دې تیاري ونیسي او پخوا له هغې نه چې او به له ورخه تیرې شي خپل چمتو والی دې پوره ورته ونیسي .

دا چې مونږ وایو د نړۍ مسلمانانو د دریمې نړۍ د وګړو جګړه او نښته له روسي سره حتمي ده . کومه هوائي خبره نده او نه کومه افسانه ده بلکه دا یو قاطعه او یقیني پیشبیني ده ، چې په قاطعو او یقیني دلیلونو باندې ولاړه ده او هیڅ شک او شبهه پکې نشته او هرویښ انسان په ډاګه پرې پوهیږي .

زمونږ په مخ کې څلور عمده عوامل دي چې روسي سور استعمار سخت مجبور دی چې په ټوله نړۍ یا لږ تر لږه د نړۍ په ډیرو برخو تسلط پیدا کړي . دا چې وایو روسیه مجبوره ده چې دا کار وکړي یعنې داده چې که دا په ګراره کینې او په اصطلاح د خپلې پرستنې په اندازه خپلې پښې وغځوي پوهیږي چه په خپله له منځه ځي او نابودیږي ، هغه څلور عوامل چې په مجموعي توګه روسان مجبور وي چې د نړۍ کوچنې هیوادونه ونیسي او په خپله ګیډه کې ئې واچوي ، په لاندې ډول خلاصه کیږي :

لمړی عامل د روسانو حرص او د پراختیا غوښتنې انګیزه ده چې لا پخوا ان د تزاریانو په وخت کې له دوی سره وه ، او په هماغه زمانه کې د روس د لاسه د ده ګاونډي هیوادونه په تکلیف وو ارامه ژوند ته ئې نه پریښودل ځو چې په زرګونو غداریو او چلونو او ظلمونو د خپل ستونې نه ئې تیر کړل او اوس د هغو هیوادونو نوم د نړۍ په سیاسي نقشه کې نشته . نو روسان د دغه استعماري حرص په سبب نشي کولای چې د نړۍ په انسانانو باندې د ظلم څخه ځان وساتي او د هغوی د ټاټوبو او جونګړو د نیولو څخه ډډه وکړي دا ځکه چې وږی سپی هیڅکله دا حوصله او قدرت نلري چې کله په خپله خوا کې غوښه وګوري او بیا ورته صبر وکړي .

دوهم عامل د روسانو د پراختیا غوښتنې لپاره د هغو محکومو ملتونو سخت نفرت او انزجار دی چې د روس په مقابل کې ئې لري ، د مظلومو انسانانو لوئ لوئ پرګنې چې د روس د ظلم او غلامۍ په ځنځیر کې کلونه کلونه رغړي د فرصت په لټه کې دي چې کله د دوی لاس په دغو انسان خوړونکو روسانو باندې برشي چې د خپلو بې حسابو شهیدانو او رنګا رنګ ظلمونو او کړاوونو غچ ترینه واخلي ؟

دا وضع یعنې د کروړونو مظلومو مسلمانانو د روسي خونړۍ استعمارګرانو په مقابل کې سخت انزجار او زوړ نفرت ، او د دوی د آزادۍ غوښتنې جوش چې لکه اور له د دوی په سینو کې امبې وهي او د روسي بیرحمو اشغالګرانو نه د انتقام اخستلو فرصت لټوی باعث ګرځیدلی دی چې روسان د نړۍ په سویه خپل قدرت او قلمروته پراختیا ورکړي ځو له یوې خوا د خپل استعمار لاندې محکوم ملتونه چې په هره ګړۍ کې ئې د پاڅون له ئې ډاریږي ـ په دې پوه کړي چې تاسې هیڅکله نشي کولی چې خپل انتقام زمونږ نه واخلئ یا آزاد شئ نو دا خیال د خپلو مغزو څخه وباسئ ځکه مونږ د ومره زور لرو چې ټوله نړۍ لاندې کولو تاسې به څه ئې چې زمونږ د ځنځیر څخه ځانونه خلاص کړئ او له بلې خوا په

دغه پراخی غوښتنی سره بین المللی کمونستان په هیوادونو کی قدرت ته رسوی نو کله چی د دغو مظلوم او محکم انسانانو د آزادی غوښتنی غږ پورته شی که هر څومره د دوی شمیر ډیرهم وی نو په ډیره چټکی سره کولی شی چی د خپلو بین المللی کمونستانو څخه نظامی مرستی ترلاسه کړی او ژر تر ژره ئی سرکوب کړی.

دریم عامل د روسانو نظامی قدرت دی چی دوی را پاروی، څوله هغه څخه کارواخلی او د جهان د نیولو لپاره ئی استعمال کړی. روسان او په عامه توګه ټول مارکسیستان د خپلی فلسفی په اساس او برسیره په هغه د خپلی خاص تربیی په بنا د انسانی ارزښتونو څخه لکه: رحم، مهربانی، عدالت، انصاف او د خلکو سراو مال او ناموس او ژوند ته په د رناوی کتل او داسی نور . . . بیخی وتلی دی او د انسان یو خاصیت هم ورسره نښته هوله دوی سره د حیوانیت شدید حرص او شهوت دی چی د خپلو مادی ګټو سره ئی لری دوی چی کوم شی پیژنی هغه د دوی شخصی او مادی ګټی دی اوس دوی د عدالت، مساوات، صلح، امن، مسالمت آمیز ژوند او داسی نور . . . ناری وهی خود چا له خوا؟ دا ټول د بل چا له خوا، اما دا چی دوی هم دغه ښه ښه کارونه وکړی نومه ئی تری غواړه. د دغو ځناور شرسوونکو انسانانو په ناموس کی ظلم او تجاوز او انسان وژنه ډیر بدخوی دی خو که د بل چا له خوا په دوی باندی وشی، اما دوی ته که قدرت په لاس ورشی او د دوی کوتک د بل چا په ککری برابر شی نو بیا د دوی په قاموس کی عدالت او انصاف هماغه دی چی تاسی وینی یعنی د خلکو وژل او سره اورته ئی غورځول. عدالت او انصاف دیر ښه شی دی خو که د بل چا له خوا وی اما د دوی له خوا نه د عدالت او رحم هیله مه کوه اومه ئی تری غواړه، او خوله پری مه خو ځوه که واقعا په خپل ژوند تنګ شوي نه ئی او که ریښتیا ژوند درباندی د دوند شوی وی او حیات درباندی بوج وی نو دوی ته ووایه عدالت کوی، ظلم مه کوی خلک بی ګناه مه وژنی دا خاک باید همدغسی وی ځکه چی د دوی فلسفه همدا تقاضا کوی، د دوی په فلسفه کی هدف وسیلی ته برات ورکوی نو بنا په دی بالدی عدالت او انصاف، په عامه توګه ټول ارزښتونه د دوی په قاموس کی ثابت څیزونه ندی نو هر څیز چی د دوی شخصی ګټی تامینوی هغه ارزښت دی، قیمت دی او اخلاق اما کوم څیز چی

په ۷۵ مخ کی



یک دستگاه تانک روسی که توسط مجاهدین به غنیمت گرفته شده است

پیوسته بگذشته :

دکتور حقشناس

نگاهی به تاریخچه کنفرانس سران کشورهای اسلامی

روسها در نتیجهٔ اینگونه فعالیت‌های مرموز و پشت پرده و گاهی هم صریح و اشکار توانستند در بعضی از کشورهای عربی مانند سودان و یمن جنوبی کودتا هائی توسط همین افراد معلوم الحال و استخدام شدهٔ خود براه اندازند که اغلب بناکامی انجامید و تنها در یمن جنوبی کسب پیروزی کردند و بس . ولی توطئه‌ها و نقشه‌های روس تنها در این جهت محدود نبود ، بلکه طرق و شیوه‌های دیگری را نیز دنبال میکردند و به انواع حیل و افسون میکو شیدند تا پایگاه مستحکمی برای خود جستجو نمایند . یکی از این وسایل ، حمایت و طرفداری از جنبش فلسطین بود که میتوانست در قلب هر عرب وعجمی نفوذ کند و در زیر این نام ، هر نوع جنایت و فعالیت‌های تخریبی خود را از نظرها بدور نگاه دارند . بر اساس این طرح و آینده نگری ، تعداد کثیری از فلسطینی‌ها را زیر عنوان تحصیل به مسکو فرا خواندند و به آنان درس مارکسیزم و تروریزم آموختند و در واقع همان انگیزهٔ اصیل اسلامی که در مغز و اندیشهٔ فرزندان فلسطینی جاداشت ، از میان بردند و شراب وزن بارگی را جانشین مبارزه و آزادی خواهی کردند .

عرفات و قدومی که در رأس این نهضت قرار داشتند ، چنان با و دکای روسی شستشوی .. مغزی شدند که نه تنها خصوصیت اسلامی خود را فراموش کردند بلکه ماهیت عربی شان نیز از بین رفت و در نهایت ، ان یکی رنگ بریژنف بخود گرفت و دیگری خصلت گرومیکو را کسب کرد . و به این ترتیب جبهه آزادی بخش فلسطین از محور اصلی و اصالت ملی خود منحرف شد و بحیث یک وسیله و امتعه ای درآمد ، که مسکو از ان بصفت کو ماندوهای اجیر استفاده میکند و عرفات و قدومی به انان تجارت مینمایند .

حاصل ارزیابی های فوق اینست که عرفات و پیروانش هر کشور عرب را که اندک نفرتی در برابر ، روسها از خود نشان میداد و یا گرایش آزادانه ای می داشت، فورا بباد انتقاد میگرفتند وآنرا - نمایندهٔ امپریالیزم غرب قلمداد میکردند و به انتقام جوئی تهدیدش مینمودند . بعضی از این کشورها که پایه های مردمی شان سست بود ، این عربده‌های کود کانه را چون صاعقه ای گمان میکردند که پنداشتی آنانرا در یکدم از اریکهٔ قدرت بزیر میکشد

و تا مژگان بهم زنند ، نیست و نابود خواهند شد .
و بنابر این سعی میکردند تا این گلدسته‌های خوان کرملین را باد سردی نرسد و طبع شان ملول و خاطر شان مکدر نگردد . این وضع اکثر زعمای عرب را چنان تحت تأثیر قرارداد که مسیر مصلحت ملی و ازادی و استقلال فکری خویش را از دست دادند و از ترس اینکه مبادا عرفات و قدومی درینجا و یا انجا ، این شخصیت و یا آن شخصیت شان را ترور کنند ، بر هر غلطي که ایند و انجام دادند ، صحهٔ گذاشتند و بر هر خیانتی که متوسل شدند ، احسنت گفتند و بدین ترتیب کار بجائی کشید که باهمه ـ شناخت و آشنائی بر طرز فکر و عمل این هر دو ، بازهم در جرگه ها و کنفرانس های سران اسلامی راه یافتند و حتی عرفات را بحیث معاون کنفرانس ، صدر نشین محفل اسلامی کردند . که مسلما در تحت چنین شرائطی هر نوع چشمداشت و توقع از نتائج مثبت به سود اسلام و جنبش های ضد کمونیزم ، بیهوده و ابلهانه خواهد بود . وعقلا و عملا تجویز و تصمیمی علیه تجاوزات شوروی به کشورهای اسلامی و اسلام ، در محضر عرفات ناممکن و غیر محتمل است .

در پهلوی این نوکران گوش به فرمان بریژنف علی ناصر فرمانروای کمونست و خود کامهٔ یمن جنوبی و حافظ ـ اسد بی ایمان و آدم کش سوری نیز ، باهمه امکانات و توانائی در خدمت روس اند و از منافع استعمار سرخ سر سختانه و بی شرمانه دفاع میکنند. ولی متاءسفانه علی‌الرغم مشخص بودن ماهیت هر دو ، دیده میشود که در صف اول کنفرانس سران اسلامی جامیگیرند و هیچکس جرأت ا ا ندارد تا به ایشان بگوید که کنفرانس اسلامی جای هر ناپاک نیست و شما حق ندارید در انها شرکت جوئید الجزایر و لیبی هم که حساب شان معلوم است .

کشورهای مسلمان و غیر عرب ، نیز کم و بیش دست خوش بسا ناهمگونی‌ها و تضاد هائی اند که طبیعتا در نحوهٔ فکر و عملی و بر خورد شان با مسائل جهانی و دنیای اسلام ، تاثیر مستقیم دارد . در بعضی از این کشورها جز نام ، نشانی از اسلام عملی نیست و حتی نهضت‌های اسلامی را بیر حمانه سرکوب میکنند و اندیشهٔ احیاء مجد و عظمت اسلام درین نوع ممالک ، جرم و عملی ضد دولت تلقی میشود .

برخی دیگر از دول اسلامی ، تحت تأثیر تمدن ماشینی غرب برداشت نا درست ازان ، و جایب دینی و مکلفیت های مذهبی خود را از یاد برده اند و فساد و بدمستی در میخانه ها ، جای عبادت و حق پرستی را در مساجد فرا گرفته است . و جوانان مسلمان در مدارس و دبستانها از تعالیم ارزندهٔ اسلام هیچگونه اطلاعی ندارند . گروه سومی ممالکی اند که فقط اسمی از اسلامی برسر انها است اما رنگ و بوئی از مسلمانی در انها به مشاهده نمی رسد و ساختمان اداری و اجتماعی شان معجون مرکبی است که خود نیز در ترکیب ان حیرانند و بلاخره مسلمانانی هم هستند که مصلحت و بقای خویش را بر هر چیز دیگری ترجیح میدهند و اشغال یک کشور مسلمان توسط روس و یا بربادی ملت دیگری به وسیلهٔ امریکا بر ایشان بی تفاوت است .

سران اینگونه ملت‌های مسلمان ، اگر صبحگاهی غرض جلب حمایت ممالک اسلامی عملی شوروی را در افغانستان تقبیح کنند ، شامگاه همان روز بر خوان سفر ای مسکو در کشورهای خود حضور می یابند ،

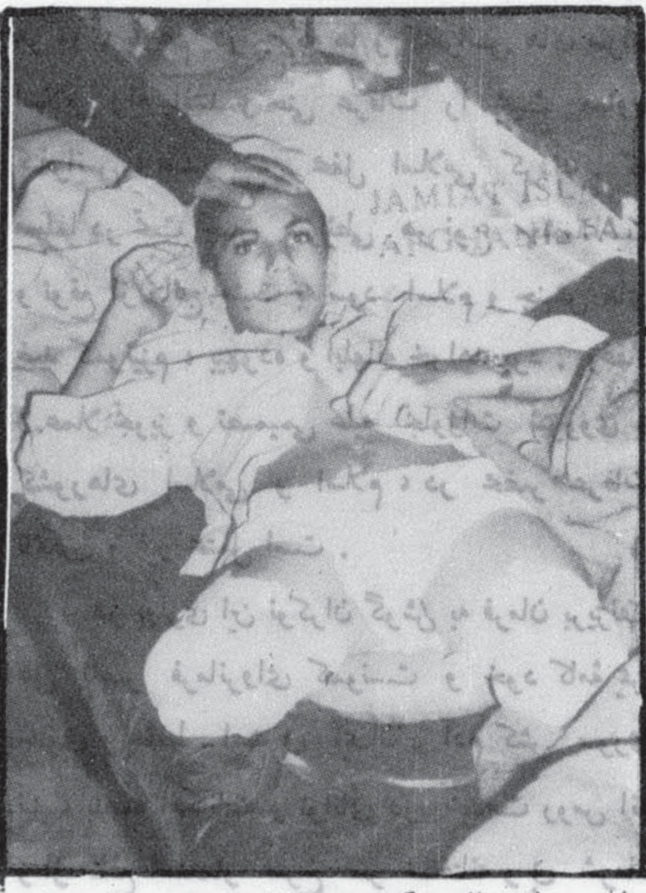
نگاهی به تاریخچه کنفرانس سران کشورهای اسلامی

و به سر سلامتی بریژنف بادهٔ عشرت سر میدهند .

(تضاد های درونی جوامع اسلامی)

علت دیگری که اسلام را از یک پارچگی و اتحاد فکر و عمل باز داشته و پیکر مجموعی آنرا بحیث و صلهٔ ناجوری در آورده است ، تضاد هائی میباشد که در نهاد ساختمان اجتماعی و سیاسی این کشورها وجود دارد . سیستم های متفاوت وناهمگون و روش های سنتی و مذهبی مختلف و حتی اختلاف ملت و نژاد همه از عواملی است که درمیان ملل مسلمان فاصله ایجاد کرده است و باهمه تظاهر به اتفاق و وحدت گرائی ، عملاً آنانرا در حل دشواریها و مسایل اسلام به ناکامی مواجه ساخته است . این اوضاع رقت بار در کنه خویش بازهم ناشی از ویرا نگری هاوسنگ اندازی های استعمار است که به انواع و اقسام دسایس و توطئه ها ، کوشیده اند ، از چنین اوضاع و احوالی به سود خویش بهره برداری کنند . طرز تفکر زمامداران کشورهای مسلمان و نحوهٔ بر خورد و عمل کرد آنان که هریک شیوهٔ خاصی دارند ، اجباراً و الزاماً ملت های مسلمان را در برابر هم قرار میدهند و بجای اخوت و محبت ، عناد وکین توزی را در آنان تلقین میکنند و کله و دماغ شان را مسموم میسازند . چنین رفتاریکه محض متکی بر تصمیمات فردی وعدول از دستورات الهی و احکام قران و اسلام است، باعث شده ، تا مسلمان بحکم "الناس علی دین‌ملو کهم" عمل کنند و ارشادات مکتب مهرآئین و وحدت آفرین اسلام را از یاد ببرند .

وابستگی های مستقیم و غیر مستقیمی که بعضی از سران ممالک اسلامی بر قدرت های بزرگ و استعماری دارند ، و هستی خویش را در گر وابن وابستگی ها میدانند ، آنان را در حالتی قرارداده که نمیتوانند ، از حدود منافع و دستورات قدرت های ذی نفع گامی فرا ترنهند و حرفی برلب برانند و همین امر باعث میشود که در هر اجتماعی سران و فرمان روایان ملت های مسلمان ، درد و قطب مخالف قرار گیرند . هر گاه یکی ازان جمله بر جنایات روسیه انگشت نهاد ، دیگری فوراً امریکا را بباد انتقاد میگیرد و درین میان اصل موضوع از یاد میرود . و در نتیجه ، گرهی از مشکلات دنیای اسلام کشوده نمیشود .



این هم از جرائم سنگین دشمنان انسان‌و اسلام و انسانیت که درافغانستان شهید پرور مرتکب می شوند.

بعضی از سران اسلامی بعلت سست و بی بنیاد بودن پایه های اجتماعی شان درمیان مردم و نیز فشار گروهای مزدور که توسط روس در همچو

کشورها بوجود آمده اند، جرأت آنرا ندارند تا به ـ صراحت و صداقت ، در برابر فجایع و سیه کاری های روس ایستادگی نمایند و این وضع متزلزل و بی خاصیتی آنان ، طبعاً اثرات مذاکرات و تصمیم گیری ها را در حل مسایل به ضعف و زبونی میکشاند و بدینسان ، تضاد های دیگر.

انگیزه های روانی و خود پرستی ها

وسواس خود پرستی و خود خواهی که از بدترین نوع بیماری ها است و تعالیم قدسی اسلام بشدت ازان نکوهش میکند ، متاءسفانه بسا از رهبران ملل اسلامی را در بند کشیده است . به نحویکه هیچ معیار و ارزشی جز آنچه ایشان میخواهند و میگویند ، مطلوب نیست ، و قبای زعامت جز بر قد و بالای آنان بر دیگری نازیبا و نا رسا است . این احساس در ممالک عربی جلوه خاصی دارد و هر یک از آنان میکوشند تا بر دیگری امتیاز و برتری داشته باشند و برای نیل به این هدف ، بهر وسیله ای که امکان این تفوق و برتری را فراهم سازد ، متوسل میشوند و حتی تغییر ماهیت میدهند .

من بخاطر دارم که معمر القذافی حین بکف گرفتن قدرت فرمانروائی لیبی در برابر پرسش یکی از نامه نگاران خارجی درمجله (هوریزن ـ شفق) گفته بود که هرگاه روسها معنی قران را می فهمیدند کمونست نمی شدند و ضمن مذمت از کمونیزم ، بقرانیکه در بالای میزش قرار داشت اشاره کرده وگفته بود که ما جز این ، قانونی را نمی پذیریم این اظهارات و نظایران ، بشارت نیکی در پی داشت و فکر میشد که این جوانک نو خواسته، از مد افعان راستین اسلام و خصم کمونیزم خواهد شد ، ولی دیری نگذشت که روسها بسراغش رفتند و با درک احساس خود خواهی او ، وی را قهرمان عرب نامیدند و نابغه عصرش خواندند او هم در تحت تاثیر این رویا های عجیب ، جنون زده شد و به فکر بدست آوردن قیادت و سیادت دنیای عرب افتاد . و آرزویش این بود تا پا بجای پای (ناصر) گذارد. روسها از خصلت های کود کانه و تلون مزاجی قذافی بهره برداری های عجیبی کردند و عاقبت توانستند ، این خنگ سرکش و جوان را رام کنند و از وی در مقابل سایر سران عرب بحیث یک کوماند و استفاده نمایند . و اینک با تاسف می بینیم که همان جوانک مسلمان دیروز در برابر تمام مصایب و بدبختی های امروز که مسلمانان را ـ بزانو در آورده حالت بی تفاوتی اختیار کرده است و یکبارهم از حمله روس به افغانستان و قتل و کشتاریکه درین کشور ونیز در جنگ عراق و ایران در جریان است ، اظهار تأثر نمیکند ، جنگ ایران و عراق نیز به هر بهانه ای که اتفاق افتاده ، انگیزه های خود خواهی صدام دران بی تأثیر نیست و چنین انگیزه هائی مسلماً توسط استعمار و به خصوص روسها ، تحریک میشود . کشیدگی ها بین اردن و سوریه وکین توزی های اسد با سادات و منازعه مغرب و الجزایر و اختلاف و دوری لیبی و عربستان و نظایران همه و همه عواملیست که بناء ومنشاء آن بر خود خواهی ها استوار است و بوسیله دشمنان اسلام تقویت می شود . (ادامه دارد)

مسلمان مبارز حقایق را با منطق وسوسه و گمان بررسی نمی نماید ، پلان رزم را بر اساس خوابهای کاذبانه طرح میکند .

د تیروکنو پرله پسې :

آیا شوروی اتحاد او روسیه یوشی دی؟

ځکه چه مو مخکې وویل : روسیه ، یو وړوکی هیواد ؤ چی مساحت ئی له څلور سوه ، مربع کیلومترو څخه زیات نه ؤ ، په هغه وخت کی مسلمانان د قدرت خاوندان وو او شأن و شوکت او په تمدن ئی د رلودل . روسانو د هغو له تمدن او عمران څخه ډیری ګټی اخستی . . .

له هغی زمانی څخه راهیسی ، چی د تاتار قوم یعنی مغول چی یو وحشی او ډیر د زور خاوندان وو ، د اسلام دین ئی قبول کړ ، د صلیبیت کینه د مسلمانانو پرضد راو پاریده ، ځکه چی روسان هم په هغه وخت کښی صلیبیان وو ، د اسلام او مسلمانانو پرضد ، په غدر او خیانت او د سیسه جوړولو باندی ئی پیل وکړ . . .

کله چی سلطان برکت خان مړشو ، د روسانو لپاره دا چانس پیدا شو چی د ده لوی مملکت په وړو وړو ملکونو د قرم ، قاذان او استر خان په نومونو توټی توټی کړی . د مسلمانانو دغه توټی توټی کیدل ، په هغه سیمه کی د دوی د سیاسی او عسکری د حالت پیل ؤ ځکه چی د مسلمانانو د دی مصیبت نه وروسته ، د روسانو څلورم قیصر «ایفان» وشوکولی په مسلمانانو باندی خپله وحشي او بری منه حمله په کار واچوی او د اورال د غرونو آخوا ، د مسلمانانو ټولی زرخیزی او ارتی ځمکی ، ترلاسه کړی ، په ډیر لږدی وخت کی د روسانو لږ مساحت د مسلمانانو د ځمکو په نیوانو باندی (په اروپا او اسیا کی) څوارلسو مربع کیلومترو ته ورسید . . .

د روسانو دغی حملی لوی بری ترلاسه کړ !!

ریښتیا خبره داده چی د دی سیمی مسلمانانو د خپلی عقیدی ، ځان او مال او د خپل هیواد د خلاصون لاره کی په خپل سر او مال د هیڅ ډول قربانی ورکولو څخه ئی ډډه نده کړی ، اما د نړی مسلمانانو د دغی فاجعی په مقابل کی لاس تر زنی لاندی ، کښیناستل او د خپلو د عقیدی او ایمان ورونو سره ئی هیڅ ډول مرسته ونکوله .

جنرال «چرنایف» قیصر ی وینی خوړونکی چی په (۱۸٦٥) کال ، تاشکند ، تصرف کړ ، د هغی سیمی د مسلمانانو د مقاومت په برخه کی داسي وایی :

« . . . د ښار خلکو په ټولو سړکونو کی ئی صفونه ، نیولی وو ، د شګو او کانو د خلتو په جوړولو باندی مدافعی ته چمتو وو .

د خلکو مقاومت په ډیر زړه ورتوب سره ؤ ، او ډیر خلک په داسی حال کی چی هم ډله ایز او هم په ځانګړی توګه پر مونږ باندی یرغلونه کول ـ زمونږ له خوا ووژل شول . . . هیڅ یو د دوی مونږ ته تسلیم نشول بلکه خپل مرګ ته ئی په ژوند باندی ترجیح ورکول . . .

زمونږ عسکرو کله چی غوښته سړکونه تصرف کړی له ډیر سخت جنګ سره مخامخ کیدل ، هیڅ یوه

سیمه ئی بی له دینه چه په خپلو وینوکی ولامبی، نشوه نیولی په دی ډول سره، تاشکند چی د اسلامی ترکستان یوه په زړه پوری برخه ده، د روسانو په لاس کی وغورځید . . .

سره له دي چی د دغو سیمو مسلمانانو له دغو مره ماتی خوړلو سره مخامخ شول بیاهم امید ؤ چی د دوی وضع ښه شي، ځکه چی قیصری استعمار له خپلو ظلمونو او وحشتونو سره سره ونشوکولی د قراقرم، اورال، ترکستان او قفقاز مسلمانان د خپل دین او عقیدی پریښودو ته مجبور کړی . . .

د دی لپاره چی مسلمانان مجبور شی خپل دین او عقیده پریږدی، وینی څښونکو، قیصری روسانو د تل لپاره د دوی مالونه او حقوق غصبول او مصادره کول او په رنګ رنګ تعذیبولو ئی اخته کول او وژل ئی . . .

تر هغه چی په (۱۹۱۷م) کال کی کمونستی انقلاب منځ ته راغی. په همدی وخت کی وه چی د دغو سیمو مسلمانانو داحس وکاوه چی د دوی د آزادی وخت را رسیدلی دی، او ډیر ښه فرصت د دوی د عقیدی د نجات لپاره د روسی صلیبیانو له منګلو څخه پیدا شوی دی . . . اما، دا یو خوب او خیال ؤ . . .

کیدړ صفته بلشویکان، له هغو ظلمونو څخه چی قیصریانو په مسلمانانو باندی کول ښه خبر وو، نو دوي د انقلاب د بری لپاره دا ضروری ګڼله چی د دوي په مرسته قیصری حکومتونه رنګ کړی او او دوي ته، د آزادی وعدي ورکړي څو د تزاریانو په مقابل کی وجنګیږی.

استاذ محمد سامي عاشور لیکی: «... بلشویکان په لمړی ځل کی له ستر، مشکل سره مخامخ وو،



روس نمیداند، تانک و سایر ساز و برگ جنگی را که برای درهم کوبیدن مسلمانان بیانخواسته افغانستان می فرستد با دست های خالی و نیروی ایمان منهدم میگردد.

او دغه، د مصیبت نه ډک حالت په دغو ټولو غصب شوو سیموکی موجود ؤ . . . قیصری حکومتونو، د مسلمانانو د دین او فرهنګ له ټکولو څخه د سترګو رپ قدرته هم لاس نه دی آخستی او نه مسلمانانو د دوی مقابل کی له مقاومت څخه لاس اخستی دي

ځکه چی له یوی خوا روسی لوی اولس په شک او تردید کی وو چی آیا له دوی سره مرسته وکړي او که نه؟ آن، تردی چی ځینی روسیان له دوی سره، سخت، مخالف وو او ښکاره د دوی له انقلاب سره خپله دښمنی اعلان کړی وه . . . (په مخ۶)

جهاد از دیدگاه قرآن کریم

ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردّوکم عن دینکم ان استطاعوا
ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئک
حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة واولئک
اصحٰب النّار هم فیها خٰلدون ○ (البقرة ۲۱۷)

و همیشه باشند که جنگ می‌کنند با شما تا آنکه باز گردانند شما را از دین شما یعنی از اسلام اگر توانند و هر که بر گردد از شما از دین خود ، پس کافر بمیرد ، آن گروه نابود شد کارهای ایشان در دنیا و آخرت ، و ایشانند با شندگان دوزخ ، ایشان در آنجا ، جاویدند .

این هشدار صادقانه از جانب پروردگار خبیر و دانا پافشاری مذبوحانهٔ دنباله روان شیطان را بر ، بدکرداری و انجام اعمال ناشایسته ، برملا میسازد ، و بر مسلمانان حالی می نماید که اصرار و پافشاری دشمنان شان بر باطل و باطل پرستی ، و صف آرائی در برابر اسلام هدف ثابت ولایتغیر و دائمی ایشانست، هدفی که اعدای امت ـ اسلامی در هرجا و هر وقت و در بین هر نسلی آنرا تعقیب می نمایند .

موجودیت اسلام در روی زمین بذات خود موجب ترس و وحشت و قهر و خشم دشمنان این دین است . اسلام در ذات خود ایشان را بخشم می آورد و آزار می دهد و می ترساند . زیرا این پیام آسمانی از چنان قوت و عظمتی بر خوردار است که هر باطل پرستی را بهراس و امیدارد و هر بغاوت گری ، از آن می ترسد و هر فساد کاری آنرا بد ، می بیند .

آری ! اسلام ذاتاً و با منهجی مستقیم و حقانیتی آشکاراو صریح و نظام سلیمی که داراست ، اعلان جنگست برضد باطل و علیه طغیان و سرکشی و فساد، و از همین جاست که باطل گرایان طاغوت پرست ، باغیان قلدرو د دمنش و مفسدین تبه‌کار، قدرت تحمل موجودیت اسلام را ندارند و از همین جهت است که ایشان همیشه درکمین امت اسلامی هستند تا مگر افراد این امت را بفتنه بکشانند و از دین قویم الهی بیرون ـ نمایند و بشکلی از اشکال بیشمار کفر والحاد و بیخدائی ، بسوی این زندان نابودی ، بکشانند . و این بخاطریکه آنها، تاوقتیکه در روی زمین‌گرویدگان جانباز این دین وجود داشته باشد ، باطل پرستی را

بغاوت و فساد پیشگی خود را در خطر می بینند و با این نمیشوند . . .

آری ! ایشان از گرویدگان و دلباختگان این دین که نقطه به نقطه مناهج آنرا عملی می نمایند و در سایه آن زیست میکنند ، سخت در هراس اند . وسائل و اسبابی که این دشمنان در جنگ با امت اسلامی از آن استفاده می نمایند متنوع و مختلف است ولی هدف بطور دائیم یکی و ثابت می باشد ، و آن عبارت ازین است که اگر بتوانند مسلمانان راستین را از دین شان بازگردانند و دوباره بسوی منجلاب کفر و بدبختی که ره پویان حق آنرا باهزار نفرین و انزجار ترک گفته اند ، بکشانند .

آنها این تلاش مذبوحانهٔ خود را بطور پیگیر ادامه میدهند ، هر زمانیکه اسلحه از دست ایشان فروافتد ، سلاح دیگری می بردارند و هر لحظه ای که این وسیله موثر واقع نشد به وسایل و نیرنگ‌های دیگری دست می یازند . . .

هشدار صادقانهٔ پروردگار علیم و خبیر ، امت اسلامی را از خطر ، آگاه میسازد و از تسلیم شدن در برابر طواغیت و جباران ، بر حذر میدارد و به ثبات و استقامت در جنگ با ایشان و به هشیاری در برابر فریب‌های آنها دعوت می نماید. امت اسلامی باید این دستورات را عملی کند و با دشمن مکار و فریب‌گر که ، قصدی جز ویران کردن بنای دین و ایمان و مقدسات و بالاخره دنیا و آخرتش ندارد ، بمقابله بر خیزد وکید دشمن را باقوت و قدرت خنثی نماید ، ورنه تسلیم شدن بدشمن و دست به الاشه نشستن در برابر و یرانگریهای دشمن باعث خسارات دنیا وآخرت وعذاب دردناکی خواهد شدکه هیچگونه عذری و بهانه ای نمیتواند آنرا دفع نماید :

«ومن یرتدد منکم عن دینه فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة

واولئك اصحاب النار هم فیها خالدون» .

حبوط ماخوذ است از «حبطت الناقة» و این جمله را عرب‌ها وقتی بزبان می آورند که ، اشتر ، گیاه سم داری را بخورد و در اثر آن ورم کند و بمیرد . . .

و قران کریم این تعبیر را در مورد ضایع شدن عمل بکار می برد تا ، پیمانهٔ خطرناک بودن حبوط عمل ناشی از ارتداد از دین و رجوع بکفر را بیان نماید . حبوطی که عاقبت آن هلاک و خسران در دنیا و آخرت است، همچنانکه ورم نمودن اشتر مودی بمرگ آن میگردد . (درس ۷۴)



سلاح مدرن روسی که مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان به غنیمت گرفته اند .

دکتور: حق‌شناس

پیام به ببرک

شریر و ملحد و بی بند و بار ای ببرک　　غلام د دمنش و زشت کار ای ببرک
سفیه و کودن بی ما یه و جنایتکار　　لعین و مرتد بی ننگ و عار ای ببرک
چه فتنه ها که نشد از تو در وطن پیدا　　چه حقه ها که نبردی بکار ای ببرک
بخون مردم ما دست خود حنا بستی　　شدی به توسن قدرت سوار ای ببرک
وطن ز دست توگردید طشت اتش و خون　　جنوب و مشرق و یمین و یسار ای ببرک
خلیج اشک یتیمان بی پدر شده است　　هری و غزنه و بلخ و تخار ای ببرک
چه حانه ها که به ماتم نشسته اندوغمین　　چه سینه ها که بود داغدار ای ببرک
چه شاهدان که شدند از حجاب حجره برون　　فتاده دور زیار و دیار ای ببرک
چه گنج ها که یغمابرد لشکر روس　　چه کله ها که نشد زیبدار ای ببرک
بغیر کشتن و بستن چه ارمغان اورد ؟　　رژیم فاسد انسان شکار ای ببرک
چنانکه مردم ماشد اسیر آفت و رنج　　شوی به ذلت و خواری دچار ای ببرک
چنین محقر و منفور زیستن ننگ است　　بمیرو خاک بسرکن چو خار ای ببرک
بها و ارج تو نبود بقدر تخم مگس　　چو ذره نیست ترا اعتبار ای ببرک
چو سگ به سایهٔ اشتر بزرگ بیند خویش　　توهم بروس کنی افتخار ای ببرک
بدست شعبده بازان نجس روس توئی　　یکی عروسک بی اختیار ای ببرک
گمان مبر که برانی خر مراد همیش　　حباب فرصتی و مستعار ای ببرک
بصد نقاب شدی گرچه جلوه گر اما　　بگشت ما هیتت اشکار ای ببرک
زنا رسائی اعمال و ضعف خدمت خویش　　نگون سر وخجل و شرمسار ای ببرک
بدان امیدکه یا بی دوباره استقرار　　شوی بکشتن مردم عیار ای ببرک
شدی بنزد برژنف بصد خشوع و خضوع　　به آه و دیدهٔ پر اشکبار ای ببرک
چوسگ که بوسه زند پای صاحبش گهٔ عجز　　تو نیز بوسه زدی بیشمار ای ببرک
قبالهٔ وطن و خط و بندگی هر دو ؟　　برسم هدیه نمودی نثار ای ببرک
وطن فروختن غرزدن چه آیین است ؟　　بجز تو کیست چنین بیوقار ای ببرک
به بی حیائی و پستی بخدعه و تزویر　　ندیده چون تو کسی روزگار ای ببرک
بیک اشارهٔ ارباب خود برقص آیی　　بسان فاحشهٔ نابکار ای ببرک
بران سریکه حریفان همی ز کف نرود　　اگرچه باخته ئی خود قمار ای ببرک
زخشم و نفرت مردم امان نخواهی یافت　　گرت زآهن باشد حصار ای ببرک
بگونهٔ سلفت وارسی به کیفر خویش　　تنت بدشنه شود پار پار ای ببرک
قبول بردگی و بندگی نه آسان است　　ولی تر است هم اکنون شعار ای ببرک
اگرچه درفن تلبیس بد ز ابلیسی　　خبیث و حیله گر و داره مار ای ببرک
ولی دگر نکند کار ، سحر و افسونت　　کنی اگرچه توپف ، توله وار ای ببرک

--لاجور دین شهری
هم قفس ! بشکن "
حاک بر سرکن ز
باقیام لرزه بر انگیز
واژ گون بنیاد کن ،
بر جگر گاهت پلید
تا بسوزی "پرچم"
تابکی "بودن" ! "ستود
هان ! ز طوفان ها بلو
تا کجا بودن ، اس
با یدت چیدن ، بس
"اعتراض" ! ای همره
"داد" خواهدکرد آخر
"شورروی" ها ، دست
کیست ؟ ؟ آخر تا بی
"حیرت آهنگم، که میف
جز صدای "سکه"
بید رنگ "ای همنوا
با "قیام قاطعی" و
"زیستن" را "مصلحت
جبهه ای بوسم ، ن
پاسدار برج شب
بر حضیضش آرو
تابخندد صد طلوع
بر گلستانیکه "قر
ز دست امت
قیام مردم ما
نشان و پرچم ا
فراز قصر ام
شعار و بیرق
به دادگه عدال

يام"
يط" آهن و پولاد را
خود آزاديت". صياد را
ز و آتشناک و تند
اين دژ "استبداد" را
را خنجر ببداد شو!
"شياد" شيطان زاد را
"! "اقتضای مصلحت"
ران ، اين فريب آباد را
ر "باور" تا باوری
اط "جادوی" شياد را
ان! نفرين بمرداب سکوت
"مصلحت"، "بيداد" را
اندر کارجور وغارت اند
لد ، دست اين بيداد را
بهمد زبان" اشک و درد؟
گوشی نشنود فرياد را
ای هموطن! بهر خدا
ران کن اين بنياد را
" اين است ، ليکن از حيا
وسد پای اين جلاد را
را از بلند ای شکوه
گزين "رهرو" آزاد را
صبحگاه ، خورشيد عدل
ن" بشگفاند داد را

انقلاب او د زمانی ليونی

انقلاب د اباسين په څير روان دی
استعمار دوب په حيرت سر په گريوان دی

لوی سيلاب د انتقام طغيانی شوی ړنگوی دنگی مانی د ظالمانو
اوس ويده زړ و نه ويښ شوی سرښندی ته تنگوی ارته نړی په ملحدانو
د ازمرېان دی گيدړانو نه غج اخلی چی منگلی ئی ښخولی په چرگانو
پته نه ده دغه گز او دا ميدان دی
انقلاب د اباسين په څير روان دی . . . .

يا اواز دی د مرغانوله فضا نه چی تحسين او افرين وائی افغانته
يا د توری په شر نگهاری کی داغړ دی مبارکه خپلو اکی شه مسلمان ته
يا ناری دی د تکبير چی انعکاس کړی دافق له اوږو څو کو هرانسان ته
د درد منو زړ و نوتل نه دا بيان دی
انقلاب د اباسين په څير رون دی

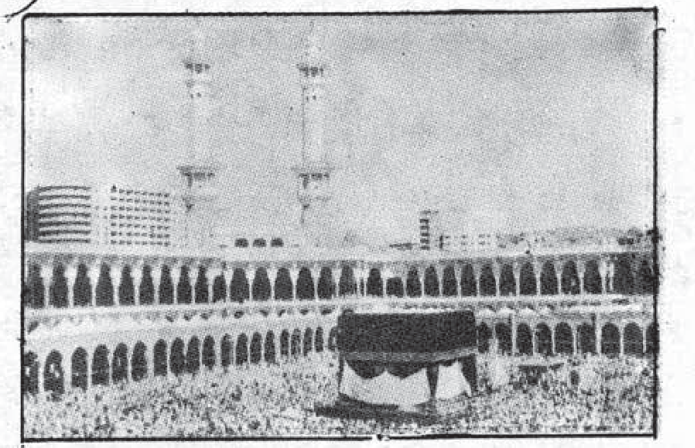
يا به غلی پخپل ځای کښی بدرنگه داددور ليونی خدای شر مولی
يا بئ اور خټک په خپله غاړه لوبړی جی ئی نو روته په غاړه اچولی
يا د مار مثل اوس دلته تطبيق ديږی په اوی لاس چی لوئی لاری ته و تلی
خود به مری چی را بيداره هر افغان دی
انقلاب د اباسين په څير روان دی

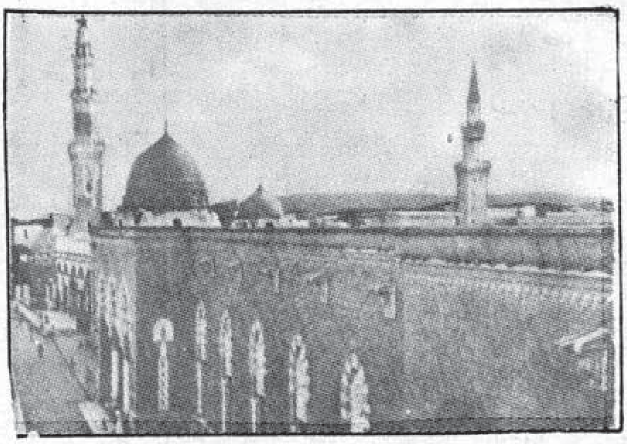
يا به داکندوالی جوړی هديری شی په بمو نود طاغوت چی نړيد لی
يا به دا شيطانان دی ختی کی ښخيږی لکه خنگه چی تراوسه پر زيد لی
يا به وينی تند سيلاب شی د بيوز لو چی بر چو ته د د ښمن تيڼک دريد لی
د افرعون به د و بوی د امی ايمان دی
انقلاب د اباسين په څير روان دی

وطن!

بر شهر و دهت آتش و بم می ريزد
از چشم عزيزان تو نم می ريزد
در سينهٔ آواره و پرورده غمت
هردم به خدا تير الم می ريزد

اسلام جان بدر نبری جز آنکه خفيه کنی انتحار ای ببرک
بيگمان رسد به قوام براورند ز جانت دمار ای ببرک
لحاد واژگون گردد قشون سرخ شود تار و مار ای ببرک
ران و کلبهٔ دهقان ببام مدرسه و جای کار ای ببرک
وحيد جلوه گر گردد شود حکومت حق برقرار ای ببرک
ت ميان محضر عام شوی محاکمه و سنگسار ای ببرک
ر روس و پرچم روس اثر نخواهد ماند
شود خزان وطن نو بهار ای ببرک





همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

خالد بن ولید رضی الله تعالی عنه

چه شگفت انگیزست سرگذشت این شخصیت بزرگوار .

شخصیتی که در روز غزوه «احد» دشمن سرسخت مسلمانان بود و ضربات بی امان خود را برای درهم‌کوبیدن نیروی مسلمانان فرود آورد، و بعد از آن دشمن سرسخت دشمنان اسلام شد و دود از نهاد شان بر آورد .

بهتراست قصه وی را از آغازش بیان نمائیم .

اما کدام آغاز . . . ؟

او شخصاً برای زندگی خود آغازی جز آنروز که دست مبارک پیامبر بزرگوار اسلام را بعنوان مبایعت فشرد ، نمی شناسد . . .

پس بهتر است از آنجا که خود اوخوش دارد، شروع کنیم . . .

از آن لحظات پرنوری که دلش درگر و عشق الهی شد و آفتاب تابان هدایت ، زوایای قلبش را روشن نمود و روحش در صیقل خانه ایمان صیقل یافت . . . از دقایقی که توسن شوقش بسوی دین الهی تاخت و جان بی قرارش در صف پروانگان شمع پرنور رسالت پیوست ، و چون فرزندان دیگر مکتب انسان ساز اسلام ، شهادت در راه خدا از عالیترین آرزوهایش گردید ، شهادتی که بزرگترین نعمت خدائی برای بنده و با ارزش ترین هدیهٔ بنده بحضور پروردگار است . . .

روزی سر در گریبان خود فرو برد و در بارهٔ دین جدیدکه بیرق ظفرمندش روز بروز بادرخشندگی خاص و عظمت بیشتری باهنزاز در می‌آمد، اندیشید، و غنچه آرزوئی در قلب خزان زده اش بشگفتن

آغازید . . . آرزوی اینکه، پروردگار جهانیان دست هدایت را بسویش در ازکند و از ظلمت‌کدهٔ شرک، بسوی سرزمین نور و توحید رهنمونش گردد .

ناگهان برق یقین در دلش تابید و با خود چنین گفت .

بخدا سوگند راه راست را یافتم . . .

بدون شک این مرد (محمد ﷺ) فرستادهٔ خداوند است پس تاکی این تردد و دو دلی . . . ؟

قسم بخدا میروم و مسلمان میشوم . . .

اینک بهتر خواهد بود قصهٔ ایمان آوردن این راد مرد ، را از زبان خودش بشنویم . . .

". . . خیلی زیاد میل داشتم کسی بامن در رفتن به نزد رسول خدا علیه السلام ، همراهی نماید ، همان بود که عثمان بن طلحه را دیدم با وی آنچه را میخواستم درمیان نهادم وی خواهش مرا پذیرفت و هر دو از مکه بسوی مدینه، بنزد پیامبر اسلام ﷺ روان شدیم ، شب همه شب ، راه پیمودیم تا سحرگاهان به «السهل» رسیدیم ، در آنجا عمرو بن العاص را ملاقات کردیم او بما خوش آمدید گفت و هدف سفرمان را پرسید ، موضوع را برایش بازگفتیم و او نیز بما گفت که میخواهد بزیارت پیغمبر ﷺ مشرف شود و ایمان بیاورد . . .

هر سه تن بسوی مدینه روان شدیم و در روز اول صفر سال هشتم بشرف زیارت پیامبر بزرگوار الهی نایل آمدیم . . . وقتی من بحضور حضرتش شتافتم ، برایش سلام دادم و او با جبین کشاده سلامم را علیک گفت ، و بعد از آن کلمه شهادت را بر زبان راندم و مسلمان شدم . . .»

رسول کریم ﷺ گفت : «من ترا صاحب عقلی می دیدم که جز بسوی خیر و سعادت هدایت نخواهدکرد . . .» من به پیامبرعلیه السلام بیعت‌کردم و گفتم : از خداوند در باره آن همه موانعی که در راه پیشروی حق ایجادکرده بودم پوزش بطلب . . .

وی گفت: اسلام آن اعمالی را که قبلاً انجام داده ئی از بین میبرد . . .

گفتم ای پیامبر الهی چنین دعائی بحق من بنما . . .

گفت : «الهی آنچه را که خالد بن الولید در برابر پیشرفت دین تو قبلاً مرتکب شده است ، ببخش . . . بعد از من عمرو بن العاص و عثمان بن طلحه نیز بنزد پیغمبرخدا ﷺ پیش شدند و اسلام آوردند و بیعت‌کردند . . .»

حتماً خوانندگان عزیز مجله بیاد دارند که در شمارهٔ قبلی ، از سه شهید قهرمان معرکهٔ موته نام گرفتیم ایشان زید بن حارثه ، جعفر بن ابی طالب و عبدالله بن رواحه بودند که یکی پی دیگری بیرق توحید را درکف‌گرفتند و مردانه جنگیدند و جانهای شیرین خود را در راه هدف مقدس شیرینتر از جان خود فدا کردند . .

آری ! ایشان قهرمانان غزوهٔ «موته» در شام بودند . .

غزوه ای در آن رومیها دوصد هزار مرد جنگی فرستاده بودند و تعداد مسلمانان در برابر آن لشکر خون خوار خیلی ناچیز مینمود . . .

سردار عالم ﷺ روزی حکایتِ آن جنگ را باصحابش بیان فرمود :

«بیرق را زید بن حارثه بدست‌گرفت و چندان جنگید که شهید شد . . .»

بعد از آن جعفر گرفت و او نیز تاوقتی جنگید که شهید شد . . .

«و پس از وی عبدالله بن رواحه بدست‌گرفت و او نیز تا زمانی جنگ را ادامه داد که شهید

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

شد پس از ایشان بیرق را شمشیری از شمشیرهای خداوند بکف گرفت، که پروردگار توسط وی مسلمانان را پیروز ساخت . . .»

این قهرمان که بود . . . ؟

بدون شک خوانندگان مجاهد ما حدس خواهند زد . . .

آری : او خالد بن الولید بود . . . قهرمانی که در غزوه موته بصفت یک سرباز عادی تحت قیادت آن سه قهرمان شهید که نام گرفتیم و پیامبر عظیم اسلام ایشان را بصفت قوماندانان ارتش اسلام درین غزوه تعیین نموده بود اشتراک کرد . .



برادر مجاهد عبدالرشید قومندان جبهه رود ولایت فراه که توسط انفجار مین دستش قطع شده است

وقتیکه آخرین قائد ارتش توحید (عبدالله بن رواحه) رضی الله عنه ، جام شهادت را نوشید ، (ثابت ابن اقرم) رضی الله عنه ، بسوی بیرق شتافت و آنرا در دست راست خودگرفت و در وسط لشکر اسلام بلند بر افراشت تا بی نظمی در صفوف مسلمانان رخ ندهد . . . اما دیری نپائیدکه ثابت بسوی خالد روی آورد و برایش گفت . ای ابو سلیمان بیرق را در دست بگیر . . .

لاکن خالد که جدید اسلام آورده بود این حق را بخود نمیداد زیرا درمیان مهاجرین و انصار که قبل از وی نور ایمان در دلهای ایشان تابیده بود ، او خود را از لحاظ مرتبه پائین تر از همه احساس میکرد . بناً باکمال ادب و تواضع گفت :

«نی ، نی ، من بیرق را در دست نمی گیرم ، تو خود مستحق تری . . . زیرا سن تو بزرگتر از من است و در غزوه بدر نیز حضور یافته ای . . .»

ثابت در جواب گفت : بگیر زیرا تو به فنون جنگ بیشتر از من واردی ، بخدا سوگند من بیرق را جز برای تو در دست نگرفته ام . . . بعد از گفتن این کلمات ، ثابت به مسلمانان روکرده گفت: آیا به امارت خالد ، راضی هستید ؟ همه گفتند : آری .

اینجا بود که نابغهٔ جنگ و قهرمان فتوحات ، اسپ خود را پیش راند و علم پرنور اسلام را در دست راست خود گرفت . با آن ابهت و جلالی که

توگوئی میخواهد توسط آن بیرق شکوهمند ، درهای بسته ای را بکوبد که زمان کشودن آن بدست وی فرا رسیده است ، درهای فتوحاتی که قهرمان اسلام در حیات رسول خدا ﷺ و بعد از وفاتش راههای پرخم و پیچ آنرا بانبوغ جنگی و عبقریت خارق العاده خود پیمود و این شمشیر برآن خداوندی از هر معرکه ای سرافراز و ظفرمند برون آمد . . .

آری ! خالد بن الولید سر بازورزیدهٔ اسلام بیرق نور را در دست گرفت و امیر ارتش مسلمانان شد و این ، در حالی بود که لشکر اندک مسلمانان سخت در محاصرهٔ رومیان قرار گرفته بود و با آنکه خیلی بعید بنظر میرسید ارتش روم را شکست داد ، و یگانه چیزی که ممکن بودیک نابغه جنگی با نبوغ خود آنرا تحقق بخشد ، آن بود که قوهٔ باقیماندهٔ مسلمانان را از تلف شدن نجات بخشد حلقهٔ و محاصره خون خواران رومی را درهم شکند اما این کار نیز تاحد زیادی مشکل و حتی محال بود .

ولی اگر این ضرب المثل درست باشد که میگویند «در برابر قلب شجاع کار مستحیلی وجود ندارد» قلب شجاع خالد و عبقریت فوق العاده و بصیرت و آگاهی بینظیر وی در امور حربی میتوانست از عهدهٔ این کار برآید و گره مشکل را بکشاید . . .

همان بودکه (شمشیر خداوند) جلورفت و بانظر عمیق و تیزبین خود میدان وسیع معرکه را بررسی کرد و بسرعت نور به تطبیق پلان خویش آغاز نمود، و در حالیکه جنگ بشدت خود در جریان بود . خالد بن الولید این شمشیر برندهٔ الهی، ارتش مسلمانان را به چند دسته تقسیم نمود و برای هردسته وظیفه ای را تعین کرد و بکمک ذکاوت خدا دادش فن حربی حیرت آوری را بکار برد که منجر به شکستن حلقهٔ محاصره و ایجاد رخنه در حرب رومیها گردید ، که ارتش اسلام توانست سالم از آن بدرآید . . .

همین هکاری خالد باعث آن گردید تا رسول ﷺ او را سیف الله (شمشیر خدا) لقب دهد . مدتها میگذرد و قریشیان پیمانی را که با رسول خدا ﷺ در غزوه حدیبیه بسته بودند، نقض میکنند، و مسلمانان تحت قیادت پیامبر ﷺ برای فتح مکه روان میشوند . سردار عالم ﷺ درجانب راست ارتش عظیم اسلام ، خالد بن الولید را امیر میگرداند . . .

و خالد بصفت یکی از قوماندانان ارتش اسلام و امت مسلمان ، در مکه داخل میشود، قوماندانی که ریگستانها و کوهساران مکه زمانی باوی بصفت قومندان ارتش کفر و بت پرستی آشنا بودند در یک لحظه خاطرات کودکی با همه احلام شیرین کود - کانه اش و خاطرات جوانی ، آرزوهای زود گذرش از نظر خالد میگذرد . . .

بعد از آن روزهای دور و درازی از عمرعزیزش را بیاد می آوردکه در پای بتهای بی ارزش و عاجز و ناتوان ضایع نموده بود . . . ولی قبل از آنکه انگشت ندامت را بدندان بگزد پرتوان شان وشوکت و عظمت و جلال که نصیب بندگان راستین الهی شده و خالد نیز افتخار همسنگری ایشان را دارا بود، در خاطره اش ره می یابد وهمه آن خاطرات حسرت آور گذشته را از خیالش نابود میکند . . .

آری ! شان و شوکت نوری که از مدینه برای شگافتن اعماق تاریکیها وسیاسیهای و برانگر و تباه‌کن به مکه تابیده بود . . .

عظمت و شوکت مسلمانان مستضعفی که اندام آثار شکنجه‌های طاقت فرسا و تعذیب‌های وحشیانه ، در بدن‌های شان مشاهده میگردید . . . (درس ۶۳)

د اسلامي انقلاب سور کفني شهيدان

برادر شهید قاضی غلام محمد (مجددی)

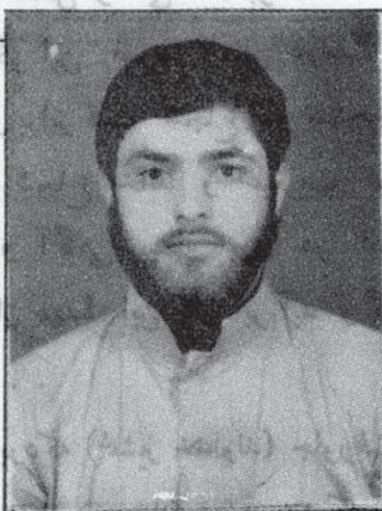
روزها میگذرد و حوادث درطی توالی ایام، داغها ولکه‌های برجبین تاریخ قطور بشری میگذارند. لکه‌های زشت و زیبا، داغهای ننگین و مطهر هردو را:

در کشور خونین کفنان، همهٔ این لکه‌ها، برنگ سرخ و بخون پاک شهدا نقش میگردد. لکه‌های کثیف برجبین سفاکان دستگاه‌های حاکم، و نشانه‌های نیک نامی، برجبین مستضعفان بیدفاع و مظلوم و بعین ترتیب در پیشانی تاریخ!

افغانستان عزیز که امروز به اوقیانوسی از خون مبدل گردیده، ملیونها لکهٔ چرکین را به سیمای منکسف اربابان و مدعیان «صلح» و «امنیت» و طرفداران دروغین «طبقه کارگر» و بر صحیفهٔ اعمال مدافعان کاذب «حقوق بشر» طبع و تا په نموده است اما هر چه باشد این فجایع و خونریزی‌ها - با آنکه بر قطر دوسیه و کثافتکاریهای مجرمان قانون جنگل وکمونیزم می افزاید - بر ماستمدیده‌ها برهمهٔ جفاکشان مکتب توحید نیز بی اثر و خالی از خیر نیست. خیر دو جهانی، آزادی و نجات اخروی و نپذیرفتن ننگ ذلت و بردگی:

و درافرجام وصول به مرام و حصول آرزوی پاک «آزادی».

آری! ریزش خون‌های شهدا، با جوشش خاص خود برشکو همندی انقلاب ما می افزاید و برات آزادگی ما نرا مسجل می سازد.



قاضی غلام محمد «مجددی»

از جمله آن راد مرد انیکه بخونش «میثاق» بندگی پرورد گار و عدم پذیرش بنده‌ای بندگی آور و دامگذاران طاغوت منش عصر را نوشت، شهید جوان و برادر ارجمند ما غلام محمد «مجددی» بود.

او در سال ۱۳۳۳ در خانوادهٔ شخص متدینی در دهکدهٔ زیبای «قلعه گنبد» ولسوالی جرم بدخشان متولد گردید. پدرش او را در سنهٔ ۱۳۴۰ به مکتب گذاشت و در سال ۱۳۵۱ ازصنف ۱۲ لیسه (غیاثی) علیه الرحمه، فراغت حاصل کرد. در سال ۱۳۵۲ غلام محمد جوان شامل پوهنځی حقوق وعلوم سیاسی شد و در تمام ـ تظاهرات و مبارزات خیابانی علیه اجیران گوش به فرمان روسی، شرکت و نقش فعالی را بازی نموده دوران پوهنتون را بانشاط زاید الوصف و با جهد پایان ناپذیر در سال ۱۳۵۶ در رشته قضائی پوهنځی حقوق به پایان رسانید. او در بهار سال ۱۳۵۷ پس از سپری نمودن دورهٔ احتیاط در کدر قضائی وزارت عدلیه ثبت نام کرد. درین جریان نوکران زر خرید روس بر تخت و تاج داؤد شاه جلاد مسلط گردیدند. عرصهٔ حیات بر قاضی جوان تنگتر از دوره اختناق داؤد شاه شد.

بعد از تحمل مشکلات طاقت فرسا ازکدر قضا فارغ و پس از چندی غرض پیوستن به صفوف برادران همسنگرش به ایران مهاجرت کرد و بعداً باتشنگی خاصی خود را به مرکز فرماندهی جمعیت اسلامی افغانستان رساند. روحیهٔ سرشار از عشق و ایمانش آرام نمیگرفت و شاهین بلند پروازآرزوهایش زندگی بدون تپش را چون حیات در قفس می انگاشت.

اوبرای اولین بارپیشنهاد تأسیس نمایندگی جمعیت را در چترال، در ارتباط به مراکز انقلابی مناطق، به معیت چند تن برادرانش، پیشکش جمعیت نمود و او بحیث نمایندهٔ جمعیت درچترال و سپس در نورستان. توظیف شد. علاقه، صداقت و ایمان راسخ او روح بلند رزم را در نهاد برادران قهرمان نورستانی اش شعله ورترساخت.

التهابات درونی او از همان اولین روزهای اوجگیری انقلاب مسلحانه کشور، روشنگر عشق آتشینش به شهادت بود. او در موقع حرکت اولین گروپ چریکی از مرکز جمعیت به بدخشان، در نورستان بود. به مجرد ورود به مرکز جمعیت آرام نگرفت و با چار تن برادرانش بابیتابی زیاد خود را به صفوف فاتح و پیروزمند مجاهدین در «موچ» و در دومین حملهٔ مجاهدین به ولسوالی جرم رساند.

قاضی جوان پس از مرحلهٔ شکست و عقب نشینی تامه مجاهدین در برج اسد ۱۳۵۸ از جمله همان بیست و هفت نفر «سابقین اولین» است که در سنگر جانفرسای زندگی علیه حملات وحشت بار روس‌ها و عوامل داخلی شان در «دهن آب خستک» و قریه «فرغامرو» مقاومت‌های عجیبی نموده اند.

او مدتی بحیث قوماندان عمومی جبهه، ایفای وظیفه نمود و بعد از آنکه حملات تعرضی مجاهدین در اول برج عقرب ۱۳۵۸ بالای ولسوالی جرم و علاقه داری بهارک آغاز شد، به صف قوماندان کندک‌مسلح ولسوالی جرم تحت قوماندهٔ جکتورن‌گلداد خان‌به بهارک رفت و به پیروزی بی سابقه ئی نایل گردیدند.

غلام محمد همیشه بحیث یک رکن اساسی جبهه اسلامی، رول مهمی را بصفت یک مسلمان روشن‌فکر و متعهد ایفا نموده است. از تعصبات فکری وظنی برخی جوانک‌ها و روشن فکر نماها خیلی خود را بدورنگه میداشت و تنگ نظری و دگمیت را اثر و محصول تلاش‌های استعمار می انگاشت.

جرم و بهارک تا تاریخ ۱۳۵۸/۸/۸ فتح گردید. تنظیمات اداری ترتیب شد و قوای فاتح مجاهدین ـ جمعاً در بهارک اجتماع نمودند تا اخرین سنگر رژیم در فیض آباد را درهم بکوبند. همه

مردم باجوش و خروش - بیحدی ناظر و تماشاچی سلاح‌ها ، توپ‌ها و تانک‌های تازه بر دست آمده مجاهدین اند ، فیصلهٔ امارت جبهه بر آن شد که قوا، قبل از رسیدن به منطقهٔ یفتل‌ها بند و بخش تقسیم و یک گروپ کار آزموده و غیور به کوه «جلغر» موظف شوند . مجاهدین همه در شوق بهم بودن و یکجا به فیض آباد رفتن و از مشاهدهٔ دبدبهٔ بی نظیر تسلیماتی جدید محروم نگردیدن بودند و کمتر کسی حاضر میگردید که بدنبال قاضی غلام محمد و به استقبال پیک اجل در سنگرگاه «جلغر» عمده ترین پایگاه دشمن در فیض آباد ، مرکز بدخشان برود . بیست و پنج عقرب غلام محمد جوان به همراهی کندک مسلح‌اش به «جلغر» رفت . روزهای معدودی گذشت ، واحدهای نظامی مجاهد به سنگرگاههای تعین شده مستقر شدند ، شفر حمله توزیع شد، اولین مرمی از دهانه توپهفتاد و شش کوهی مربوط مجاهدین جانب سنگر دشمن شلیک گردید . فریاد الله اکبر مجاهدین از شش جهت فیض آباد را در محاصره گرفت ، ملیون‌ها مرمی به فضا پرتاپ و ردوبدل شد . توپ‌ها ، هاوان‌ها و تانک‌های طرفین گرم فعالیت و نبرد شدند . نیروهای مبارز در تمام حوزه‌های تعیین شده به موفقیت‌های شایانی نایل آمدند . غلام محمد جوان در پیشاپیش مجاهدین سربکف ، برسنگر «جلغر» مستحکم ترین دژپولادی دشمن ، موفق شد . ساعات آخری شب که مجاهدین مصروف جمع آوری غنایم و دستگیری بقایای عساکر شکست خورده بودند ، ناگهان مرمی آتشینی بجانب غلام محمد می آید و او را در حال فتح و نصرت و غلبه به پیشگاه کبریائی «الله» می برد . اکنون دیگر غلام محمدی درمیان نیست که به مجاهدین پیروزمندش قوماندہ دهد . ماتم و الم همه گیرشد قلوب داغدیده ... ن میگرید و آرزوها به سنگ یأس متصادم میگردد.

همگی مأیوس و غمگین فقط جسد خونین شهید جوان و قوماندان باشهامت خود را برمیدارند و به قرارگاه قبلی می آورند .

شهادت غلام محمد جوان ، فتح باب مرگ و شهادت مجاهدین پیشتاز وصف اول جبهه بود .

شش روز پس ازین سانحهٔ المناک شش تن مجاهدین غیور دیگر بشمول ځارنوال شمس الله خان شهید میگردند . و درست ۹ روز بعد در حمله فیصله کن مجاهدین، حبیب الله برادر همراز و همسنگر غلام محمد و قوماندان دیگر آن جبهه قبای گلگون شهادت برتن می‌کند و بشهادت می رسد. و باشهادت این آخرین جوان نیروهای متعرض مجاهدین دچار شکشت روحیه ، میشوند و سنگرهای خود را ترک میگویند ، تا اینکه بار دیگر بعد از گذشت یکماه در سوگ این قهرمان جبهات مجدداً تنظیم و غرض انتقام و به پاسداری از خون شهیدان همرزم وهمسنگر شان رهسپار فیض آباد مرکز بدخشان میگردند . و به‌کفار روسی و جواسیس خود فروخته و فرومایه داخلی اش نشان میدهند و اعلام میدارند که اگر دهها جوان نازنین ما را بخاک و خون نشاندید . از هر قطره خون ایشان ، صدها جوان مبارز و دیگر لاله سان برپا می‌خیزند و سرانجام هم این خزانستان زندگی را به بهارستان صلح و آرامش مبدل خواهند ساخت و شاهد آزادی و آزادگی را به آغوش خواهیم کشید و همهٔ باطل پرستان را بر زباله‌های نیستی دفن خواهند کرد :

شاد و گرامی باد روان پاک این شهید
و همه شهد ای بخون خفتهٔ راه الله

آرزوقل شهید :

آرزوقل مرد محاسن سفید فرزند نیاز محمد از قریه سوخته چنار سیغان ولایت بامیان می باشد . این پیر مرد (۹۰) ساله همراه با چهارتن از اعضای خانواد ها اش ، در اثر بمبارد مان بی رحمانهٔ روس های متجاوز به شهادت رسیدند .

انا لله وانا الیه راجعون

روحشان شاد و یادشان گرامی باد !



عبدالخلیل شیخ شهیدی از سر زمین مؤمن پرور بامیان :

عبدالخلیل شیخ ولد جمال الدین شیخ مشهور به قوم شیخان قریه ده ایمان ولسوالی سیغان در سال ۱۳۲۹ دردامان یک خانواده متدین ودین پرور دیده بجهان گشود وبا اغاز انقلاب اسلامی دربامیان . این برادر مجاهد برای دفاع از دین وعقیده اش کمر همت بربست و



در برابر تهاجم بی شرمانه و بی رحمانه چوچه خرس های روسی یعنی ارتش سرخ بمقابله پرداخت و با استقامت و پایداری کم نظیری قهرمانانه رزمید و پیکار کرد . و بالاخره در یک نبرد خونین باکفار روسی و داخلی در اثر اصابت گلولهٔ تانک بدرجه عظمای شهادت نائل امد و بجوار رحمت ایزدی پیوست .

انالله و انا الیه راجعون

روحش شاد ویادش گرامی باد !

******

بدلی شهید شو :

بدلی د عبدالصمد خان زوی ، دلغمان ولایت دعلینگار ولسوالی د سنگو د سیمی دمندزایو دکلی اوسیدونکی او د شیخ محمدحسن لیسی دیولسم ټولگی زده کړی ؤ کوم وخت چی دسره استعمار ، لښکر وپه افغانستان کی دخپل گوډاگی حکومت لپاره یرغل وکړ ډوموړی هم د خپل دینی او ایمانی مسئولیت اود وطن دوستی د حسن له مخی په وسله واله مبارزه لاس پوری کړ اوپه



پوره ایمانداری ئی خپله دنده پرمخ بیوله بالاخره د سزو لښکرو د هغه یرغل په نتیجه کی چی په ۲۸ . ۱ . ۵۹ نیټیه ئي دسنگر په سیمه وکړه بدلی هم په ۲۲ کلنی کی په شهادت و رسیده .

انالله وا انا الیه راجعون

****

شهید گل محمد :

مرحوم گل محمد دخواص خان ځوی دننگرهار دولایت دبهسود د علاقه داری او سیدونکی چی د افغانستان د اسلامی جمعیت یوفداکار او سرتیر مجاهدو . په ډیرو سنگرو نوکښنې دیرغلگرو روسانو سره ، جنگیدلی دی .

شهید گل محمد دپکتیا دتانی سره نژدی دکمونستانو له خواپه یوه



جگړه کي پس له دی چی ډیر ملحدان ئی مردار کړل پخپله هم په شهادت ورسید .

«اناالله وانا الیه را جعون»

شهید ، پهلوان خان آقا

خان آقا فرزند خان جان باشندهٔ کوره تکاب ، در زد و خوردی باقوای ملحد و متجاوز روس بتاریخ ۱۳۵۹-۵-۲۵ به سن ۲۷ سالگی بشهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

شهید حاتم کوچی

حاتم کوچی باشنده دره بچه غان ولسوالی نجراب از طرف مزدوران روسی بتاریخ ۱۳۵۹-۲-۲۲ بسن ۳۶ سالگی بشهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

د اسلامي انقلاب سور کفني شهیدان

لاجورد مشهور به متین

لاجورد فرزند محمد اشرف در سال ۱۳۳۹ هـ ش در قریه حیدر خیل افغانیه نجراب، در دایان یک خانوادهٔ متدین و خدا پرست چشم بدنیا گشود، در سال ۱۳۴۶ شامل متوسطه بچه غان ولسوالی نجراب گردید و از ذکاوت سرشاری برخوردار بود و از چهره های ممتاز و درخشان در محیط مکتب و مدرسه بود. بعد از فراغت از صنف نهم متوسطه، شامل تخنیک ثانوی کابل گردید ـ او هنوز در صنف دهم مشغول تحصیل و فرا گرفتن علم و دانش بود که مزدوران خود فروخته و غلامان قلاده بگردن روس ها، کودتا کردند. و سرنوشت ۱۶ ملیون مسلمان هموطنش را به بازیچه گرفتند.

این برادر مبارز همچون شمع در محیط مکتب پر تو افگنی می کرد و با افشای دسایس ننگین خود ـ فروخته ها و جواسیس استعمار، دست رد بر سینه باطل پرستان کوبید و لحظه ای هم از روشنگری و فعالیت و تبلیغ علیه سم پاشی های پیروان شیطان یعنی کمونیست های مزدور و اجیر، ساکت نه نشست. او خمود و جمود و دست زیرالاشه نشستن و با بی تفاوتی، به تماشای صحنه های ز جر دهنده و تکان دهنده، که ره آورد ننگین ایادی استعمار بود، پرداختن را گناه عظیم و جرم نا بخشودنی می دانست. فلهذا سراپای وجودش را و هستی اش را در راه مبارزه و در خدمت اسلام عزیز گذاشت و با تسلیم و انقیاد در برابر این دعوت پروردگار: "و قاتلوا ائمة الکفر"، همه توان و استعدادش را در جهت تخریب و برانداختن بنای اندیشه های کفر و شرک



و خنثی نمودن تبلیغات ز هرآگین کمونیست ها، بکار انداخت و مشت های گره کرده و کوبنده اش را به این طریق و با اعتراض های خشم اگین و تندش، بردهان یا وه سرایان کوبید، کمونیست های جنایت پیشه که یارای مقاومت در برابر شهامت این جوان مبارز را از خود سلب دیدند و دیگر چهره های کریه و کثیف شان در اثر روشنگری وی افشاء و نمایان شده بود و نمیتوانستند این بدسگالان فرومایه، بیش ازین محیط مکتب و محیط افکار و اذهان و اندیشه های متعلمین و طلاب را مسموم و آلوده بسازند، چاره را برای رهائی از این بن بست دران دیدند که این مانع را از سر راه خویش بردارند و این چراغ فروزان را خاموش سازند و محیط مکتب و عرفان را بتاریکی بکشند و در تاریکی و ظلمت، هر جنایتی را که دلشان خواست انجام دهند و مرتکب شوند.

عاقبت جلادان و فرومایه گان از خدا بی خبر، بسراغش رفتند و او را باز داشت کردند و از محیط مکتب به سلول های تاریک و وحشتناک زندان این کشتار گاه هزاران فرزند برومند و قهرمان راه آزادی و آزادگی، افگندند، بـه تعذیـب شکنجه اش دست یازیدند و توام با شکنجه و تعذیب تحت تحقیق و باز پرس قرارش دادند و برایش دوسیه و پرونده درست کردند، در جریان تحقیق توام با شکنجه و ازار نتوانستند، آن حرف ها و خواسته های مذموم شان را بر این جوان مبارز و باثبات بقبولانند و او را محکوم سازند او همه عذاب، و آلام و درد ها را تحمل کرد و پذیرفت، ولی برای یک لحظه و یک ثانیه حاضر نشد به سوالات و پرسش های کافران پاسخ مثبت، و دلخواه بگوید

و حتی ارمان شنیدن یک اخ را هم بر دل این پلیدان باقی گذارد .

دو ماه را به این شکل در زندان گذارند . بعد از دو ماه ازا دشد بار دیگر بتاریخ ۳-۵-۱۳۵۷ از طرف ـ مزدوران روسی دستگیر و روانه زندان گردید الی تاریخ ۱۴-۶-۱۳۵۸ در زندان وحشتناک پلچرخی باقی ماند و درین تاریخ طی حادثه ایکه در زندان روی داده بود از موقع استفاده نموده و توانست از زندان فرار کند ـ بتاریخ ۲-۳-۱۳۵۹ هجرت کرد و به مرکزجمیعت رفت و با برادران همرزم و مجاهدش یکجا شد و بتاریخ ۷-۲- میزان ۱۳۵۹ دوباره به وطن برگشت و در جبهه نجراب علیه کفار مشغول جهاد مسلحانه گردید و بارشاد و شهامت و شجاعت کم نظیر در حملات و عملیات چریکی علیه روس ها شرکت می کرد و بارها مقاومت کفار را در هم شکسته وعده ای بیشماری از ایادی شیطان را به دوزخ فرستاده به کیفر اعمال کثیف و ننگین شان رسانید .

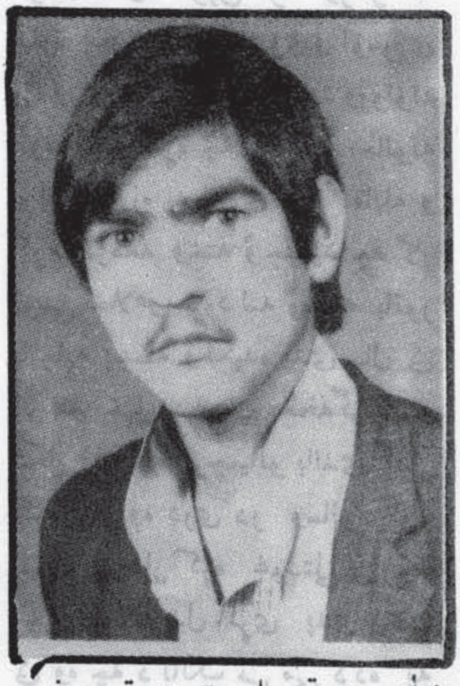
این برادر مبارز، به سن ۲۰ سالگی ، بتاریخ ۷-۱۱-۱۳۵۹ از طرف خود فروخته ها و عناصرمغرض و مفسد ، با قساوت و بی رحمی به شهادت رسید .

انا لله و انا الیه راجعون

روحش شاد و یادش زنده و گرامی باد !

د شهید عبدالظاهر لنده پیژند نه :

د افغانستان د انقلاب شپی اوورځی تیریږی اوهره شیبه د اسلامی انقلاب سیلاب لکه دسیند د څپو په شان هیردونکی اوازونه دهری خوانه اوریدل کیده امادا آوازونه دغلیمانوپه مغزوکی هیرونکی وه او دوطن د مسلمانانو په ماغزوکی لکه دمباؤن بادپه خیرد



وطن دوستی او حق پرستی جذبی زیاته ولی «هر مسلمان افغان ځوان نر اوښځی پدی زیار او هڅه کی وه چه وخت ورته میسرشی اود دی اسلامی انقلاب په پلوشوکی چه د روسانو اود بشریت د ښمنانو سره ځلیږی توره په لاس واخلی اوخپل زړه ورتوب ثابت کړی پدی حساسه موقع کی یو مسلمان او بادرده انسان چه منځوی ونه‌ئی در لوده اود دستر گونه ئی هره وخت د جذبی اوښکی بهیږی اوهر کله به ئی د خپلو شونډو وپه منځ کی گنگسه کوله :

که دروسانوسره سم شم
یا به مرم یا به د اسلام توره
جهان ته ښکا روم
که زماپه توره سرقربان شی
خپل داوښکونه انقلاب تازه کومه

د اځوان چه عبدالظاهر نومیده په (۱۳۳٦) کال دننگرها رپه د ولایت دکوزکنړ په ولسوالی د شگی د کلی په یوه مذهبی کورنی کښنی زیزیدلی دی د پلارنوم ئی (د وا جان) دی) دی نومړی ځوان د عالی اخلاقو او پرهیزگاری خاوند ؤ له کوچنیوالی څخه ئی دینی اساساتوته پاملرنه اوټول دینی فرائضی په ډیره مینه سرته رسول د کلی په خلکو او خپلوانوکی په (پاچا خان) مشهورو» دلوړ شهامت خاوند پاچا په کال (۱۳٤۲) کښنی دښوی د سید جمال الدین «افغان» لیسی په لمړی ټولگی کی شامل شود عسکری مسلک سره ئی زیاته مینه درلو دلوله کبله کله چه په کال(۱۳۵۰)کی د نومړی لیسی په اتم ټولگی کی په زړه کړه بوخت ؤ د کابل د حربی ښوونځی په اومه ټولگی کی شامل شو د خپل زده کړی په دوران کی د خپلو مسلمانو وروڼوسره خاصه مینه در لوده په (۱۳۵٦) کال کی د حربی ښوانځی څخه فارغ او دلومړی کال د حربی پوهنتون د استحکام په پوهنتون کی ئی لا د وه میاشتی تیری نوی چه د کفرا و کمونیزم توره تیار او غم لړلی وریځ په افغانستان کی خوره شوه او د شهید توجه ئی د هجرت او جهاد په لور واړ وله .

کله چه ئی لمړی تعلیمی کال ختم او د وهم ټولگی ته بریالی شو د ژمی در رخصتی د آیر ولو په منظورکورته را ستون شو او د دی لپاره چه په دی توره دوره کی ورته بی تفاوتی لوی ننگ ښکاره کیده هماغه ؤ چه د (۱۳۵۷) کال

داسلامي انقلاب سور کفني شهيدان

د حوت په میاشتی پداسی حال کی چه کورنی همیشه دبی دینه خلقیانوتر څارنی لاندی وه د خپلی ټول فامیل کورنی سره ئی پاکستان ته هجرت وکړه» کله چه په پاکستان کی ئی خپل کور ځای په ځای کړه د خپل هیواد د ازدی په خاطرئی د خپلو نور و مجاهد ورونوپه څیرپه عملی جهاد لاس پوری کړ او د سر ښبانی محاذ ته ولاړه او په پوره ایمانداری او میړانه سره ئی د جهاد مقدس فریضه خپله تګ لاره وګر ځوله - د زیار ویست چه ټول عمر به په محاذ کی تیرکړی څکه پداسی حالکښی چه د افغانستان مسلمان ملت هرګړی د روس د زهر زهر جن ښه لا ندی په ویڼو کی لمبیږی قرار کیناستل دبرستنی سرګ ورته شرم او جرم ښکاریده د سرکند د جګړی نه و روسته چه څو میاشتی ئی هلته تیرکړی د لنډی مودی لپاره د لغمان ولایت سره رودته لاړه او د جهاد څوورځی او شپی ئی هلته خپل دلغمان میړ نو ورونو سره تیری کړی دورستی ځل لپاره (۱۳۵۹) کال د دلوی میاشتی په لمړی ورځوکی د بهسودو د جبهی سره یوځای شود څشیو عملیاتو و روسته د چهار شنبی په ورځ د دلوی د میاشتی (۲۲) نیټه په داسی حال کی چه مجاهدین د ټولو خوا وځخه د روس د توپ

اوټانک اود کورنی ءزد ورانو له پلوه سخت محاصره شوی و نوموړی زړه ور مجاهد خپلونورو مجاهد ورونوته قومانده ورکړه چه تاسود ځانونه و باسی اوزه به لدوی سره مقابله و کړم ترهغه وخته و جنګید چه کار توسی خلاص شود لته وه چه باتور پا چاپه ښبسه و لګیده پدی حال کی ئی هم خپل د جیب څخه ګرنیت و شکل او په پرچیانو باندی ګذار کړه بیاد وه دری در وسانو ګوډ ګیان مردار کړه غوښتلی ئی چه خپل سنګر بدل کړی پدی وخت کی وه چه د ټانګ مرمی د ده په سینه و لګده اود شهادت لوړ مقام ئی نصیب شو.

❁❁❁❁❁❁❁❁

شهید راهحق عزیزالله ولد محمد علم ساکن قریه والدین ولسوالی بګرام

درد او حسرتاکه ده ها هزار جوان نازنین و فرزانهٔ ما و هزاران اطفال معصوم وبی گناه ما ، بدست ناپاکترین وسفاک ترین غارتگران عصر یعنی روس های کثیف ، جان خود را از دست دادند و چنان ضایعه ای نصیب ملت افغانستان گردید که به هیچ وجه حتی باکشتن تمام روس‌ها و به اتش‌کشیدن‌مسکو، جبیره نخواهد شد "ولی زندگی هرچه باشد گدرانست و نا پایدارو سعادت ازان شیر مردانی که در راه خدا می جبنگند و بیاد او جان می سپارند .



شهیدی که تصویرش را ملاحظه می فرمائید یکی ازان قربانیان راه حق وا زادی است که با دست کثیف روس ها و مزدوران فرومایه اش به شهادت رسید و بجوار رحمت ایزدی پیوست : اناالله و اناالیه راجعون
روحتان شاد و یاد تان گرامی باد
ای شهیدان بخون خفته راه حق !

قاری عبدالواسع شهید

قاری عبدالواسع ولد مولوی محمد ابراهیم در قریهٔ جلدراق علاقه داری کلفگان ولایت تخار دیده بجهان گشود ـ قرآن عظیم الشان را در دارالحفاظ قندز فراگرفت و حفظ نمود . او پس از حفظ قرآن کریم و آموختن برخی از علوم مروجهٔ دینی ، به کلفگان بازگشت و به امور بازرگانی پرداخت وازین راه مخارج روزگارش را تأمین مینمود .

برادر مبارزش ، مولوی عبدالباری که یکتن از پیشاهنگان مبارزات اسلامی در پو هنتون کابل بود ، قاری عبدالواسع را متوجه مسئولیت های اصیل انسانی اش ساخته و برای گام برداشتن در جهت یک مبارزۀ اسلامی و اصولی تشویق و



رهنمائی اش مینمود واوهم تحت این رهنمائی ها و هدایات ، عملی مینمود و مبارزه می کرد . زمانی که ترهکی ـ امین ، این دست پروردگان کثیف استعمار روس وریزه خواران ، خوان دستگاه جاسوسی ـ کی ـ جی ـ بی ـ فاجعۀ ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ را بوجود آوردند . موصوف دوشادوش صد ها و هزاران مردان رز مجوی تخار ، علیه ظلم و تجاوز و علیه روس های اشغالگر و کمونیست های خود فروخته و جاسوس دست به پیکار مسلحانه زد و در جبهات مختلف شرکت ورزید و رشادت های کم نظیری از خود نشان داد . او همانند صد ها مجاهد دلیر و مسلمان میهنش ، جان برکف و نعره پرشور الله اکبر بر لب و شوق شهادت بر سربند قاع از ـ سنگر حق شتافت و بالا خره هما نطوری که آرزوی همیشگی اش بود دریک نبرد خونین که بین مجاهدین راه اسلام و کفار روسی و خود فروخته ها و جواسیس استعمار بوقوع پیوست در بهار سال ۱۳۵۹ جام شهادت نوشید و بجوار رحمت یزدان پاک پیوست و شهید شد (انالله وانا الیه راجعون).

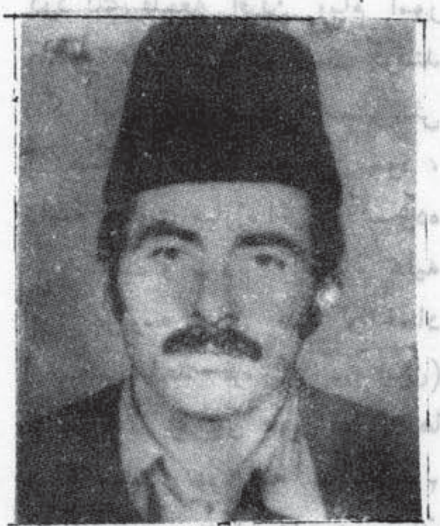
روحش شاد و یادش گرامی باد !

استاد عبدالقیوم خان (صابر)

شهید شد

مرحوم عبدالقیوم خان ولد عبدالمحمد خان در سال ۱۳۳۰ در قریۀ بابا خیل ولسوالی تگاب پابه عرصۀ وجود گذاشت . در سال ۱۳۴۳ از صنف ششم مکتب ابتدائیه لاله سای فارغ گردید و در سال ۱۳۴۶ به متوسطۀ غازی محمد عثمان خان شامل و در سال ۱۳۴۶ با اخذ نمرات عالی بدرجه «۱» ازان متوسطه سند فراغت بدست آورد . در سال ۱۳۴۷ شامل لیسه رحمن بابای کابل گردید و در سال ۱۳۴۹ از لیسه مذکور فارغ التحصیل شد و بعد در سال ۱۳۵۰ بدارالمعلمین کابل رفت و برای مدت یکسال تحصیلات اختصاصی خویش را در رشته کیمیا بپایان رساند ضمناً به اصول تدریس و قواعد آموزشی و فنون تربیتی آشنائی و دسترسی پیدا کرد در سال ۱۳۵۱ از دارالمعلمین فارغ وبحیث معلم و آموزگار ، به لیسه غازی محمد عثمان خان تگاب مقررگردید .

مرحوم عبدالقیوم خان جوانی بود دارای استعداد سرشار ور وحیه عالی مبارزه و اخلاق اسلامی . از همان لحظات نخستین که جوانان بادرد و بادرک مسلمان افغانستان ، در ساحه معارف ، توجه شان آغاز وادامه پیگری مبارزه اسلامی معطوف گردید ، موصوف نیز مانند سایر برادران مسلمان و مبارزش در جریان تعلیم و تحصیل در محیط ـ مکتب



و مدرسه و در محیط خانواده و در میان مردم منطقه اش ، باحرارت و اخلاص در راه روشنگری و تبلیغات اسلامی و در جهت آگاهی- بخشیدن بمردم راجع به خطراتی که از ناحیه تلاش های تخریبی و تبلیغات و فعالیتهای زهرآگین و خانمانسوز استعمار گران خصوصاً روس ها و کمونیست ها بصورت ملموس و محسوس در جریان بود ، گام های متین و استوار نهاد و صمیمانه در جهت ایفای این مسئولیت بزرگ با پیگیری وجدیت تلاش نمود و کارکرد . چه در زمان متعلم بودنش و چه در زمان معلم بودنش ، در همه وقت لحظه ای از مبارزه بازنه ایستاد و دقیقه ای از زحمت و تلاش در راه اسلام فروگذار و سهل انکاری ننمود .

در سال ۱۳۵۷ زمانی که غلامان گوش بفرمان استعمار روس

داسلامي انقلاب سورکفني شهيدان

باهمدستی و مداخله مستقیم دستگاه جاسوسی (کی - جی - بی) توسط یک کود تای فاجعه آفرین زمام امور کشور عزیز ما را در دست گرفتند دیگر این جوان مبارز ، مسئولیتش را سنگین تر - احساس نمود ، دامنهٔ فعالیت مبارزه اش را گسترده تر ساخت و مردم رابجهاد علیه این جرثومه های فتنه و فساد (دستگاه ملحد تره کی - امین) فراخواند . براساس همین فعالیت ها و تلاشهایش بود که بتاریخ ۲۲ سنبله ۱۳۵۷ بایک عده همرزمان و برادران مجاهدش ، توسطجواسیس استعمار باز داشت گردید و زندانی شد شکنجه و آزار و تعذیب های حیوانی جلادان دستگاه ، و فشار های متنوع جسمی و روحی دست پروردگان کثیف استعمار روس ، تاثیری بر موقف - محکم و عزم استوار این جوان مبارز وارد نکرد و با مقاومت صبرواستقامت خویش درین سنگر نیز مشتهای منطق کوبنده اش را بردهان کافران کوبید و برکافران چیره شد .

بتاریخ ۲۲ میزان ۱۳۵۷ از زندان دهمزنگ آزاد گردید و در سال ۱۳۵۷ در جبهه پنجشیر اشتراک ورزید و بر علیه کفر روسی بجهاد مسلحانه اقدم نمود . برادر این جوان مبارز و مجاهد که قیام الدین نام داشت و مامور شفاخانه قوای مرکز بود نظر به هدایت ولزوم دید عبدالقیوم در شفاخانه باقی ماند و در همان جا فعالیت می نمود که در اثر فعالیت هایش دستگیر و بشهادت رسید و درآنوقت مرحوم عبدالقیوم در جبهه پنجشیر بود .

بعد از مدتی علاقه داری الله از طرف مجاهین آزادگردید عبدالقیوم از جبههٔ پنجسیر به علاقه داری الله سای امد و تا ماه قوس سال ۱۳۵۷ در همین جبهه مشغول جهاد بود موصوف بعد از سپری نمودن مدت زیادی در جبهات ، به پشاور هجوت نمود و نظر بصداقت و اهلیتی که دروی بملاحظه می رسید به یکی از وظایف مهم درکمیته مالی جمعیت اسلامی افغانستان توظیف گردیدومدتی هم این مسئولیت عمده اش را با صداقت و ایمانداری ایفا نمود . در ماه جوزای ۱۳۵۹ دوباره به جبهه بازگشت و روانه ولسوالی تگاب گردید و همراه مجاهدین جالباز منطقه بالای قوای کفارکه در تگاب مستقر شده بودند حملات کوبنده را اغاز و دشمن در اثر ضربات کوبنده مجاهدین بعد از تحمل و دیدن خسارات مالی و تلفات جانی زیاد ، مجبور به فرار گردیدند و ولسوالی تگاب را از لوث وجود کفار و مزدوران استعمار پاک سازی کردند .

در ماه میزان ۱۳۵۹ بار دیگر قوای روسی و کمونیست های داخلی به ولسوالی حمله بردند - این برادر مبارز یعنی عبدالقیوم خان که قوماندانی و فرماند هی مجاهدین منطقه رابعهده داشت با شجاعت و رشادت و شهامت کم نظیری بمقاومتپرداخت و مجاهدین همسنگر و همر زمش را نیز به پایداری و استواری تشویق و هدایت میداد .

درین نبرد خونین روس ها تلفات و خسارات زیادی دیدند - درین جنگ و نبرد خونین که مدت سه روز را در برگرفت - مجاهدین تحت قوماندہ مرحوم عبدالقیوم خان ، بااستقامت و ثبا توراد مردی بمقابله با حملات دشمن پرداختند و در نتیجه (۳۰۰) تن از روس ها و کفار را بهلاکت رساندند ود و دستگاه تانک ود و عراده موترنفربر را منهدم ساختند . و خلاصه اینکه روس ها و کمونستها دیگر تاب مقاومت را از دست داده ، پابفرار گذاشتند ، مرحوم عبدالقیوم خان بصفت یک قوماندان دلیر و فدا کار - بارها بر مواضع مختلف دشمن حمله برده و کفار را بکیفر اعمال شومشان رسانده است و بالا خره در حمله اخیریکه بتاریخ ۳ جدی ۱۳۵۹ قوای متجاوز و اشغالگر روس در یک کیلومتری ولسوالی تگاب ، بالای قریه صدیق خیل نمودند مجاهدین تحت قوماندانی موصوف بجواب این حمله پرداخته

و تلفات جانی زیادی برقوای دشمن وارد آوردند ، عبدالقیوم این جوان مبارز و قوماندان دلیر و شجاع درین نبرد خونین مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و بشهادت رسید و سعادت ابدی نصیبش شد .

اناالله وانا الیه راجعون

جمعیت اسلامی افغانستان در حالیکه بروح پاک این شهید بخون خفته راه (الله) وقوماندان دلیر و فدا کار و جانباز و همه شهدای گلگون کفن بخون خفته افغانستان اتحاف دعا مینماید . به باز ماندگان ، هم سنگران و و همرزمان و مجاهدین جان برکف اسلام را تسلیت عرض مینماید و استواری ، ثبات و استقامت هیشگی شان را امید واراست .

شاد و گرامی باد روح این شهید عالی مقام و همه شهدای بخون خفتهٔ راه حق !

شهید نیک‌محمد

نیک محمد ولد باز محمد ۲۲ سال قبل در آغوش یک خانوادهٔ روستا و فقیر ، در دامان درهٔ زیبای بجه غان - دیده بجهان کشود و در دامان این خانواده پرورش یافت و بزرگ شد شخصی پر تلاش و پر کاربود و لحظه ای از عمر خویش را بی هوده ، صرف نمی نمود .

از همان لحظات نخستین بمیان آمدن رژیم سر سپرده و مزدور تره‌کی و امین - کمر همت بست و برای از هم گسستن زنجیر های بردگی و بندگی غیر خدا وارد عمل شد و به قیام و جهاد مسلحانه دست زد - در میدان کارزار و معرکه از خود رشادت و دلاوری زائد الوصفی نشان میداد و بی هراس بر دشمن حمله می کرد - باری این برادر مجاهد به پشاور هجرت نمود و در محیط مهاجرت با برادران مجاهد دیگرش معرفت و تماس حاصل کرد و در فنون مبارزهٔ بهتر، معلوماتی ، کسب نموده و دوباره ، عازم ننجراب گردید قوماندانی یک گروپ مجاهدین رزمنده ، بوی تفویض گردید .



او دوباره ، به سنگر رفت و شجاعانه و دلیرانه علیه کفار به نبرد پرداخت و دمار از روزگار کفار زور گو و کمونیست های از خدا بی خبر برآورد و بالاخره بتاریخ ۱۳۵۹-۱-۵ به سن ۲۲ سالگی ، از طرف عناصر فریب - خورده و نا آگاه و ماجرا جویان مکار و تزویر کار به شهادت رسید .

آری ! این برادر مجاهد ، آنطوریکه آرزویش بود شهید شد و بسعادت ابدی نائل گردید ولی روسیاهی و هلاکت ابدی ، نصیب آنانی گردید که اسیر دام شیطان شده و با بی رحمی و قساوت - غنچه زندگی این جوان را پر پر کردند - شکسته باد دستان کثیف جلادان فرومایه و از خدا بی خبر .

آری ! او شهید شد و جان عزیز خویش را در راه «الله» فدا کرد و سعادت جاودانی را نصیب گردید انا لله و انا الیه راجعون .

روحش شاد و یادش گرامی باد !

فیض محمد شهید :

فیض محمد باشنده قریه نو آباد از مربوطات فیض آباد بود از آغاز انقلاب و جهاد مسلحانه



مسلمانان افغانستان خصوصا بد- خشان ، کمر همت بر بست و سلاح برداشت و جنگ علیه کفر و کمونیزم آغاز کرد و منحیث یک سرباز فداکار اسلام جان عزیزش را در راه اسلام عزیز تر از جانش ایثار نمود و سر انجام دریک نبرد شدید و خونین با قوای متجاوز و اشغالگر روس ، در ماه عقرب ۱۳۵۸ به سن ۲۷ سالگی جام شهادت بر سر کشید و شهید شد

(انا لله وانا الیه راجعون)

روحش شاد و یادش گرامی باد !

قانون جزا در اسلام

و کاملتر از سلف خود است ، بناء ایشان گمان میکنند شریعت اسلامی نیز ، در ردیف قوانین قدیم قراردارد و همان حکمی را که در مورد آن قوانین مینمایند ، در مورد شریعت اسلامی نیز روامیدارند دلیل می آورند که قانون اسلام زاده عصر حاضر نیست و از مزایای قوانین این عصر ، بی بهره است لذا صلاحیت تطبیق را دارانیست !

وجه خطاء در قیاس شریعت بقانون :

وجه خطای این طائفه در قیاس ظالمانه شان ، اینست که آنها قوانین وضعی ساخته دست بشر را باشریعت سعادت بخش اسلامی که از طرف خداوند برای بندگانش نازل شده است دریک پیمانه قرار میدهند ، غافل از اینکه با این عمل نا بخردانه ، آسمانرا با زمین و پروردگار انسان را با انسان قیاس نموده اند خطای دیگر در این قیاس اینست که ایشان شریعت و قانون را که با همدیگر طبیعتاً اختلافات جدی دارند ، برابر میسازند .

اینک با بیان نشئت و مراحلی که هریک از قانون و شریعت طی میکنند ، اختلاف این دو را و اضح میسازیم تا یقین حاصل شود که قیاس شریعت با قانون بی اساس و باطلست .

نشأت قانون :

قانون وضعی ، درمیان اجتماعات بشری باقواعد و اصول محدود و اندک نشاءت میکند و تنظیم امور آنرا بعهده میگیرد ، و زمانی هم که اجتماعات مذکور تطورات و پیشرفتهائی را حائز میشود ، قانون وضعی نیز پابپای آن تغییر می یابد و قواعد آن افزونتر و موادش بهتر میگردد و بهر اندازه ای که احتیاجات کتله های بشری زیاد و متنوع گردد و بهر پیمانه ای که انسانها در ساحات فکر ، دانش و رسم و رواجها و آداب اجتماعی پیشرفت کنند ، قانون وضعی نیز گسترده تر میگردد و تغییراتی ، در آن آورده میشود . از این رومیتوان گفت قانون وضعی ، چون نوزادیست که در آغاز پیدائش ، ناتوان و کوچک میباشد و بمرور زمان نمو میکند بزرگ میشود و طوریکه قبلاً نیز گفتیم ، سرعت یا کندی رشد و نموی قانون وضعی ، وابسته به سرعت یا کندی پیشرفت ها و تطورات اجتماعات بشری میباشد . پس سازنده قانون وضعی همانا اجتماعات بشریست که انسانها مطابق ، با احتیاجات و شرایط زندگی خود آن را میسازند و نمویا عدم نموی جوامع انسانی مستقیماً بالای آن تاثیر دارد . دانشمندان و متخصصین قوانین وضعی حینیکه از نشاءت ابتدائی آن (قوانین وضعی) سخن بمیان می

آرند ، میگویند : قوانین وضعی ، تکوین و تکامل خویش را با تکوین خانواده و قبیله ، شروع کرده است ، و در مراحل ابتدائی ، کامه رئیس خانواده، یعنی قانون حاکم بر خانواده و رئیس قبیله بمعنی قانون حاکم بر قبیله بوده است و بهمین ترتیب با تطور و نموی جامعه ، قانون نیز تطور و نمو کرده است تا آنکه دولت بوجود آمده است .

ایشان می افزایند : عادات ورسم و رواجهای هر قبیله با قبیلهٔ دیگر و هر خانواده با خانوادهٔ دیگر تفاوت داشته و در امور خیلی اندک باهم مشابه بوده است ولی زمانیکه دولت بمیان آمدعادات و تقالید مختلف ، قبایل و خانواده ها را باهم یکجا نموده و ازآن قانونی ساخت که همه افراد و خانواده ها و قبایل شاملی ، در دولت ازان اطاعت نمایند . اما قانون هر دولت غالباً با قوانین دولتهای دیگر فرقهای فاحش داشت واین وضع تا اواخر قرن(۱۸) که مرحله جدید تطور قانونی در پرتو نظریات فلسفی و علمی و اجتماعی بروز کرد ، ادامه داشت . اما از آغاز مرحله جدید ، تا اکنون ، قانون پیشرفتهای عظیمی نمود و نظریات و آرائی را در بسر گرفت که قبلاً دارا نبوده ، و اساس این نظریات جدید را عدالت ! مساوات ! رحمت ! و انسانیت ! تشکیل میدهد . شیوع این نظریات در جهان باعث توحید قسمت اعظم قواعد قانونی در بسیاری از دولت های جهان‌گردید ، ولی با آنهم هر دولت دارای قانون مختص بخود میباشد که در بسیاری از موارد از قوانین دولت های دیگر فرق دارد .

از این بحث چنین نتیجه گرفته میشود که : قانون وضعی در ابتدای بمیان آمدنش تفاوت زیادی با حالت امروزی خود داشته و برای رسیدن بشکل فعلیش مراحل متعددی را پیموده است ،

نشات شریعت :

شریعت اسلامی ، مراحلی را که قانون پشت سرگذاشته ، طی نکرده است زیرا شریعت مجموعه قواعد محدود و نا چیزی نیست که بتدریج زیاد شده باشد و نه مبادی متفرقه است که بمرور زمان جمع شده باشد و نه آرا و نظریات ابتدائی است که در مراحل بعدی تطور و نمو کرده و تهذیب و تنقیح شده باشد و نه این شریعت نوزادی است که همزمان با امت اسلامی بدنیا آمده و با نمو و تطور آن ، نمو و تطور کرده باشد ، بلکه این قانون الهی در حالیکه سراپا کمال و جمال و بری از همه نقائص وپاک از همه عیوب بود از جانب آفریدگار عالم به رهبر اسلام و انسانیت در مدت کوتاهی نازل شده است ، مدتی که از بعثت آفتاب تا بان رسالت آغاز و بو فاتش خاتمه می یابد ، روزیکه خداوند فرمود :

"الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا" . . .

و شریعت انسا نساز الهی برای گروهی خاص و قومی خاص و یا دولتی معین و شخصی [illegible]مده است . بلکه این پرتو سعادت وآفتاب رحمت برای روشن ساختن همه جهان و رهانیدن کافه بشریت از تاریکی های کفر و الحاد و جهل و بدبختی ، از جانب پروردگار نازل گردیده است . بناء این شریعت به کافه بشریت ، اعم از عرب و عجم ، شرقی و غربی ، سفید و سیاه بدون در نظر داشت اختلاف ، عادات و تقالید و تاریخ شان نازل شده است ، پس این شریعت ، شریعت هر خانواده ، شریعت هر قبیله ، شریعت هر جامعه و شریعت هر دولت و بالآخره آن شریعت عالیه ایست که

قانون جزاء در اسلام

دانشمندان و سازندگان قوانین وضعی از ساختن و تدوین آن و یا قانون مشابه آن بکلی عاجزند. وآن تدوین کنندگان و واضعین قوانین وضعی که ادعای کامل بودن این قوانین و تراوش های ذهنی شان را مینمایند، هرگز نخواهند توانست حتی قاعده ای همانند یکی از قواعد و دساتیر شریعت اسلام بیاورند.

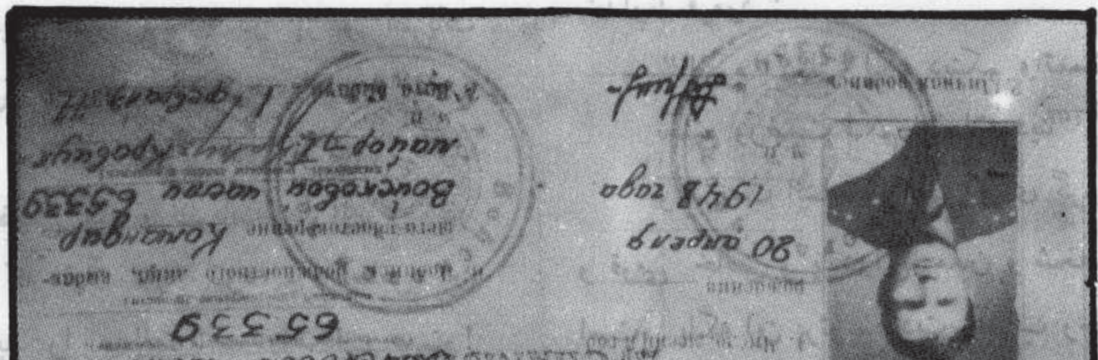
شریعت اسلامی کامل و مبرا از همه عیوب و نقایص بوده و شامل حال همه افراد میگردد و بهر حالتی و هر فرصتی قابل تطبیق است.

این شریعت مسائل مربوط به احوال شخصی و معاملات و هر آن چیزی را که بفرد تعلق میگیرد حل میکند، امور مربوط به اجتماعات و دولتها را سر براه میکند، شئون حکم، اداره، سیاست و .. را تنظیم مینماید.

شریعت اسلامی برای عصر و زمان معین و محدود، نازل نشده است، بلکه این قانون الهی، شریعتی است برای هر وقت و هر عصر و هر زمان و هر قرن. مرور زمان و تغییر اوضاع و تحول جوامع، تاثیری بالای آن ندارد و نمیتواند آنرا محکوم به فنا و نابودی و عدم صلاحیت تطبیق نماید.

نصوص و قواعد و اصول آن، چنان از عمومیت برخوردار است که حکم هر پدیده جدیدی را میتوان در آن یافت و از همینجاست که قواعد شریعت ثابت و غیر قابل تغییر است.

عمده ترین فرق بین شریعت و قانون اینست که شریعت از نزد خدا نازل شده است و مانند قانون ساخته فکر ناقص و محدود بشری که غالباً خیر و شر را از هم تمیز داده نمیتواند، نیست



یکی از آتشیان سرخ سوسیال امپریالیزم روس که توسط مجاهدین
جمعیت اسلامی افغانستان محکوم به مرگ گردید.

خداوند در مورد شریعت می فرماید .

"لاتبدیل لکلمات الله" :

چون او تعالی عالم الغیب است ، بناء نظامی را برای بندگانش می فرستد که قابل تطبیق بهر عصر و زمان باشد بر خلاف بشرکه از پیش بینی آنچه در آینده اتفاق می افتد عاجز است و از همین سبب است که قوانین وضعی ناقص و قابل تغییراند.

شریعت غرای الهی از همان روز اول نزولش جدید ترین نظریات و مترقی ترین آراء را برای بشریت با رمغان آورد که به قسمتی ازان اخیراً قوانین وضعی دست یافته و مزیت آنرا درک کرده است و خلاصهٔ کلام اینکه آنچه را که امروز علمای قانون برای تکامل بخشیدن بقانون و بهتر ساختن آن جستجو میکنند در شریعت اسلامی بوفرت یافت میشود .

عدم مماثلت بین شریعت و قانون :

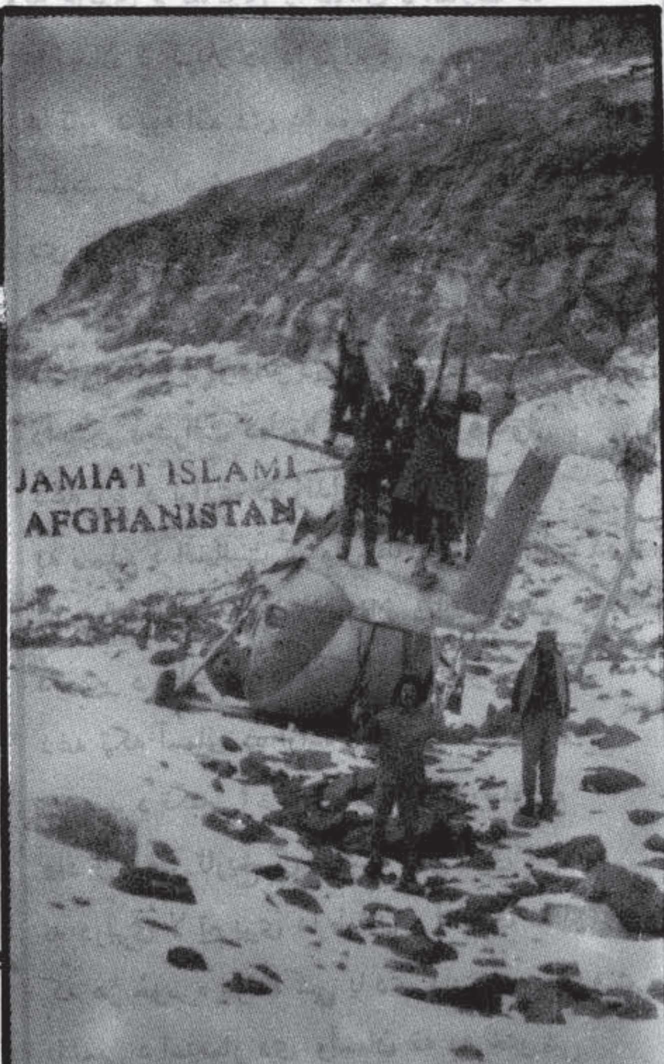
بعد از بیان نشأت قانون و نشأت شریعت باین نتیجه میرسیم که شریعت با قانون مماثلتی ندارد و مساوی بآن نیست و جواز ندارد اینکه شریعت با قانون مقایسه شود ، و طبیعت شریعت بطور کلی با طبیعت قانون اختلاف دارد ، و اگر طبیعت شریعت با طبیعت قانون یکسان میبود هرگز باین شکل که داراست ، نازل نمیگردید بلکه اولاً میبایست شریعت به شکل خیلی ابتدائی نازل میگردید و بعد همانند قانون ، طریق صعب العبور تطور و پیشرفت را می پیمود و امکان نداشت نظریات حاوی مطالب تازه و قابل تطبیق بهر عصر و زمان که قوانین وضعی درین اواخر آنرا شناخته است ، باشد و حتی ممکن نبود باین نظریات جز پس از شناخت قوانین و مرور هزاران سال دست یابد .

کسیکه در مورد قانون و شریعت مطالعاتی دارد، میتواند بعد از تحقیق و تتبع در مورد تاریخ قانون و تاریخ شریعت اختلافات متعددی را که در بین این دو وجود دارد ، در یابد و متیقین گردد که شریعت از امتیازات زیادی و خاصی نسبت به قانون برخوردار است ، اینک ما اختصاراً به بیان مواردی ازین اختلافات و امتیازات می پردازیم :

اختلاف اساسی بین شریعت و قانون :

شریعت اسلامی از سه ناحیه با قوانین وضعی اختلاف اساسی دارد :

(ادامه دارد)



سر انجام برفراز نیرو مند ترین و مدرن ترین سلاح روسی ، مجاهدینکه جز نیروی عقیده و ایمانچیزی دیگری ندارند با این غرور اسلامی درفش‌های سبزی به اهتزاز می آورند

د انقلاب طوفان

نه دریږی لا تیزیږی د طوفان د انقلاب ده
څوک ئې مخ نیولی نشی غر ښوونکی سست سیلاب ده
دغه یون د برګنو ده دغه قهر د ملت ده
دا پاڅون د محرومانو د بیوزلو حرکت ده
داد سره استعمار مرګ ده کمونیزم ته قیامت ده
وخوا ستو د استعمار ته یو غاش ماتی شان ځواب ده
نه دریږی لا تیزیږی دا طوفان د انقلاب ده

دا میدان د کربلا ده دا سرتیری حسینیان ده
دا تابع د یوه الله دی دا موحده بندګان دی
اسارت منلی نه شی د آزاد وطن بچیان دی
دی طوفان ته په تاریخ کی کله هم کړی چاتاب ده
نه دریږی لا تیزیږی دا طوفان د انقلاب ده
دا غورځنګ د نومیالو دی چه جهان ئې لړزولی
دا سنګر د شرافت ده چه طاغوت ئې ځملولی
دغه ژغ د آزادی ده زندانی ئې یاغی کړی
په مسلخ د انسانیت کی وارخطا ترسور قصاب ده
نه دریږی لا تیزیږی دا طوفان د انقلاب ده
دا بهیر د مظلومانو دا لشکر د توریالو ده
دغه تکه آسمانی ده اراده د اولسو ده
د شهید د تکبیر ژغ ده اسویلی د مورچلو ده
داد نن عصر تاریخ کی یو ممتاز شانی لوی باب ده
نه دریږی لا تیریږی دا طوفان د انقلاب ده
که هر څومره درنده شی یا دی داړی په خوړو شی
یا لمبی د استعمار دی وآسمان ته په ختو شی
یا د سور ګارد او لشکری وسلوالی ترغاشو شی
په کی غرق به شی جلاده داد سرووینو دریاب ده
نه دریږی لا تیزیږی دا طوفان د انقلاب ده

ایا شوروي اتحاد او روسیه یو شی دی؟

له بلی خوا په لویدیځه اروپا کی ، خصوصاً په ایټالیا او فرانسه کی ، کارګری ډلو د دوی غږ ته ځواب ونه ویل او د دوی په لاره ولا نړي .

له ټولو نه مهمه دا خبره وه چی سپینه روسیه (چی له دوی سره مخالفه وه) د ځینو دولتو په مرسته، قواوی برابری کړی وي څو بلشویکی انقلاب د وسلی په زور نابود کړي .

د بلشویکانو دغه ټول مشکلات چی که په نظر کی ونیسو ، د دوی لپاره بله لاره پاتی نه وه بی له دی چی دعا جزی او بیچاره ګی لاس د دغو سیمو محکومو مسلمانانو ته اوږد کړی او له دوی څخه وغواړي چی له قیصرانو څخه د خپل غیچ ، آخستلو او د خپلی آزادی د بیرته نیولو لپاره ، د بلشویکانو سره مرسته وکړی .

هماغه وه چی له کمونستی انقلاب څخه یوه میاشت وروسته د دسامبر په اومه (۷ دسامبر ۱۹۱۷م) کال کی د انقلاب د رهبرانو له خوا یوه اعلامیه د لینن او ستالین په امضاء خپره شوه او د دغو سیمو مسلمانانو ته داسی خطاب شوی ؤ .

(نور بیا)



سنددیگری از جنابات روسیه در افغانستان

ایمان به هدف

منظور از ایمان به هدف معرفت کامل شعور و شناسائی و پیوستگی به مبادی و ارزش‌های اعتقادی است . آنکس که آرزو مندی اش تحقق بخشیدن ایده آل و عقیده و حاکمیت ایمان باشد و آزادی و عشق به آن در متن قلب و تمامیت ارضی حافظه اش مرکوز بوده باشد آنرا انسان هدفمند میخوانند یعنی انسانیکه به هدف و ایده ال خود ایمان دارد و بان عشق میورزد .

ایمان به هدف انسانرا در راه خدا و در جهت تداوم مبارزه ثابت و با استقامت نگهمیدراد و خستگی و تزلزل اراده اش را نابود میگرداند و به انسان وقار ، تمکین و حیثیت انقلابی میبخشد . ایمان به هدف و پیوستگی بان عقل ، ادراک و استعداد های خفته انسان را بیدار و فعال ساخته فضایل شخصیتش را رشد و تکامل میبخشد و بارهائی از بندها و پیوند های اوهام و انگیزه های خرافی براوج مقومات فطری و انسانی ارتقاء می یابد . هد فمندی در مبارزه روحیه شکست ناپذیر ، نا ترس و ویرانگر را نصیب شخصیت مبارز میسازد و به مبارزه اش نظم و دسپلین میدهد . انسان با هدف یا عنصر هد فمند خود حاضر به پذیرش و رعایت قوانین بوده ، نظم و دسپلین و پیروی از مقررات مرتبط به هدف را در وجدان شخصی اش حاکم میسازد . ایمان به هدف انسان خود خواه ، متجاوز متجاسر و خود سر را مهار میکند و ساحهٔ قدرت و تصرفات حقوق اش را محدود و چوکات بندی مینماید تاآنجا بخود حق میدهد که بحقوق دیگران مصادم واقع نگردد و متجاوز محسوب نشود . اساسی ترین نیروی مجاهد همین اصل ایمان به هدف که حلقهٔ گم شده همه است‌می‌باشد مجاهد هدفمند همیشه و در طول حیات کشمکش مبارزوی اش به فکر بقای نیروی مربوط بخود و در غم نابودی قوای دشمن است او درین فکر است که بچه ترتیب و با طرح چگونه نقشه ئی میتواند زمینهٔ تباهی دشمن و پیروزی خود را مساعد سازد و عقیده خود را حاکم بلا منازع زمان گرداند ؟ برای رسیدن باین آرمان او میکوشد در قلب مردم زندگی داشته و از او شان دوری نگزیند زیراتنها راه رسیدن به هدف و کامیابی ایده آل ، بودن با مردم و بر قراری اتحاد معنوی صفوف مبارزه را میداند بهمین لحاظ او پیوسته درمیان مردم و همرنگ آنها زیست مینماید. از خود خواهی، ظالم، تکبر و مردم آز اری‌که عوامل بیزاری و تنفر مردم است ، خود داری می ورزد و تلاش مینماید که تفاوتی در سویه زندگی اش با مردم بوجود نیاید و به ملاحظه نرسد . بدین ملحوظ مجاهد هدفمند ، در همه حرکات یومیه اش دقت نظر به خرج میدهد تا خود را در مقابل قانون و هدف خویش قرار ندهد و با آن مخالفت نورزد . همین ملاحظه است که در مبارزه نظم ایجاد میکند و صمیمیت‌ها ، می زاید و محبت‌ها می افریند . وجود صمیمیت

و محبت باعث پیدایش اخلاص و صداقت بوده و موجودیت همگانی این عناصر اتحاد داخلی صفوف جهاد را بوجود میآورد و سبب تقویت میگردد اینجاست که دلسردی از جنگ و مایوسیت‌ها کنار میرود و تردد و تزلزل اراده‌ها پدرود حیات میگویند و نابود میشوند. دیگر مجاهد چون کوه با استقامت و چون شیر با شجاعت است زیرا او دیگر هدفمند است او بجهاد و پیروزی و شهادت در راه خدا افتخار میکند و مباهات میورزد او درمیان برادران خود محبوب است و یکدیگر را دوست میدارند. وحدت در نظر و اخلاص در عمل شان موجود و نظم و نسق تحریکی دارند.

اینک آنها از نیروی اساسی مبارزه برخوردارند و دیگر بیمی ندارند. زیرا شاهد زیبای پیروزی هر آن در نظر شان جلوه‌گری می نماید و بهشت آرزوها مجذوب شان میسازد و ندای پرصلابت منطق وحی از آنسوی ملکوت خدا بدین ترنم شیرین روح وروان شانرا نوازش میدهد که :

"ان الذین آمنوا ثم استقاموا لتتنزل علیهم الملائکة الاتخافوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون".

دیگر ملائک رحمت الهی از نظر شان رژه می روند و از حزن و اندوه آینده بر حذر شان میدارند و به وصول نعمات ابدی و بهشت آرزوها بشارت شان میدهند.

الحال او مجاهد هدفمند شده و در گرو عقیده اش میباشد و در تمام تلاشها و جهت گیری‌هایش فقط یک هدف دارد و آن اینکه برای خدا حرکت کند برای خدا سکوت نماید برای خدا حرف بزند و برای خدا خاموش بنشیند و برای خدا زندگی کند و برای خدا بمیرد.

"ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین".

آری! او دیگر جز برای خدا نمی اندیشد و جز برای خدا نمی کوشد جز برای خدا ناله نمیکند جز برای خدا نمی‌کشد و جز برای خدا کشته نمیشود. با چنین فکر اندیشه و هدفی، او برای عقیده اش زندگی میکند و تمام سختی‌ها و رنجها. اذیتها و مصایب را در راه ایمان و معرفتش، مردانه پذیرا میگردد. فرصتی نمی یابد که بالای مردم ماحول خودستم روا دارد و حقوق و دارائی‌های شانرا به ناروا تصرف کند. او دیگر بخاطر بدست آوردن اسپ و خر زخمین همسایه ظلم نمی نماید و بوری چار مغز دکاندار را به نوک برچهٔ کلاشینکف پاره نمی کند تا نفس طماع و طغیانگر خود را اشباع سازد. زیرا او هدفمند است و به قدسیت عقیده اش ایمان دارد او بخدا می اندیشد نه بدنیا، به لذت‌ها، شهوتها و جواذب آن نمی اندیشد و در فکر جمع آوری دنیا مستغرق نمی‌گردد. او دیگر حاضر نیست که بخاطر بدست آوردن دختر خوشگل حاجی فلان، سر و کله بشکند و خون بریزد. دیگر او مجبور نیست که با داشتن چنین روحیه، عقیده و عمل روز چند مرتبه بخانه‌های مردم جهت جمع آوری مواد غذائی حمله ببرد زیرا مردم همگی او را دوست دارند و ضروریات زندگی اش را قبلاً تهیه دیده اند. باین ترتیب در می یابیم که ایمان به هدف همان پیمان مستحکم و تعهد استواریست که انسان در رابطه با خدای خود بخاطر پذیرش همه احکام و ضابطه‌های قانونی می بندد و این وابستگی و پیمان که وسیلهٔ یگانه ارتباط میان خدا و بنده است شامل این دو جز یادو بخش ذیل میگردد :

(باقی دارد)

همسنگران پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم

آن رانده شدگان از دیار و دیاروان تعذیب شدگان، در رهگذرهای سوزان مکه بدست جنایتکاران خونریز و بی رحم اکنون بوطن خود بازگشته بودند بوطنی که با ظلم وجور و وحشنگری، و بربریت از آن رانده شده بودند . . .

آری ! بازگشته بودند ولی چه بازگشتی .

بازگشتی با فتح و نصرت و ظفرمندی و قدرت و شان و شوکت و جلال و عظمت .

بازگشتی باشیههٔ اسپهای شان و در تحت لوای ظفرنمون و سربلند اسلام . . .

ایشان بوطن خود بازگشته بودند ، در حالیکه دیگران، صحبت‌های خفیه وزیرگوشی‌های بی صدای شان که در (دارالارقم) از خوف آزار قریش ، پنهانی صورت میگرفت، اکنون به نعره‌های «الله اکبر» و تکبیرهای رعد آسائی تبدیل شده بود که مکه را بلرزه در آورد بود . . .

و آن ناله‌های جگر سوز که در زیر شلاق شکنجه‌ها از قلب‌های پاک شان بیرون میشد اکنون به گلبانگ تسبیحات و تهلیلاتی مبدل گشته بود که مظهر قدرت و نشانهٔ غلبهٔ شان بر قلدران د دمنش باطل پرست بود . . .

این معجزه چسان بوقوع پیوست . . . ؟

و این حادثه را چه توجیهی میتوان کرد ؟

هیچ ! . . . جز این آیه کریمه که سپاهیان اسلام و جانبازان فداکار حق در خلال تسبیحات شان حینیکه بایکدیگر نگاه‌های ظفرمندان شان رد و بدل میشد ، زمزمه میکردند :

وعد الله . . . لا یخلف الله وعده ! !

خالد سرش را بلند میکند و به علمهای پرنور ارتش نیرومند اسلام که در فضا ، اینجا و آنجا همه جای مکه به اهتزاز درآمده است با افتخار و احساس خرسندی و آرامش خاطر نگاه میکند و با خود میگوید :

آری ! . . . این وعده خداست «که تحقق یافته است» و خداوند وعده خود را خلاف نمیکند . . . !

بعد از آن سرش را به عنوان سپاسگذاری در برابر نعمتی که پروردگارش بوی عنایت کرده و با سلام هدایتش نموده و در روز فتح عظیم در شمار آزانی که بیرق اسلام را در مکه بر افراشتند ، در آورده است ، خم مینماید و شکرایزدی را بجا می آورد . . .

خالد بن الولید این شمشیر خداوند همچنان به صفت همسنگر جانباز و فداکار پیامبر عظیم اسلام باقیماند و همه نیروهای خدا داد و عقل رسا وذکاوت سرشارش را در خدمت دینی که بآن با همه یقین ایمان آورده و همه حیات و هست و بود زندگیش را نذر کرده بود ، قرارداد . و بعد از اینکه رهبر بزرگ انسانیت به جوار رحمت ایزدی پیوست و ابو بکر صدیق رضی الله عنه ، مسئولیت خلافت را بدوش گرفت و تند بادهای ردت و بازگشت عده ای از کوته فکران و نابخردان ، از دین مقدس اسلام به و زیدن آغاز کرد . .

ردتی که دسیسهٔ بزرگی بود از دسائس شوم

دشمنان شکست خوردهٔ اسلام و هدف آن سرنگون کردن حکومت الهی بود که پوزه طاغوتیان عصر را بخاک مالید . درین هنگام جانشین صدیق پیامبر عظیم الشان چشم امیدش را به ابو سلیمان ، سیف الله ، خالد بن الولید ، قهرمان فتوحات و نابغه جنگ موته ، میدوزد . . .

این درست است که صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ، جنگ با مرتدان را جز بالشکری که خود قیات آنرا بدوش داشت ، آغاز نکرد ولی او (شمشیر خدا) را برای معرکه قاطع و فیصله کنی که از خطرناک ترین معرکه‌های ردت بشمار میرود، ذخیره نموده بود . . .

آری ! خالد در آن معرکه طاقت فرسا قهرمان مرد شماره یک بود . . .

زمانیکه گروه‌های مرتدان و بازگشتگان از صراط المستقیم الهی میخواستند توطئه‌های شوم خود را پیاده کنند ابوبکر این خلیفه بزرگ که خود قوماندان ارتش مسلمانان باشد . بزرگان صحابه خیلی کوشیدند او را ازین تصمیم بازدارند، ولی آن همه کوشش نتیجه ای نداد و ابو بکر مصمم ترشد . . . شاید او میخواست با این تصمیمش قضیه ای که مسلمانان را بخاطران به جنگ فراخوانده بود ، قدسیت و اهمیت بیشتری بدهد ، اهمیتی که بنظر او جز با اشتراک مستقیمش در معرکه‌های سهمگین و کشنده ای که و قدسیتی که جز با بدوش گرفتن قیادت ارتش اسلام حاصل نمیشد . . .

واقعه ردت بانکه ظاهراً تمرد کوچکی بنظر می آمد ولی هر روز ابعاد گسترده تری بخود میگرفت . . .

با آغاز فتنهٔ ردت همه آنانیکه به جستجوی فرصتی جهت انتقام‌گرفتن از اسلام و واژگون ساختن کاخ شکوه و عظمت دولت الهی بودند ، آرزوی خود را برآورده دیدند . . .

از قبایل عرب تا امپراطوری های فارس و روم ! !

امپراطوری های که ضربات شدید حکومت عدل و انصاف الهی بر پیکرهای طاغونی آنها فرود آمده و هر آن زوال خود را حتمی میدیدند .

آتش فتنه در قبایل اسد ، غطفان ، عبس ، طی و ذبیان نیز در گرفت که پس از آن قبایل بنی عامر ، هوازن ، سلیم و بنی تمیم نیز شوریدند .

هنوز برخورد آغاز نشده بود که تعداد افراد ارتش ردت به ده‌ها هزار نفر مرد جنگی بالغ گردید اهالی بحرین ، عمان ، المره نیز به توطئه گران پیوستند ، در حقیقت اسلام با خطر جدی و تهدید کننده ای روبرو گردید، و شعله‌های فتنه، چار طرف مسلمانان را فرا گرفت . . .

اما باکی ازین همه توطئه‌ها نبود زیرا جانشین با درایت پیامبر عظیم اسلام ، صدیق اکبر رضی الله عنه ، بیاری خداوند و به همت و شجاعت همسنگران جانبازش قادر بود، باهرگونه طغیان و هر سرکشی . مقابله نماید . . .

همان بود که ابو بکر رضی الله عنه ، ارتش مسلمانان را بسیج نمود و بسوی محلی که قبایل بنی عبس و بنی مره و ذبیان با ارتش خونخواری آمادگی گرفته بودند ، شتافت . . .

جنگ خونین درگرفت و نیروهای حق و باطل بجان هم افتادند که در نتیجه حق پیروزگردید و باطل پرستان و گمراهان تارومار شدند . . .

هنوز ارتش پیروزمند اسلام در مدینه جابجا نشده بود که خلیفه آمادگی جنگ دیگری را گرفت . . . که تفصیل آنرا با قهرمانی‌های خالد بن الولید در شمارهٔ آینده تقدیم خواهیم کرد . (انشاء الله)

جنایات کمونیزم در طول تاریخ

و دیار خود شدند . ازین جمله تنها "۹" هزار نفر بعد از تحمل مشکلات زیاد زنده به «تبت» رسیدند . اما چه کنند که نا دانسته از «سقر» به «جحیم» پناه بردند . در آنجا نیز بموانع و مشاکلی برخوردند و لا جرم از طریق راه‌های دور و دراز و پر از برف و یخبندان سمت شمال مجدداً به سفر پرداختند و بعد از راه پیمایی یک ساله تنها سه هزار نفر شان نیم جان به کشور ترکیه رسیدند و متباقی در راه تلف و نابود گردیدند .

تا سال ۱۹٦۳ مسلمانان ترکستان شرقی بیشتر از یکهزار و پنجصد مرتبه بالای قشون خونخوار کمونیسم هجوم بردند که در اثر حملات خود شدید ترین تلفات را بر دشمن انسانیت وارد کردند .

تعداد اصلی قربانیان این زد و خوردها در عقب آن دیواره‌های آهنین معلوم نیست ، ولی تنها در ترکستان شرقی تا سال۱۹٦۹ به تعداد یک ملیون و دو صد هزار نفر مسلمان محبوس شدکه سه‌صد هزار نفر سرشناس آن علناً اعدام و متباقی بصورت خفیه نابود گردیدند. و خانه‌های ده ملیون مسلمان دیگر در ترکستان شرقی برای ده ملیون کمونست‌های چینائی الاصل داده شد و خود شان بکلی معدوم شدند .

ظلم و استبدادکمونسیم در چین بحدی اوج‌گیر گردید که غیر از مسلمانان ، تمام طبقات و ملیت‌های دیگری را نیز در برگرفت و در آغوش‌گرم و آتشین خود به محبت (!) فشرد . استبداد رژیم منحوس کمونیسم شرایط و اوضاع زندگی راطوری عیار نموده بود که از اعمال اینمهه مظالم در یک منطقه ، مردم مناطق دیگر باخبر نمی شدند و بکلی غیر مطلع باقی می- ماندند . دلایل این امر خیلی واضح و روشن است .

(باقی دارد)



درین تصویر مشاهده میشود که :

این کودک یتیم آثار تجاوز وقساوت‌کاری های سردمداران کمونیزم جهانخوار را نشان داده و میگوید : ببینید ، ستمگاران و جباران چگونه و با چه بی رحمی همه روزه توسط هوا پیما برفراز کوخ‌های مستضعفین ما خروارها بمب فرومیریزند و باز با وقاحت و بی حیائی دم از صلح و انسانیت می زنند ! !

غلامي ته سرټيټول

يو ډول انتحار دى

الله تعالى انسان پيدا کړى دى او هغه ته اراده، اختيار او د ښو بدو په منځ کي د تميز قدرت ورکړى دى، او واک ئې ورته ورکړى چي په ځمکه کي رنګارنګ تصرفونه وکړي ، همدارنګه په خپل ځان او دننى کي هم د تصرف حق لري، مګر دا تصرف نامحدودندى، بلکه ځان ته حد او اندازه لري چي د هغه څخه بهروتلى نشي ځکه چي سبب د فساد او د تباهى ګرځى ، په جهان او انسان کي د بى پايانه تصرف صرف د الله تعالى حق دى ځکه هغه مالک اوحکيم دى د هغه نه څوک پوښتنه نشى کولاى او هغه د خلکو څخه پوښتنه کوى .

کوم انسان چي د خپل حد نه تجاوز کوى ، الله تعالى هغه ته ظالم او متجاوز وائي . دنيوى او اخروى جزا ورته ورکوى ، انسان په خپل وجود کي ، اګر که د ده خپل وجود دى ، دو مره، حق د تصرف لري چه هغه ښه و ساتي، موړئي کړي، سوچه ، باقوته ، روغ، ښايسته او با عزته ئې وساتي . رسول الله ﷺ وائي : «چه‌تا باندى د خپل نفس حق شته دى» اما دا چي ناروا او خطرناک تصرفونه پکښې وکړي نو دا حق ورته نشته دى ، نو په ډول ، ډول تعذيبونو باندى خپل وجود ، معذب کولى نشى، او کوم کرامت او شرافت او عزت چي خداى ورته ورکړى دى هغه هم نشى پايمالولى ، نو په همدى دليل دى چي رهبانيت په اسلام کي منع دى ، او يو غير مشروع عمل بلل شوى دى ، ځکه چي انسان جسمي او روحي غوښتنى په اسلام کي په معقوله توګه، حتمي ده چي پوره شي او د ده عواطفوته بايد احترام وشي .

الله تعالى وائي :

"ولقد کرمنا بنى آدم" .

د انسان وجود او د هغه ټول غړي له دى کبله چي د خداى مخلوق دى او په زړه پورى کرامت ئې ورته ورکړى دى نو انسان نشي کولاى چي په هغه کي په خپله خوښه هر ډول روا او ناروا تصرف وکړي انسان که هر څومره په خپل ژوند باندى په تنګ راغلى وى خو خپل ځان نشي وژلى ، او نه خپل يو غړى پرى کولى شي، آن تر دى پورى چي خپل نفس په يوه بد او زيان من اعتيا د باندى عادت کولى هم نشي ، لکه نصوار ، سګرټ ، چرس ، چلم ، شراب او نور . . . ځکه چي دارنګه تصرفونه د ده د وجود چي د خداى تعالى يو امانت دى او په هغه لوى خداى باندى ډيرګران دى ، په ضرر تماميږى .

د ځان وژنى (انتحار) قباحت پوره هر چاته څرګند دى، په نړۍ کي داسي ملت نشته چي دغه تقبيح نکړي ، خصوصاً د مسلمانانو سپيڅلى دين (اسلام) د دى نا مشروع او غير طبيعي عمل لپاره داسى جزاء

تر کلي ده چې په پوره ډول کولای شي انسان تورنه د هغه له خطر څخه وژغوري، رسول الله ﷺ وائي: «چاچې خپل ځان په هر څه باندې مړکړ نو د قیامت په ورځ په هغه څيز سزاورنه ورکوله کيږي» .

د جسمي انتحار په څنګ کې يو بل ډول انتحار موجود دی چې د انسانانو لوی لوی ډلګنی او خصوصاً د دی عصر مسلمانان پری اخته دی او هغه معنوی انتحار دی او دا معنوی انتحار ، د غلامی کړی ته غاړه نیول ، او د ذلت او حقارت ژوند ته قانع کيدل دی ، دارنګه انتحار د جسمی انتحار نه ډير بد او ډير قبيح او زښت زیاد مضر او خطرناک دی ځکه چې په جسمی انتحار کې جسم مړی اما جسم بيرته اعاده کيږي، او په معنوی انتحار کی شرافت او کرامت مړی او پايمال کيږي اما بيرته نه اعاده کيږي، د اخولا پريږده چې په معنوی مرګ کې د جسم لپاره کومه ګټه هم نشته ځکه چې د ذلت عمر د طاغو تانو د ظلم څخه يوه ذره هم نشي کمولی بلکه د ظالم په وړاندې ژړا او فرياد ، تذلل او عاجزی کول د ظلم او بد خوئی لا پسی زياتوی . جسمانی انتحار خوديته وائی چې انسان خود کشی وکړی او خپل دغه محدود ژوند ته خاتمه ورکړی ، نو جسم ئی له کاره و غورځيږی او تر خاورو لاندی شی ، غړی سره بيل بيل شی ، اما دا هم د ياد واووړ ده چې د انسان ټول وجود او ټوله هستی د هغه په جسمی غړو پوری منحصرندی بلکه د انسان په وجود کی د جسم په خوا کی يوه بله لويه دنيا او لويه هستی او لوی وجود هم شته چې هغه د خدای مخلوق او د جسم نه ډير اهميت لری، نو انسان په هغه کی هم دو مره حق د تصرف لری چې هغه ښه وساتی او د هغه په تکامل او ښه توب کی هڅه وکړی او دا حق ورته نشته چې په هغه کی چې د خدای امانت دی خيانت وکړی ، هغه دنيا او هغه هستی د انسان د شخصيت ، کرامت ، عزت او شرافت دنيا ده ، کومو انسانانو چې د الله تعالی د قانون د حکومت ترسيوری لاندی ژوند کړی دی او د طواغيتو غلامی ئی نده منلی او د هغوی حکومت ئی د تورو په وسيله نسکور کړی دی ، نو دغه امانت ئی ډير ښه ساتلی دی په صوری او معنوی ژوند باندی ډير ښه ژوند ئی کړی دی . اما کوم کسان چې د کفارو د ظلم لاندی د ذلت په ژوند راضی شوی دی او خپل عزت او کرامت ئی د غلامی په منلو تر پښو لاندی کړی دی ، نو د غوکسانو د خدای په امانت کی خيانت کړی دی ، او په صوری او معنوی مرګ اخته او د خدای تعالی د عذاب مستحق ګرځيدلی دی .

الله تعالی وائی :

"الذين توفاهم الملائكة ظالمي انفسهم قالوا فيم كنتم؟ قالوا : كنا مستضعفين في الارض ، قالوا الم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها فاولئك مأواهم جهنم وساءت مصيرا" .

هغه کسانو چې په خپلو ځانونو باندی ظلم کړيدی، کله چې فرښتګان د دوی څخه روح آخلی ، ورته وائی : تاسی په دنيا کی څه حالت د راود ؟ دوی وائی ، مونږ په ځمکه کی د ذلت په عمر کی وو، فرښتګان ورته وائی چې آيا د خدای ځمکه پراخه نه وه؟ چې تاسو هجرت کړی وای په هغه کی د دغوکسانو ځای دوزخ دی ، او ډير بدځای دی دوزخ . بيشکه چې ژوند او مرګ د انسان په اراده او اختيارکی ندی ، انسان بی اختياره دنيا ته راځی ، بی اختياره ژوند کوی او بی اختياره مری ، مګر دا چې انسان څرنګه ژوند کوی او څرنګه مری ، پوره د ده په اختيار کی دی .

بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست روسیه و ماهیت آن

بخش دوم

او حتی در این اعلامیه ، قید و شرطی را که بارها تکرار کرده بودند و به آن تاکید می‌کردند از میان برد و چنان وانمود ساخت که دیگر ازکشتار و خونریزی خسته شده اند و بار ننگین و سنگین غلامی هم پیکر شان را خم کرده است و میخواهد نفسی بکشند . اما پس از ختم کنفرانس و اثر نکردن این بازی‌های مزورانه بر اعضای آن ، صداهای شان در گلوخفه گردید و نامی از آنچه خود عنوان کرده بودند ، بر زبان نیاوردند تا آنکه ، مجسمهٔ قدرت در روسیه (بریژنیف) برهمهٔ آنچه خود گفته بود و به تمام دستوراتی که خود فرمان داده بود، خط بطلان کشید و بار دیگر با صدایی مملو از شرم و سر افگندگی اظهار داشت که مذاکرات در بارهٔ حل سیاسی قضیه افغانستان وقتی صورت گرفته میتواند که مداخله قدرت‌های امپریالستی از افغانستان قطع گردد . و جلو حملات از خارج گرفته شود . و قبل از شروع مذاکره ، کشورهای پاکستان و ایران، دولت دست نشانده اش را در کابل بر سمیت بشناسد . این انعطاف پذیری منفی که در مدت کمی از طرف اجاره داران آشفته دماغ قدرت ، در مسکو بعمل آمد ، بهترین و روشن ترین مظهر در و غگویی ، بی‌حیایی وحقه بازی‌های سیاسی است‌که فقط درقاموس دپلوماسی روسی میتوان آنرا یافت‌و بس و آئینهٔ تمام نمایی است‌که تصویر واقعی و نیات اصلی روس‌ها در آن منعکس می باشد . و نیز هشداریست به ملت‌های مسلمان و سایر کشورهای آزاد و حتی جهان دیگر تا فریب این نظام حیوانی و دشمن صلح و آرامش و آزادی را نخورند و بدانند که هر گونه مسامحه و فرو گذاشت در برابر سوء قصدهای که روس‌ها برای بلعیدن جهان دارند ، پی آمدهائی خطرناکی در بر خواهد داشت‌که به هیچ وجه جبران نخواهد شد .

اشتراک ببرک درین کنگره :

در جملهٔ نوکران و اجیران کرملین یکی هم ببرک این سر حلقه K. G. B. در کابل ، وارد مسکو گردید تا در بیست و ششمین کنگرهٔ حزب کمونست روسیه اشتراک کند. هدف از این اشتراک نه آن بود که وی از دست آوردهای زمام داری خود در کابل ارمغانی تقدیم کنگره کند. زیرا او جز خجلت و سر افگندگی از عدم تطبیق و عملی

کردن دستورات با داران خود که نتوانست درین مدت بخوبی و شایستگی آنرا انجام دهد ، چیزی در دست نداشت . او هنگامی که در مسکو برای سرنگونی سلف کثیف تر از خویش (حفیظ الله خاین) توطئه می چید ، بریژنیف را مطمئن کرده بود که با تکیه زدن براریکهٔ قدرت در کابل دیگر بساط هر نوع مخالف و مخالفت را بر خواهد چید و قیام حق خواهی مردم را به شدت سرکوب خواهدکرد. اما این وعده اش را نتوانست حتی با استمداد از ارتش سرخ و آخرین تلاش و قدرت خونخواران کرملین هم ، عملی سازد . بنابر این او به مسکو احضار شد تامثل سایر چوچه پرورده‌های بریژنیف ، در مجامع و نیز از پشت پردهٔ تلویزیون، شاهکاری‌های آدم کشی و انسان دشمنی روس‌ها را ستایش کند و بریژنیف را قهرمان این معرکه قلمداد نماید . تا باشد که باز هم مسندنشین قدرت در کابل باشد . او بتاریخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ نیز به همین منظور به مسکو فراخوانده شد و در کنگرهٔ تام نهادی که دایر شده بود اشتراک کرد . قصد بریژنیف از احضار ببرک در آن مرحله این بود که برای نخستین بار موجودیت او را بحیث رئیس یک دولت به روسیان و جهان اعلان نماید . چنانچه از وی به شدت حمایه کرد و بقایش را بااعلان عدم خروج عساکر شوروی از افغانستان ، تضمین نمود و حتی به گروههای حفیظ الله و تره‌کی هشدار داد که ببرک بر همگان رجحان دارد و باید آنان در برابر این عروسک خوش رقص و فریبای بریژنیف پا از گلیم خویش فراتر نه نهند و حد و مرز خود را شناسند ، ولی نه قیام آزادی و حق خواهی مردم و نه رقابت‌های ذات البینی خلق و پرچم بر سرکسب قدرت ، هیچکدام از شدت خود نه کاست و اوضاع بیش از پیش بدتر شد .

بریژنیف هر دوبار یعنی هم در سفر۱۵ اکتوبر و هم در حضور یا بی اخیر ببرک در مسکو ، پشتیبانی اش را از وی به صراحت اعلام داشت و از تلاش و مساعی جهانیان برای بوجود آمدن یک حکومت دلخواه مردم افغانستان سر باز زد . بهانهٔ همیشگی بریژنیف مداخلات خارجی در افغانستان است ولی مردم جهان بخوبی میدانند که همین اکنون جز قشون وحشی سرخ و تانک و میگ روسی ، در زمین و فضای کشورما ، چیزی دیده نمیشود ، اگر مداخله خارجی مطرح باشد جز روس‌ها کسی در بدبختی و انسان کشی مردم افغانستان ذی دخل نیست . و اگر ضمانت امنیتی منطقه بهانه باشد ، باز هم غیر از روس ، کشوری به افغانستان و منطقه ادعای حاکمیت و سلطه جوئی ندارد .

مشکل حقوقی مسئله :

لشکر کشی به یک کشور آزاد و مسلمان و سلب حاکمیت ملی و زندگی طبعی مردم آن ، بزور سر نیزه و تانک از جمله اعمالیست که ارزش‌های انسانی و حقوق بین المللی و ایجابات صلح و زیست باهمی در قرن بیستم ، آنرا به شدت محکوم می کند و هر نوع هدفی را که زور مجری آن باشد ، مردود می شمارد و هر قدرتی که در تحت چنین شرایط ادعای رسمیت کند ، بر سمیت نمی شناسد . سرازیرشدن قشون سرخ و پیمان وارسا به افغانستان و کشتار میلیونها انسان آزاد و بیگناه و به یغما بردن هستی و دارائی مردم وآواره ساختن میلیونها زن و مرد از وطن و زادگاه شان ، از آنگونه اقد اما تیست که در روزگار ما و عصر درخشش مدنیت ، حتی درمیان جنگل و در مجمع حیوانات هم ، نظیر آن بعید به نظر میرسد . و هیچ توجیه در استدلال و منطقی که از مغز انسانی تر اوش-

بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست روسیه و ماهیت آن

کرده باشد آنرا نمی پذیرد ، جز آئین کرملین و نظام گندیده و ضد انسانی و برده ساز او . بنابر این حکومتی که روس‌ها میخواهند بر مردم افغانستان تحمیل کنند ، با هیچ معیاری جذبهٔ حقوقی و انسانی ندارد و اصولاً هیچ کشور آزادی نمیتواند یک نمایندهٔ روس را در افغانستان بحیث یک قدرت و یا حکومت بر سمیت بشناسند که مردم این کشور خود آنرا نمی شناسند و علیه او و با دار و ولی



نعمتش مدت‌هاست قربانی میدهند و می جنگند پا فشاری بریژنیف و اصرار آن در برسمیت شناختن نمایندهٔ اش در کابل ، آگاها نه و عمدی است و میداند که پذیرش چنین تقاضائی ، در واقع تائید کردن جنایات روس در افغانستان می باشد و هرگز کسی نمیتواند بر آن صحه گذارد .

مقصود بریژنیف چیست ؟

امروز جهانیان بخوبی در یافته اند که حملهٔ روس‌ها بر افغانستان، نه بخاطر اعطای فرمانروایی

این کشور به تره‌کی و حفیظ الله و ببرک بعنوان پاداش جاسوسی‌های چندین سالهٔ شان، صورت‌گرفته است بلکه ، منظور از آن تطبیق نقشه‌های "پتر" و لینن می باشد که تسخیر منطقه و خلیج فارس و رسیدن به آب‌های گرم جنوب و در محاصره کشیدن قدرت‌های غرب ، دست رسی به ثروت‌های بیکران این مناطق و تصرف چاهای نفت و معادن آنها و در فرجام سرکوبی نهضت‌های اصیل اسلامی

که بزرگترین مانع وصول به این مامول است ، می باشد . روی این هدف و پلان که روس‌ها بیش از صد سال جهت پیاده کردن آن از هیچ نوع دسیسه و کارسازی خود داری نکرده اند ، و همین اکنون نیز صدها سازمان جاسوسی خود را بکار گماشته اند و میلیون‌ها روبل و دالر و افغانی را درین راه بمصرف میر سانند ، بسیار ساده لوحانه است که امیدوار باشیم روزی این خرس قطبی کله اش را به عقب برگرداند و عساکر وحشی و گرسنهٔ روس

خاک افغانستان را ترک کنند. اگر گاهگاهی بریژنیف از مذاکره و مفاهمه صحبت می‌کند، قصدش نه چنان است که میگوید، بلکه میخواهد جهانیان را اغفال کند و خود سرگرم انجام بر نامه‌های خود باشد. و به شیوه‌های گونا گون و از طرق مختلف و در روشنائی تجار بی که از تسخیر ترکستان و بخارا اندوخته است، روزی مردم و سرزمین افغانستان را نیز بزانو در آورده و به تسلیم وادارد. قتل هزاران کودک معصوم و بیگناه، کشتارهای دسته جمعی در روستاها و زندانها، انهدام صدها شهر و دهکده و به خون و آتش کشیدن این ملت، قسمتی از تدابیر تهاجمی روس‌هاست که مغز پوسیده و حیوانی بریژنیف، رهنمای آنست. زیرا موفقیت خود را در کشور افغانستان فتح با بی میداند که میتواند از طریق آن آرزوهای پلید و کهن روس را بر آورده سازد و پا به آب‌های گرم نهد. و منطقه را یکی بعد دیگر به بلعد و بر هستی و آزادی شان خاتمه دهد.

چاره چیست؟

بدانسان که تذکار رفت حملهٔ روس بر افغانستان، انگیزهٔ آنی و جنبهٔ تصادفی نداشت بلکه یک قرن برای فراهم ساختن زمینهٔ آن، به انواع وسایل وحیل دست یا زید تا اینکه توانست اولین گام عملی را در جهت نیل به آرزوی دیرینهٔ خود بردارد. لذا هر گونه محکومیت از سوی مجامع بین المللی و هرنوع فشار شفاهی بوسیله کنفرانس‌های جهانی، کوچکترین اثری در تصمیم و بازگشت روس به کشورش ندارد. و هر قدر در این‌مورد به حرف و اعلامیه اتکاء شود، اندک ثمری نخواهد داشت.

بهترین وسیله و موثر ترین اقدام و عملی که میتواند روس را سر جایش بنشاند، پیکار و نبرد مسلحانهٔ خود مردم افغانستان است. و اینکار نیز مقدورنیست مگر اینکه بشریت و دنیای آزاد و بخصوص ممالک اسلامی مسئولیت‌های اخلاقی انسانی و بین المللی خود را درک کنند و به آن عمل نمایند. مردم مجاهد و آزادهٔ افغانستان توقع آنرا ندارند تا دیگران بیایند و در کنار آنان در برابر ابر وحشی روس بجنگند. بلکه آرزوی ما این است تا وسایل و اسلحه در اختیار ما قرار دهند، تا ما بتوانیم با روس‌ها دست و پنجه نرم کنیم و آنان مشاهده کنند. شاید همانطور که روس‌ها گمان برده بودند، جهانیان نیز به این پندار باشند که کشور کوچکی تاکی و چگونه میتواند در برابر روس‌های خونخوار و وحشی ایستادگی کند؟ اما صفحات تاریخ این ملت و تجربه ای که در این مدت بملاحظه رسید، گواه صادقیست که حق همیشه بر باطل پیروز است و مردم حق پرست و با ایمان افغانستان هیچگاه در برابر اهریمن زمان سر تسلیم و اطاعت فرونیاورده اند. واینبار نیز انشاءالله چنان خواهندکرد که در برابر خدا، تاریخ افغانستان و نسل‌های آینده شرمسار و خجل نباشند. و دفتر ایام کارنامه‌ها و قهرمانی‌های شان را هر چه رنگین تر ثبت نماید و به آینده سپارد.

ومن الله التوفیق

مبارزه اسلامی یک مبارزه رهبری شده است که مسلمان مبارز در چوکات اصول پیش بینی شده آن حرکت میکند، هوای نفس و خواهشات مسیر آنرا تعین نمیکند.

بپیوسته بگذشته

طرز حکومت در اسلام

اما اسلام . . . این آفتاب تابان الهی وقتی در زمین پر آشوب تابید که تعامل اقتصادی به اساس ربوا استوار بود ، بناء اولین اقدام اقتصادی که دین زندگی ساز اسلام برای نجات مستضعفین از چنگ ربا خواران پول پرست نمود ، همانا تطهیر مال از پلیدی ربا بود ، فرمان الهی درین مورد به شاگردان مدرسهٔ اسلام چنین ابلاغ گردید .

ای کسانیکه ایمان آوردید حذر کنید از خدا و ترک کنید آنچه مانده است از سود ، اگر هستید از اهل ایمان . پس اگر نکردید ، پس خبردار باشید به جنگی از طرف خدا و رسول او . و اگر توبه کردید ، پس شمار است اصل مال های شما ، نه شماستم کنید و نه بر شماستم کرده شود .

این شدید ترین اخطار از جانب خداوند کار جهان برای انهائی بود که با سیستم شیطانی ربا خواری قامت بندگان الهی را در زیر قروض کمرشکن ، خم نموده و در نتیجه اسیر و برده خود میساختند . . . .

آری ! شدید ترین اخطار . . .

جنگ با خدا و رسولش . . .

با خدائی که قدرتش مافوق قدرت جباران ظالم و طواغیت سرکش و استثمارگرست . . .

چه کسی میتواند با خدا بجنگد ؟

برای انهائی که برسالت آسمانی ایمان آورده بودند همین کافی بود که ربا را بحیث زشت ترین و منفور ترین اعمال بشمارند و جزای آنرا از سنگین ترین جزا ها بدانند . پیامبر عظیم اسلام نیز برای شناختن ربا و اینکه چه نوع تعامل اقتصادی در تحت اسم ربا شامل است به پیروان خود ربا را چنین معرفی نمود .

(کل قرض جرنفاء فهوربا) هر قرضیکه منفعتی را بدنبال داشته باشد همان رباست . بعد ازین پاکسازی اسلام به روش دیگری اقتصادی را پیشکش نمود که آن زکات است . . . . زکات در مال ثروتمندان و اموال تجارتی و در زراعت و میوه جات و حیوانات ، که طبق مقادیر تعین شده از طرف شارع حکیم ، ثروتمند مکلف است در حالیکه شرایط پرداخت زکات را دارا باشد آنرا باشخاصی که قرآنکریم تعین نموده است بپردازد . همچنان اسلام انجام ماه مبارک رمضان را روز خوشی برای فقرا گردانیده است طوریکه بروزه داران سرمایه دارهشدار میدهد که بدون پرداخت صدقهٔ فطر روزه ایشان مثمرثمری نمیگردد .

در قسمت زکات برای آنکه هیچ محل منت گزاری و نتیجتاً استثمار و زیریوغ کشیدن برای سرمایه دار باقی نماند ، اسلام مؤکداً بیان میدارد که آنچه را سرمایه دار بعنوان زکات برای فقیر می پردازد بخشش و هدیهٔ نیست که سرمایه دار به فقیر آنرا می بخشد بلکه آن حق مشروع فقیر است که خداوند برایش در مال سرمایه دار که همه ازان خداست ، تعین نموده است و اگر آنرا نپردازد در برابر پروردگار مسئول و مستحق جزا و عقوبت است بناء وی هیچ حق منت گزاری بر فقیر را ندارد قرآنکریم درین قسمت میفرماید :

«و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم»

«و آنانکه در اموال ایشان حصه هست مقرر برای سائل و نی مایه کم سوال» .

در جای دیگری قرآنکریم آن گروه از مردم را که اموال خود را ذخیره می نمایند و در خدمت

اجتماع قرار نمیدهند و ازان برای مقاصد غیر اسلام و ناجائز خود کار میگیرند چنین توبیخ مینماید .

«والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقو نها فی سبیل الله فبشرهم بعذا ب الیم ، یوم یحمی علیها نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون»

(سوره توبه)

«و آنانکه ذخیره می کنند ، زر و نقره را و خرج نمی نمایند آن را در راه خدا بشارت ده این جماعه را به عذاب دردناک . روزی که گرم کرده شود بر آن مال در آتش دوزخ ، پس داغ کرده شود بآن ، پیشانی ایشان را و پشت ایشان را و گفته شود این است آنچه ذخیره نمادید برای خود پس بچشید آنچه ذخیره می کردید» .

و باین ترتیب اسلام توانست بهترین نظام تکافل اجتماعی و یا باصطلاح معاصر «عدالت اجتماعی» را قایم سازد . . . همین قدر کافی است که تاریخ شهادت می دهد که در اثر اقتصاد سالم اسلام در مدت خیلی کوتاه در زمان عمر بن عبدالعزیز پنجمین خلیفه از جمله خلفای راشدین ، بیت المال مسلمانان کاملا مملو شده بود و در دولت وسیع و پهناور اسلام فقیری یافت نمیشد که مستحق زکات باشد و محتاجی یافت نمیشد که دست گدائی بطرف ثروتمندان دراز نماید . . .

و باین صورت اسلام ، اقتصادی را به بشریت معرفی کرد که همه مفاهیم عدالت را دارا بوده و مانع ، از هر نوع استعمار و استثمار و بهره کشی میگردد . . .

اقتصادیکه کاملاً در قطب مخالف اقتصاد های آنباهکن سرمایه داری و کمونیزم قرارداره . از نظر اسلام ملکیت ازان خداست و خدا مالک همه چیز است و آن ها مالک اصلی ثروتهای زمین نیستند بلکه ایشان نایب خدا بوده و سزاوار ست سرمایه را در راه رضای خدا و رسولش مصرف نمایند «آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه . . .»

یعنی : ایمان آرید بخدا و رسول او و خرج کنید از جمله آن مال که ساخته شده است شما را جانشین دیگران دروی . ازین جابر می آید که ملکیت وظیفه ایست اجتماعی و در آن منفعت فرد و اجتماع هر دو در نظر گرفته شده است اما وقتی که در بین این دو منفعت تعارض واقع شده منفعت اجتماع بر منفعت فرد ترجیح داده میشود بهترین شاهد این مدعا مسئله سفیه است که اسلام در صورت قادر نبودن سفیه بر ادارهٔ مالش و استفاده سالم ازان که متضمن منفعت خودش و جامعه اش باشد ، او را از حق تصرف در مال محروم میسازد . قرآنکریم دراین قسمت چنین گهر فشانی می نماید «ولا تؤتوا السفها اموالکم التی جعل الله لکم قیاما و ارزقو هم فیها و اکسوهم و قولوا لهم قولا معروفا»

«و مدهید بی خرد ان را اموال خود که کرده است خدا آن را بسبب استقامت معیشت برای شما و بخورانید و بپو شانید ایشان را ازان اموال و بگوئید بایشان سخن نیکو» .

«فان انستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ولا تاکلوها اسرا فاوبدا را ان یکبروا . . .»

«پس اگر دریافتید از ایشان حسن تدبیر ، پس برسانید بایشان اموال ایشان و نخورید آن اموال را باسراف و شتابی از ترس آنکه بزرگ شوند» .

اینست بهترین و عادلانه ترین شکل اقتصاد ، که قانون زندگیساز اسلام آنرا به بشریت بار مغان آورده است . . . این نظام اقتصادی نه چون نظام فاسد سرمایه داری فرد را مطلق العنان می داند و بوی اجازه هر نوع تصرف چه مشروع یا نا مشروع را بوی میدهد و نه هم چون نظام دیکتا توری کمونیزم پلید همه اموالش را از دستوی می رباید و در اختیار عده ای زورگو و ستمگر بنام دولت قرار میدهد بلکه در حالت سفاهت فرد و در وقت خوف از استفاده نا مشروع مال از سوی وی مال را که ازان پروردگار است از دست وی میگیرد و در اختیار اجتماع قرار میدهد و زمانی هم که سفیه به صراط المستقیم هدایت میشود مالش را پس باختیار وی قرار میدهد تا ازان بنفع خود و جامعه اش مطابق رضای الهی استفاده کند پس حجر بر سفیه ، نوعی ملی کردن نیست که در اثرآن حق وی ضایع شود بلکه آن نوعی راهنمایی و هدایت اقتصادی است که هدف آن جلوگیری از مصرف نا معقول و غیر عادلانهٔ مال است .

جهاد از دیدگاه قرآن کریم

آری ! کسیکه شربت نوشین اسلام را چشیده و لذت ایمان و یکتا پرستی را دریافته آفتاب توحید در اعماق قلبش تابیده است ، هرگز باین حاضر نخواهد شد تا بگود ال بدبختی و به شبستان کفر ازین امر مستثنی است . چه خداوند مهربان برای بندهٔ مسلمانش اجازه داده است که در چنین شرایط ، تظاهر به بازگشت از اسلام بنماید و بدین ترتیب خود را نجات دهد اما بشرطی که پیوند قلبش با ایمان استوار و رابطهٔ روحش با اسلام برقرار باشد .

آری ! چنین چیزی را پروردگار ، اجازه داده است ولی هرگز کفر حقیقی و ارتداد حقیقی را تحت هیچ شرائطی اجازه نداده است طوریکه بندهٔ مسلمان العیاذ بالله باکفر از جهان بگذرد . . .

این هشدار الهی و این برحذر داشتن از ارتداد و تسلیم شدن به کوشش‌های شیطانی دشمن ، تا قیام قیامت قایم است و ادامه دارد . . . مسلمان حق ندارد که در برابر تعذیب و شکنجه ، قتل و زندانی کردن ، بمبارد و ویران نمودن سر تسلیم فرود آرد و دین و یقینش را ترک گوید و از حکومت الهی دست بشوید و در برابر سلطه گری جهانخواران زانوزند . . .

هیچ عذری و هیچ بهانه ای درین مورد ازوی پذیرفته نمیشود و یگانه راهیکه برای مسلمان در برابر توطئه‌های دشمن وجود دارد همانا سلاح برگرفتن و با پیروان شیطان و تجاوز گران فتنه گر کلاویز شدن و در خاک و خون کشیدن لشکریان الحاد و استعمار و غوطه و رشدن در بحر جنت مصیر شهادت است و خداوند بندگان مومن و مجاهدش را تنها نمیگذارد ، و بهای خونشان را بیشتر از آنچه می ارزد ، می پردازد و قیمت جانشان را قیمت تر از آنچه ارزش دارد بر ایشان می بخشد . . . این بازگردد ، زیرا او راه خود را یافته است و بسوی سرچشمهٔ نور و هدایت ، عدل و انصاف و رأفت و رحمت ، ره جسته است . . .

دیگر شکنجه و عذاب زندان و سیاه چاه ، قتل و کشتار و . . . را یارای آن نیست تا او را ازین راه مقدس بازدارد و توپ و تانک ، طیاره‌های غول پیکر و برانگر و بمب‌های ناپالم وگازهای مسموم کننده ، هرگز نخواهد توانست او را بسوی الحاد و بیخدائی و بندگی طاغوت برگرداند .

دیگر غرقه بخون شدن در راه دین الهی برای وی نعمت است وخانه بدوش برای رضای پروردگار ، عطیه بزرگ . ولی رفتن بزیر بار الحاد و استعمار و حکومت طاغوت مرگ است و نفرین است و لعنت و غیر قابل تحمل ، چه او میداند که نتیجهٔ ارتداد از دین اسلام حبوط عمل است در دُنیا وآخرت و عاقبت آن سوختن در آتش ابدی دوزخ .

قلبی که اسلام را شناخته است و مرغ روحی که درین بستانسرای عطر آگین ربانی پروبال گشاده و به پرواز آمده است ، ممکن نیست آنرا ترک گوید و به شوره زار خار اندود و خزان زدهٔ شیطانیزم که شامل همه انواع کفر و الحاد و گمراهی و ضلالت و سرمنشأ بدبختی‌ها و بیچارگی‌ها در دنیا و آخرت است بازگردد . . . (درص ۷۷)

دریمی نړۍ ته د روس خطر

د دوی دغه کتی تامینوی نشی هغه نه ارزښت دی او نه قیمت دی او نه اخلاق. ولی ، زه دلیا ته حیران یم چی څنګه له دوی سره مذاکری کوی او څنګه د دوی په عهداً و پیمان او چرېو څېرو باور کوی ؟

تاسی وګورئ چی رادیو مسکو او رادیو افغانستان هرشپه جنرال ضیاء الحق غندی چی په پاکستان کی (۹) ګوندونه را پاڅیدلی دی د نظامی حکومت ختمول غواړی او دی له انتخاباتو نه ډډه کوی ، دوی د ضیاء الحق پرضد دا خبری کوی خو د لته څوک نشته چی له دوی نه دا پوښتنه وکړی چی روسی حکومت په خپل قلمرو کی څو ګوندونه لری او ملتونه هلته څومره آزادی لری ؟ او د افرادو څه ډول ژوند دی ؟ بیائی روسان او د افغانستان ګوداکی حکومت د او وائی چی هومره چی په روسیه کی ارامی ده په هیڅ ملك کی نشته همدا اوس نه ګوری چه په کنګره کی فقط په څو ساعتوکی په ډیره ارامه فضا کی انتخابات پای ته ورسیدل او بریژنیف بیا د قدرت واکی په لاس کی ونیولی دا: ارامی او عدالت او مساوات . . . دلیل ندی نو څه شی دی ؟ بیائی دوی د اهم ووائی چی په نړی کی هله کوله ده داسی حکومت نشته چی مخالفین ونلری او په هره کړی کی د اعتراضونو څهو سره مخامخ نوی مګر په روسیه کی یو مچ هم له خوځی ټول خلك په کارخانو او ځمکوکی په خپلو کارو او غریبو بوخت دی او په ډیره خوشحالی سره ، حکومت ته دعاګانی کوی او ورنه راضی دی.

د روسانو داد واړه خبری بیخی ربښتیا دی څکه چی که په یو هیواد کی پرته له حاکمی ډلی څخه د بل چا له خوا په سیاست کی مداخله کول د هغه له قطعی مرګ سره برابر وی نو طبعا په هغه ملك کی قراره قراری وی په یوه کړی کی څه چی په څولحظوکی ـ بی له کومی معارضی څخه ـ جمهور رئیس ، صدر اعظم ، صدر هئیت رئیسه او نور. . . . تاکل کیږی همداراګه په یوه ملک کی چی د حاکمی طبقی د ظلم له لاسه صرف ژړاکول د هغه په وحشت امیزه مرګ پاندی ختمیږی ، طبعی ده چی خلک په ډیره خوشحالی او په ډیره مینه په کارخانو او ځمکوکی کار کوی او حکومت ته دعا کوی ، څکه چی د ټانګونو دا ډیو لاندی چیت پیت کیدل خو ډیر سخت کار دی او هیڅوك ورته ټینګیدلی نشی د افغانستان خلك خو اعتبار نلری چی د ټانګونو لاندی د مرګ څخه نه ویریږی ، څکه چی هغوی د غرونو خلك دی ، ټول عمره په کړاونو او تکالیفو پاندی ئی ژوند تیر کړی دی نو په خپل درد نه پوهیږی که نه څوك به وی چی دغو ټانګونو ته ټینګ شی؟ نو حاکمه ډله په روسیه کی له هری خوا نه او له هر اړخه کامیابه ده ، د خلکو له اعتراضونو څخه بیغمه ده په ټول عمر کی هلته دا بی ځایه اعتصابات او هرتالونه نشتهٔ او خلك په دغسی چتی کارونو پاندی خپل با قیمته وخت نه ضائع کړی .

د دی لپاره چی له موضوع څخه بیخی لیری ولاړ نشو بیرته خپل اصلی مطلب ته را ګرځواو وایو چی روسی دولت یو کمونستی دولت دی نو د خپلی خاص تربیی او خاص فلسفی په بنا پاندی چی د انسانی مزایاوله نظره بالکل فقیر او مسکین دی او حتی د یوه وحشی درلنده یوه ذره عاطفه او مهربانی هم په ک نشته او له بده مرغه د دی په خوا کی د فوق العاده او بی ساری نظامی قدرت څخه هم برخورداری نو مجبور دی چی د نړی د نیولو لپاره لیونی شی او په خپله مخه کی په هیڅ خنډ او خار پاندی لب نشی او د بی دفاع انسانانو ټاټوبی او جالی ورانی کړی او دا کار بالکل طبیعی دی چی کوی ئی او حتما ئی کوی او باید چی وئی کړی څکه چی زور لری او د زور په خوا کی انسانی انګیزه ورسره نشته چی په چا پاندی رحم وکړی اما حرص او مادی پرستی او د بل چا د حقوقو غصبولو مینه ورسره خروار ، خروار شتهٔنو کوم کسان چی د دوی په غوږو او چرېو او خوږو او پستو تبلیغاتو پاندی چی د رادیو مسکو نه خپریږی او د صلح او سلام نه خبری کوی ، غولیږی ، اصلاليونيان او پاګلان دی نو ضروری ده چی ملتوله دغه پاګلان او لیونیان وپیژنی نو یائی د خپلو ملکونو څخه ئی وباسی یائی لږ ترلږه د بی وزلو خلکو سرلوشت او مقدرات ورته ونسپاری . (پاتی لری)

مصاحبه با یکتن از مجاهدین

وقایع نگار مجله میثاق خون بایکتن از برادران :مجاهد گفتگوئی انجام داده است که اینک بملاحظه تان می رسد :

قبل از آغاز مصاحبه لازم بتذکر میدانیم که این برادر مجاهد از ماه سنبله ۱۳۵۸ به اینطرف در جبهه بوده و علیه قوای متجاوز روسی و مزدوران خود فروخته اش قهرمانانه جنگیده است و قرار اظهار خودش در یکی از عملیات به آرزوی شهادت بسراغ دشمن می رود و بنا بگفتهٔ خودش متاسفانه شهید نمیشود و مجروح می گردد .

وقایع نگار مجله در شفاخانه بر بالین این برادر مجاهد حاضر شده و مصاحبهٔ مختصری با وی انجام داده است که اینکه خواننده محترم را در جریان این مصاحبه قرار میدهیم :

متن مصاحبه

س ـ برادر مجاهد ! ایا حاضرید خود را به خوانندگان محترم مجله «میثاق خون» معرفی فرمائید ؟

ج ـ بلی حاضرم !.اسمم سید اقبال ولد سید حفیظ باشندهٔ قریه خطایان مرکز تالقان ولایت تخار .

س ـ قرار یکه بنظر می رسد شما از ناحیهٔ پای مجروح می با شمیدایا میتوانم علت از را از شما بپرسم ؟

ج ـ پای من هنگامیکه در سنگر جهاد با روس ها داخل نبرد بودم به اثر اصابت مرمی مجروح گردید که هنوز هم مرمی در پایم موجود است که آرزومندم هر چه زود تر به یاری و شفای خداوند بزرگ صحت یاب شوم و دوباره بر گردم به سنگر جهاد و نبرد علیه کفار متجاوز روسی .



س ـ شما در کدام جبهه مشغول نبرد با دشمن بودید ؟

ج ـ من در جبهه ای موسوم به جبهه سید جمال الدین افغانی مشغول جهاد بودم .

س ـ از چه مدتی به جهاد مسلحانه اقدام کرده اید ؟

ج ـ از ماه سنبله ۱۳۵۸

س ـ آیا علاوه از جبهه موسوم به سید جمال الدین افغانی در مناطق دیگر نیز در جهاد شرکت جسته اید ؟

ج ـ بلی ! بلی ! علاوه از جبهه مذکور در علاقه داری ورسج و ولسوالی فرخار معدن نمک تالقان که این مناطق از تصرف دشمنان دین و ناموس مان آزاد گردیده الحمد لله در فتح این مناطق حصه داشتم .

س ـ آیا میتوانم بپرسم که : فعلا در ولایت تخار کدام مناطق در تصرف مجاهدین می باشد .

ج ـ اری ! تاجائی که من دیدم و معلومات دارم در ولایت تخار .

ولسوالی فرخار ، ولسوالی اشکمش ، علاقه داری ورسج ، علاقه داری ینگی علاقه داری چال بنگی در تصرف مجاهدین می باشند و در مرکز ولایت و آنهم از طرف روز بیش از یک کیلومتر تسلطی ندارد و مجاهدین شبا نه در داخل شهر به عملیات چریکی دست میزنند و کافران حتی برای یک لحظه نمیتوانند از تانک ها خارج شوند زیرا بمجرد اینکه کله ای یکی ازین خرس ها نمودار شد از طرف مجاهدین روانه دوزخ

می گردد .

س ـ آیا خاطره ای از سنگر دارید ؟

ج ـ آری ! سنگر و زندگی کردن در سنگر همه لحظه و هر ثانیه اش خاطره انگیز است .

صفیر گلوله ها ـ غرش تانک ها و شلیک توپ ها و خمپاره انداز ها از زمین و پرواز و بمبارد مدام پیم و بلا وقفه طیارات و هیلکوپتر های زرهی دشمنان اسلام با منتهای قساوت و بی رحمی ، اینها خاطرات تلخی در زندگی هر فرد مسلمان است ، زیرا اسلام ما را به سوی صلح و سلامت فرامیخواهند و از جنایت و انسان کشی و خیانت منع می کند ولی زمانی انسان متوجه می شود که عده ای از همین انسان نما ها آنچنان از مقام رفیع انسانیت سقوط می کنند و در پرتگاه ذلت و حیوانیت و درنده خوئی پائین می آیند که شب و روز تلاششان را درین مصرف می کنند که چه گونه راهی و سلاحی بدست داشته باشند که بتوانند سادیسم انسان کشی و قتل و غارت خود را فروکش کنند حفظ و سلامت جهان را در هم بریزند . و من دیدم که از هوا و زمین خرسان روسی بروی اطفال و زنان و مردان بی گناه و بی دفاع افغانستان آتش کشوده اند و افغانستان را به جهنم سوزانی تبدیل کرده اند که بنا حق و بی موجب همه روز صد ها انسان بخاک و خون می غلطند و آواره و بی خانمان می شوند . این خاطره تلخی است در زندگی من .

ولی خاطره خوشی هم دارم که هیجان انگیز ترین لحظات عمرم را میتوانم در آن ترسیم نمایم : و آن خاطرهٔ زمانی است که در جبهه بودم و می دیدم که وقتی انسان نعرهٔ پر شور الله اکبر را بر زبان می راند و به دشمن حمله می کند آنچنان همین انسان کوچک و حقیر خود را بلند و عظیم و بزرگ می یابد که اصلاً در تصور نمی گنجد ، چه لحظات شیرینی است که انسان مسلمان بدفاع از عقیده و دینش و بخاطر یاری مظلومین و مستضعفین ، با خدای خویش «میثاق خون» می بندد و می رود به جبهه جهاد ، می کشد و کشته می شود در راه خدا .

س ـ آیا پیامی هم به ملت رزمنده تان دارید ؟

ج ـ پیام من به ملتم ، ملت در خون خفته میهنم و پیام من به مجاهدین همسنگرم و همه مجاهدین جبهات انقلاب اسلامی این است که فقط یک راه برای نجات ما وجود دارد «قاطعانه و صادقانه و خاص برای خدا رزمیدن و فقط این» . و شعار هر مسلمان راستین و مجاهد قهرمان ما باید این باشد و به این باید ایمان و عمل داشته باشد که : «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین» و با این باور و عمل ما پیروزیم و پیروز خواهیم بود .

و پیام دیگرم این است که .

برادران مجاهد و مبارز «هوشیارانه» و «آگاهانه» عمل کنند تا «حلقه بازان» در کمین نشسته نتوانند در صدد پایمال نمودن خون های پاک شهیدان ما گردند .

به امید پیروزی لشکر خدا بر لشکر کفر !

جهاد از دیدگاه قرآن کریم

چنین قلبی هرگز به ارتداد حقیقی گردن نمی نهد جز در آن صورت که بکلی فاسد شده و اصلاح پذیر نباشد ، ولی ارتدادی که تحت پوشش «تقیه» در حالت تعذیب و شکنجهٔ طاقت فرسا صورت میگیرد ، راه اگرچه خیلی پرخم و پیچ و انباشته از انبوه مشکلات و رنجهای طاقت فرساست ولی در انجام آن، دو شاهراه نصرت و شهادت قرارداد و خداوند بندهٔ مجاهدش را «باحدی الحسنیین» رهنمون میگردد و یکی ازآن دو نعمت را برایش ارزانی میدارد. . . یا فتح و پیروزی بر دشمن و یا بخون غلطیدن در راه خدا و زنده جاوید شدن که هر دو پیروزی ، و هر دو خیر و رحمت و نور و برکت و عفو و مغفرتست .

(ادامه دارد)

دانقلاب په وینو رنگ مورچلو کښی څه تیریږی ؟

فاریاب

گـذارشات واصلـه از ولایـت فاریاب می رساند : طی نبرد شدیدیکه بین مجاهدین جمیعت اسلامی افغانستان و قوای اشغالگر روسیه جهانخوار صورت گرفت ، مجاهدین سربکف واسوالی قیصار ولایت فاریاب تحت قومالدانی برادر مبارز نور الله «قره ای» با بدست آوردن غنائم به موفقیت های چشمگیری نایل آمده اند .

خبر نگار ما اضافه میکند :

درین یورش سازنده و قاطع مجاهدین سربکف جمیعت اسلامی افغانستان ، به تعداد (٤٠٠) میل کلاشینکوف کوبندوئی و دو تانک زره پوش و یک میل توپ ٧٦ کوهی و شش میل هاوان وسط و پانزده میل ما شیندار و هفت (٧) میل ما شیندار ثقیل و دو صندوق بم دستی را به غنیمت گرفته اند .

درین در گیری قاطعانه چهار صد نفر عسکر و بیست و پنج تن از صاحب منصبان دولت دست نشاندهٔ روسی بهمراه شانزده (١٦) عراده موتر ، دو دستگاه مخابرهٔ آر ٤١٠١ ، و دو پایه مخابره آر ٥٠٠ ، و با تعداد غنائم دیگر بصف مجاهدین جمیعت اسلامی افغانستان پیوسته اند .

خبر نگار همچنان از مرکز میمنه علاوه میدارد : درین زد و خورد سه تن از وابستگان حکومت ملحد کابل بقتل رسانیده شده و دو نفر از مجاهدین جراحت برداشته اند .

راپور دیگر حاکی از آنست که : در درگیری که مورخه ١٥ حوت ١٣٥٩ در علاقه داری النار بین مجاهدین جمیعت اسلامی افغانستان و قوای اشغالگر روس ، به رهبری برادر محمد عمر صورت گرفت ، در نتیجه پنجاه نفر از ملیشه و عساکر دولت مارکسیستی افغانستان تسلیم مجاهدین جمیعت اسلامی شدند ، علاوتاً بتعداد (٥٠) میل اسلحهٔ مختلف النوع از قبیل کلاشینکوف و سه صد و سه بر و یازده تیر و پنج تیر و پاپشه به غنیمت گرفته شده .

همچنان در حمله دیگر یکه پس از تاریخ متذکره صورت گرفت ، چهار هزار و پنجصد مرمی های مختلف النوع و بم های دستی بتصرف رزمندگان جمیعت در آمده است .

راپور اضافه میکنید : در ولسوالی درزاب ولایت فاریاب در اثر نبرد شدید یکه بین جنود حق و جنود طاغوت در گرفت هفت نفر روس بقتل رسیده و ٤٥ تن از

کمونستان ها (پرچمی ها) به هلاکت رسیده و ۱۷۵ تن آنها زخمی شده اند . دراین نبرد ۱۲ تانک زره پوش بآتش کشیده شده و یک فروند هیلی کوپتر سقوط داده شده است ، درین جنگ دو نفر از برادران شهید و یکتن زخمی شده است .

آخرین گذارشات حاکی است : نبرد در ولسوالی «رچکان و نواحی مرکز بشدت جریان دارد و ولسوالیهای قیصار ، درزاب ، لولاش - الماړ تحت تصرف مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان می باشد .

ننگرهار

د ننگرهار ولایت د «مهمند دری له جبهی څخه» را رسیدلی خبر څرگندوی چه : د نوموړی جبهی مجاهدینو د لیرکال د کب د میاشتی په ۱۹ تاریخ (۱۹/۱۲/۱۳۵۹) ، د مهمندری په ولسوالی سخت برید وکړ د شپی له ۱۰ لسو بجو څخه شروع او د شپی تر د دی لیمو بجو. پوری ئی د کفر د قواو او په خدای مینو مجاهدینو ترمنځ ادامه د رلوده ، په دی جگړه مجاهدین د دشمن له ټکولو وروسته ، روغ ، رمټ خپل مرکز ته راستانه شول .

د لغمان د ولایت د سروبی د جگدلك د جبهی په خدای مینو مجاهدینو د کب د میاشتی په ۲۱ نیټه (۲۱/۱۲/۱۳۵۹) د کفر د قواو سره د یوه سخت برید په جریان کی د روسی اشغالگر سره گارد ، یو تن قوماندان او پنځه تنه روسی مشاورین وژلی همدارنگه لس تنه مزدور افغانی اجیر عسکر د مجاهدینو له خوا په هلاکت رسیدلی او یو تعداد ئی سخت ټپیان شویدی . خبر ، څرگندوی چه په دغه بریالی برید کښی د حق د لاری شهادت پلټونکو مجاهدینو د دشمن له قواو څخه لس میله کلاشینکوف ، یو میل گرینوف ، یو میل سپک (خفیف ماشیندار) یوه قبضه تومانچه ، (۶۰۰۰) دانی کارتوس ، یوه اندازه د کلاشینکوف گولی ، لس دانی لاسی بمونه ، (۸۰) د توپ گولی په غنیمت نیولی دی . په دی جگړه کښی ، په خدای مینو مجاهدینو ، یو تن افغانی مزدور صاحب منصب ، د غلام حضرت زوی . طاؤس هم ، د جهنم کندی ته حواله کړیده . مجاهدین د روسی قواو ترماتی وروسته ، روغ رمټ خپل مرکز ته راستانه شول .

همدارنگه ، د حصارك ولسوالی د معروف خیلو د جبهی مجاهدینو د (۲۲/۱۲/۱۳۵۹) په تاریخ ، د کفر په قواو بالدی د یوه بریالی برید په ترڅ کی د کفر په قواو سخت شکست تحمیل کړیده ، په دغه بریدکی مجاهدینو دغه غنیمتونه ترلاسه کړیدی :

لس میله کلاشینکوف .

۲۲ میله مکروف تفنگچی .

۳۵۰ دانی شلیکا کارتوس .

مجاهدین د کفر د قواو (۱۸) تنو عسکرو او (٤) تنو نظامی افسرانو تر لیولو وروسته روغ رمټ خپل مرکز ته راستانه شول .

تخار

سنگر

جریده سنگر «بیانگر آرمان های والای مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان» که از طرف مطبعه داکتر محمد عمر شهید در صفحات شمال کشور نشر و پخش می شود در شماره هفتم خود می نگارد که : مجاهدین اشکمش ۱۳۰ نفر دشمنان اسلام را از بین برده و ۲۳ نفر را زنده دستگیر و پنج عراده وسیله نقلیه را منفجر ساختند .

در راپور تذکر رفته که مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان به قومانده طارق به یک حمله چریکی بالای قرارگاه روسها و دست نشاندگان شان دست زدند که در نتیجه ۱۵ نفر پرچمی و ملیشه مردار و هفت نفر را زخمی نمودند

هم چنان جریده سنگر در شماره هشتم خود مصاحبهٔ دارد با یکتن از رزمندگان دلیر و سپاهی کفر- ستیز جمعیت اسلامی افغانستان برادر محترم اسلام الدین «حماسه» قوماندان جبهه «بدره» که او شان طی مصاحبهٔ با خبر نگار جریده سنگر گفتند طی دو ماه اخیر چهار- ده تانک روسها را مجاهدین جبهه «بدره» از بین برده و دو صد و هشت نفر از دشمنان را کشتند ، در نبرد های این جبهه «۲۲» نفر پرچمی اسیر گرفته شده و ۳۰ نفر از دشمنان ما مجروح گردیده است .

قوماندان جبهه «بدر» برادر محترم اسلام الدین «سلامت حامد» هم چنان گفت که جبهه بدر ۴۴ میل کلاشینکوف و دوسیت مخابره را به غنیمت گرفته است .

جبهه «بدر» که در ولایت کندز و تخار برای نابودی دشمنان اسلام کمر همت بسته است : قومندان امنیه کندز را اعضای رزمنده آن محکوم به اعدام نموده اند .

هرات

بنام خدای منتقم

بشارت

۲۴ حوت ۱۳۵۷

جریده بشارت ارگان نشراتی شورای شهری هرات که از طرف رزمندگان همیشه به پیکار و استعمار ستیز جمعیت اسلامی افغانستان در شهر هرات نشر و پخش می شود در شماره دهم خود بعد از یاد آوری حماسه (۲۴) حوت ۱۳۵۷ ، و قیام حماسه آفرین اهالی مردخیز هرات، تحت عنوان «راپورها و اخبار» می نگارد :

جهاد و مبارزه برحق مجاهدین سربکف اسلام علی الرغم تمام کوششهای بی مهابانه و شیطانی روسها و عمال داخلی شان در سر تا سر کشور افغانستان انقلابی ادامه دارد ، چنانچه در شهر خونین هرات ، مجاهدین مسلمان چندین تن از عمال سرسپرده و مزدوران حلقه بگوش روسی وابسته به حزب خلق و پرچم را درین روز ها نابود نموده و ضربات کوبندهٔ را بر پیکر دولت دست نشانده وارد ساختند .

در «۲۷» دلو یکنفر جاسوس بنام سلطان علی در قصبات جنوب شهر دستگیر و پس از اثبات جرم محکوم به اعدام گردید .

۲۸ دلو به اثر حمله ناگهانی سربازان روسی در مرکز عمومی هرات ـ تور غندی واقع شمال شهر هرات سه نفر از سربازان روسی به قتل رسیدند . اول برج حوت طی یک جنگ شدیدی به سرگروپی گل احمد بین مجاهدین جمعیت و قوای دشمن در منطقهٔ خواجه کله یکنفر از قوای ملحد به قتل رسید .

شب ۱۱ حوت یکی از مراکز پخش اندیشه های کمونیستی بنام «مکتب میرمن حیاتی» از طرف مجاهدین طعمه حریق گردید .

۱۳ حوت معاون سیاسی قلعهٔ کشف بنام امیر جان که از خلقیهای جنایت پیشه بود با یکنفر از همکارانش توسط مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان ، ترور و یک قبضه تفنگچهٔ روسی به غنیمت گرفته شد .

۱۵ حوت یک نفر از عمال سرسپرده دولت بنام سید عبدالرحمن که مسلح به سلاح دولتی بود توسط مجاهدین جمعیت اسلامی افغانستان دستگیر و پس از اثبات جرم محکوم به اعدام گردید .

هم چنان جریده بشارت تحت عنوان «۲۴» حوت تجلیل می‌گردد . می نگارد که :

۱- از عموم دکانداران اهل کسبه ، دهقانان مامورین ملکی و نظامی و سربازان مسلمان خواستاریم که این روز پر افتخار را با اعتصاب از کار و در سوگ نشستن تجلیل نمایند .

۲- مجاهدین سربکف اسلام در این روز با برخورد مسلحانه از روسهای داخلی و خارجی التقام خواهند گرفت بناءً آمدن مردم ده به شهر و عبور مردم شهر در جاده ها و کوچه ها درین روز بکلی ممنوع است و با متخلفین رفتار انقلابی خواهد شد .

نیمروز

طی نبرد شدید و خونینی که بین مجاهدین دلیر جمعیت اسلامی افغانستان و نیرو های اهریمنانه کمونیزم بین المللی در مرکز ولایت نیمروز بوقوع پیوست ، مجاهدین توانستند یک دستگاه تانک زرهی دشمن را منهدم و سنگر دشمن را تصرف کنند و بیش از چهل روسی و مزدور را به قتل برسانند .



از دکتر شهید علی شریعتی

نیایش

خدایا : «عقیده» مرا از دست «عقده» ام مصئون بدار .

خدایا : مرا همواره ، آگاه و هوشیار دار ، تا پیش از شناختن «درست» و«کامل» کسی یا فکری ـ مثبت یا نفی ـ قضاوت نکنم .

خدایا : خود خواهی را چندان درمن بکش ، یا چندان برکش، تا خود خواهی دیگران را احساس نکنم و از آن در رنج نباشم .

خدایا : به من «تقوای ستیز» بیاموز تا در انبوه« مسئولیت نلغزم و از «تقوای پرهیز» مصئونم دار تا در خلوت عزلت ، نپوسم .

خدایا : اندیشه و احساس مرا در سطحی پائین میاور که زرنگی‌های حقیر و پستی‌های نکبت بار و پلید «شبه آدم‌های اندک» را متوجه شوم ، چه دوست تر میدارم «بزرگواری گول خور» باشم تا همچون اینان ، «کوچکواری گول زن» .

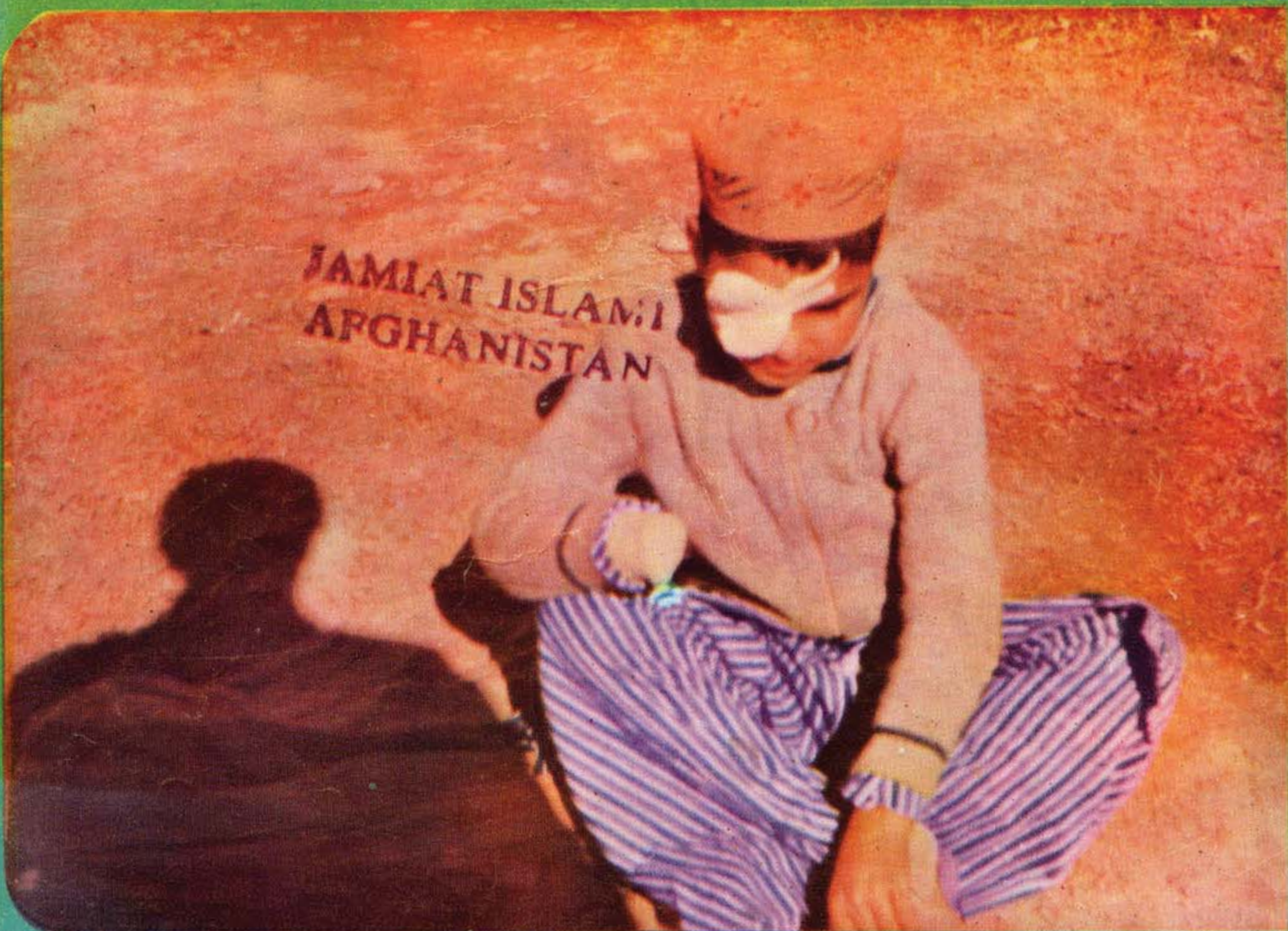
خدایا : در تمامی عمرم ، به ابتذال لحظه ای گرفتارم مکن که به موجوداتی برخورم که در تمامی عمر ، لحظه ای را در ترجیح «عظمت» ، «عصیان» و «رنج» بر «خوشبختی» ، «آرامش» و «لذت» اندکی تردید کرده اند .

خدایا : به من زیستنی عطا کن که در لحظهٔ مرگ ، بر بی ثمری لحظه ای که برای زیستن گذشته است ، حسرت نخورم ، و مردنی عطا کن که ، بر بیهودگیش ، سوگوار نباشم .

خدایا : مرا ا این فاجعهٔ پلید «مصلحت پرستی» که چون همه کس‌گیر شده است ، و قاحتش از یاد رفته و بیماری بی شده است که از فرط عمومیتش ، هر که از آن سالم مانده باشد بیمار مینماید ـ مصون بدار ، تا : «به رعایت مصلحت ، حقیقت را ذبح شرعی نکنم» .

خدایا : رحمتی کن تا ایمان ، نام و نان برایم نیاورد ، قوتم بخش تا نانم را ـ و حتی نامم را در خطر ایمانم افگنم ، تا از آنها باشم که پول دنیا را میگیرند و برای دین کار می‌کنند نه آنها که پول دین میگیرند و برای دنیا کار می کنند .





قمة في شمارق - بارزة افغاني